همشهری ماه

همشهری ماه ■ شماره ۳۴ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ آذر ۱۳۸۸
۱۳۲ صفحه ■ همراه با ضمیمه کودکان ■ ۲۰۰۰ تومان ■ ISSN 14589635 4



سرزمین من
ویژه‌نامه ایران‌شناسی

برای نخستین بار پرندگان داستان منطق‌الطیر را از نزدیک ببینید

پرواز در باغ پرندگان عطار

بررسی تاریخی و جانوری پرندگانی که به دیدار سیمرغ رفتند

زری به نام زعفران
گزارش اختصاصی «سرزمین من» از برداشت زعفران در شهرستان قائن

هفت حکایت در بیرجند
گفت‌وگو با محمدرضا اصلانی درباره مکان‌های تاریخی فیلم «آتش سبز»

دو قدم مانده به ابر
گزارشی از یک سفر پاییزی به روستا و جنگل ابر



اهل ابیانه می‌گویند خاک سرخ ابیانه باعث شده تا خانه‌های آنها سرسختی و دوام بیشتری در برابر فرسایش داشته باشند. وقتی اسلام به بیدستان‌های ابیانه رسید، بسم‌اللهی از جنس همان خاک سرخ، سردر سرخ‌رنگ خانه‌های قدیمی را آراست. قرن‌هاست که روستا پابرجاست، بسیار بیشتر از روستاهای دیگر و روستاییان روز خود را با گذشتن از زیر این بسم‌الله‌های سرخ‌رنگ آغاز می‌کنند و پی کسب و کار حلال می‌روند / عکس: محمدمهدی بهمنی





سرزمین من یک ساله شد

با انتشار شماره‌های پنجم و ششم در مهرماه و آبان‌ماه ۸۸ ویژه‌نامه «سرزمین من» یک‌ساله شد. پیام‌های تلفنی و کوتاه، نامه‌ها و دورنگارهای شما ما را شرمنده کرد که این دو صفحه برای انعکاس آن همه کافی نیست و به مرور به‌چاپ خواهند رسید.

[بازتاب ویژه]

در پی انتشار پنجمین شماره ویژه‌نامه «سرزمین من»، روابط عمومی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری توضیحاتی را در باره بعضی از مطالب این شماره برای ما فرستاده‌اند که در ادامه متن آن را همراه با پاسخ «سرزمین من» می‌خوانید.

سردبیر محترم ویژه‌نامه ایران‌شناسی «سرزمین من»
با سلام
احتراما به دنبال انتشار مطالبی با عناوین «خورشید ساختمان‌ها»، «چکش انگلیسی» و «بازگشت مردگان» در ویژه‌نامه «سرزمین من»، شماره مهر ۸۸، روابط عمومی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری ضمن تشکر از جنابعالی و همکاران محترم شما به دلیل توجه ویژه به موضوعات میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری و انعکاس اخبار این حوزه، توضیحات زیر را برای استفاده در آن نشریه محترم ارائه می‌نماید.

خورشید ساختمان‌ها (صفحه دیروز ـ امروز)

بر اساس آنچه از تصاویر آلبومخانه کاخ گلستان به دست می‌آید این عمارت در دوره قاجار و توسط معماران هنرمند این عصر بنا شده، اما با گذر زمان و در دوران حکومت پهلوی، بنا به شرایط خاص و رویدادهای گوناگون – از جمله مراسم تاج‌گذاری – بخش‌هایی از این کاخ دچار تغییر شد. پس از انقلاب و تقریبا از حدود سال ۱۳۷۵ سیاست سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری برای مرمت کاخ تاریخی فرهنگی گلستان، بازگرداندن آن به معماری دوران قاجار با استناد به عکس‌های موجود از بنا در آلبومخانه این مجموعه قرار گرفت. بنابراین جمع‌آوری راه‌پله‌های جلوی ایوان شمس‌العماره و به عبارتی مسدود کردن آن به منظور بازگرداندن شکل بنا به دوران قاجار انجام شد. احیای چندباغچه مقابل عمارت کریمخانی که در دوره پهلوی حذف شده بود و همچنین بیرون کشیدن آب‌نماها و راه‌اندازی موزه‌های موجود در کاخ از جمله اقداماتی است که به منظور احیای مجموعه به سبک دوره قاجار در دوره‌های مدیریتی مختلف کاخ گلستان انجام شده است.

بازگشت مردگان (بخش تاریخ)

اقدامات سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری برای حفاظت از مردان نمکی مومیایی‌های طبیعی دوران هخامنشی و ساسانی که به مردان نمکی دو، سه، چهار و پنج معروف هستند. سال ۸۳ و ۸۴ در پی کندوکاوهای اتفاقی معدن کاران نمک در معدن چهرآباد زنجان کشف شدند. پس از کشف مردان نمکی در سال ۸۳، پژوهشکده حفاظت و مرمت که پیش از آن تجربه حفاظت و نگهداری مرد نمکی یک را هم داشت مسوولیت حفاظت از مومیایی‌های مکشوفه را عهده‌دار شد. کارشناسان پژوهشکده در سال ۸۴ ابتدا دو محفظه ویژه برای مردان نمکی دو و چهار در زنجان تهیه کردند و سپس در سال ۸۵ محفظه دیگری که وضعیت بهتری به لحاظ فنی نسبت به محفظه‌های دیگر داشت با اعتبار پژوهشکده حفاظت و مرمت تهیه شد. لازم به ذکر است از بین مومیایی‌های طبیعی به‌دست‌آمده، مرد نمکی شماره چهار به دلیل شرایط کاوش باستان‌شناسی و همین طور قرار گرفتن در شرایط خاص در معدن نسبتا سالم باقی مانده بود؛ اما دیگر مردان نمکی به دلیل نحوه مرگشان که هنگام ریزش معدن زیر صخره‌ای بزرگ قرار گرفتند، کاملا متلاشی شده بودند. با این وجود در همان سال ۸۴ بقایای اجساد به‌دست‌آمده مردان نمکی به دلیل ارزش تاریخی به یکی از موزه‌های رختشوی‌خانه منتقل و در محفظه‌هایی جداگانه حفاظت و نگهداری شدند. در حال حاضر تمامی محفظه‌های نگهداری بقایای مومیایی‌ها در یکی از سالن‌های موزه ذوالفقاری قرار دارند. این تالار در طبقه اول به شکل موزه است که از نظر بهداشتی و تاسیسات کنترل دما شرایط مطلوبی دارد. البته به زودی محفظه‌های هوشمند ساخته‌شده تعبیه خواهد شد تا جدیدترین و مدرن‌ترین فن‌آوری روز برای نگهداری مردان نمکی مورد استفاده قرار گیرد.

چکش انگلیسی (صفحه خبرهای تصویری)

سازمان با استناد به مفاد قانونی و به کارگیری روش‌های حقوقی، سعی در حفظ این آثار و بازگرداندن آنها به کشور داشته و دارد. برخی بر این باورند که سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری باید به منظور خرید این آثار در حراجی‌های خارجی شرکت کند. سیاست سازمان شرکت در این حراجی‌ها نیست و از نظر حقوقی هم این امکان وجود ندارد.

سرزمین من: درباره توضیح اول باید گفت همانطور که عکس سمت راست که یک نمونه از عکس‌های دوران قاجار آلبومخانه کاخ گلستان است، نشان می‌دهد پلکان جلوی عمارت شمس‌العماره بخشی از معماری قاجاری این بناست و بسیاری از رجال قاجار بر این پله‌ها عکس یادگاری گرفته‌اند و قطعا تخریب آن نه تنها کمکی به بازگرداندن شکل بنا به صورت قاجاری آن نمی‌کند بلکه این صورت را به‌هم‌می‌ریزد.

درباره توضیح دوم هم باید بگوییم ماهم، چشم به راه روزی هستیم که مردان نمکی در ویترین‌های اصولی و استاندارد آرام بگیرند.

درباره توضیح آخر نیز این نکته گفتنی است که ماهم امیدواریم روزی برسد که هیچ‌یک از ایرانیان یادگارهای نیاکان خود را به بیگانگان نفروشند که اگر چنین شود سازمان‌های مسوول نیز برای بازگرداندن آن آثار به زحمت نخواهند افتاد.

سیدمحمدبهشتی
[رئیس اسبق سازمان میراث فرهنگی و مدیر دانشنامه معماری و شهرسازی]



یکی از آرزوهای من در طول دوران کاری‌ام انتشار نشریه‌ای مانند «سرزمین من» بود و خوشحالم که همت و فرصت نشر آن دست داده است. این نشریه می‌تواند به جایی برسد که به مرجع و ملجایی برای تمام دست‌اندرکاران این حوزه از عکاس گرفته تا محقق و کارشناس تبدیل شود. از طرفی متاسفانه مردم بسیاری از نقاط ایران دچار حس دورافتادگی هستند و به ارزش آنچه خود دارند واقف نیستند و این مجله می‌تواند با پرداختن به این مناطق این احساس دور افتادگی را از بین ببرد. «سرزمین من» می‌تواند به مردم ما یادآوری کند که صاحب چه ثروتی هستند و اهمیت میراث طبیعی و تاریخی‌شان چیست.

محمدباقر صدوق
[معاون محیط طبیعی و تنوع زیستی سازمان محیط‌زیست کشور]

ویژه‌نامه ایران‌شناسی «سرزمین من» همه چیز دارد؛ از تصاویر زیبا گرفته تا متن‌های خوب و درست. به‌خصوص بخش حیات‌وحش و محیط‌زیست آن در نوع خود بسیار منحصربه‌فرد و جذاب است. شما با انتشار این ویژه‌نامه باعث می‌شوید تا تصویر درستی از محیط طبیعی ایران به ایرانیان ارائه شود.

فرانه بهزادی
[صاحب امتیاز و مدیرمسوول نشریه دانستنیها]

بدون اغراق می گویم که از دیدن «سرزمین من» واقعا لذت بردم. این یکی از بهترین نشریاتی است که تاکنون درباره ایران‌شناسی دیده‌ام. بهترین گام بود. نوشته‌ها و عکس‌ها واقعا خوب است. به عنوان یک ایرانی به وجود چنین نشریه‌ای در کشورم افتخار می‌کنم. چیزی که در نگاه اول در ویژه‌نامه شما دیدم، شباهتی بود که با نشریه نشنال جئوگرافیک دارید. «سرزمین من» همان چیزی بود که همیشه آرزو می‌کردم روزی خودم آن‌را منتشر کنم؛ نشریه‌ای که بتواند ایران را به‌خوبی معرفی کند. اما امیدوارم فقط به ایران نپردازید و مثل نشنال جئوگرافیک همه‌جا را ببینید. اگر این اتفاق بیفتد، با توانایی و خلاقیتی که در دست‌اندرکاران این نشریه می‌بینم مطمئنم که از آنها هم بهتر خواهید شد.

امیر خوراکیان
[معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی]

ویژه‌نامه گرانمایه «سرزمین‌من» با حسن سلیقه در ویژه نامه ولادت امام رضا (ع)، قطعه‌ای بهشتی را به زیبایی و شایستگی معرفی کرد و چون این قطعه کانون عشق و ارادت ایرانیان، شیعیان و مسلمانان است، در دل‌ها جای گرفت و تبدیل به نشریه‌ای پر قداست و درعین‌حال پر محتوا، جذاب و همراه حس و حالی معنوی و بسیار دل‌انگیز شد. «سرزمین‌من» عکس‌ها و واگویه‌هایی دیدنی و شنیدنی از حرم امام رضا (ع) را منتقل کرد و عطر رضوی را در کشور منتشر کرد. به عنوان کبوتری ناقابل از حریم رضوی، صمیمانه از همه عزیزانم در این نشریه وزین تقدیر و تشکر می‌کنم.

عیسی امیدوار
[جهانگرد پیشکسوت ایرانی و یکی از برادران امیدوار]

کار بسیار ارزشمندی انجام داده‌اید. کیفیت کار در سطح بسیار قابل توجهی است. مقالاتتان خیلی جالب است. مطلب کشتی سنتی مازندران بسیار جالب و خواندنی بود (شماره یک). این کارها نشده یا اگر شده، در سطح بسیار کمی بوده است. مطلبی که راجع به تاج‌محل هندوستان است (شماره سه)، بسیار خوب تنظیم شده . شما جوانان کشور را به ایرانگردی تشویق می‌کنید تا وطن خودشان را ببینند. اگر وطن خود را ندیده باشند و نشناسند و خاطره‌ای از ایران نداشته باشند، وقتی به خارج بروند، دیگر بازنمی‌گردند.

[اسامی گروهی از مشترکان سرزمین‌من]

مریم زارعی، مهدی عباسی، زینب موحدی‌نیا، سیدمحمدمهدی عرفانی، سیدمرتضی افراشی، محسن حمیدی، محمدصادق سبط الشیخ انصاری، زهره سادات شمس‌الدین، سیدفرداد فخرایی، علیرضا ناصح، محمدجواد مقتدایی، مصطفی روحی‌پور، سیدنیما حسینی چمنی، فراز توکلی، بهاره فرنیان، فرخ ظفر فرخی، احسان رحیمی مقدم، بابک آذری، سروش خلیلی‌پناه، شکیلا فردوسی، جواد محمد بیگی، سعید گل‌شناس، انصاری، سمیرا اعزازی، سیدتقی مولوی نایینی، علی زمان‌زاده، ولی‌ا... کیوانی، علی زند قشرویی، فیروزه فردوسی، مهداد ملک، بهزاد پورسید، محمدرضا دره‌باغی، رضا تیموری، مهدی توکلی، نرگس شیدایی، رضا کوشانفر، مجتبی اسکندری، محمد کرابی، مهدی همت‌خواه، نغمه لیمویی، ساناز روشن‌پور، امید محمدی، حامد مولایی، سیدجلیل منتظری، علی‌اصغر کیهور، مهدی بهرام‌پور، ابراهیم زرلوشان، علی‌اکبر ثنایی، علیرضا شیرزاد، بهاره قارونی، لیلا مهرنیا، مجتبی تقدمی، محمد صالحی، معین صمدی، بابک آزادگان، جواد کریمی، علی حقانی، مجید حیدری‌نژاد، علی عسگری افشار، مهرنوش ریاضی، محمد موسی‌پور مقیمی، مجدالدین رسولیان، مهین‌دخت خلعبری، امیرحسین جواهریان، عباس نوریان فرزام، محمد مهدی جهانی، جواد مجیدی، سیدحامد اردهالی، مژگان زری‌باف، سیما جوادی، شهرام سدهی، فاطمه جدیری، مهدی حاتمی، مجید خاویی، پیام بطحایی، فاطمه جناب اصفهانی، بابک اعتصام‌جو، مجید دانشور، محسن محمدیان، مهدی حیدری‌زاده، حسین عبدلی، فرزاد برزویه، مهدی مطلبی، کاملیا حسین‌نژاد، پیمان شهبازی، علی اولیایی، زهره علیزاده، مجید ایدمان، مجتبی محمدپورآذری، هژویر حساس، حمید سنجابی، اکبر جهانگیرپور، مرتضی کیانپور، حسین بابایی، علی عطایی، حبیبا... یاوری، نسیم محمدپور، سیدمهدی سعید بنادکی، علیا حیاتی، سیدرفیع علایی، لیلی حمیدی، ملیکا اظهری، فرشاد پالیده، حسین قبدیان، بی‌بی‌زهرا موسوی بیوکی، محمدمهدی نمدچی، نسیم بوربورثابت، توکلی، پور رئوفی، روحا... عسگری ودقانی، الناز صدوقی، ماندانا مانی، هادی چهره‌عالم، امیر چنگی آشتیانی، خسرو ملااحمد، مرجان صابرمقدم، سیدمحمد نوید بدیع‌زادگان، حمید وارسیان، آتوسا خداداده، آرش سجده‌ای، آرش مرادی، آرش ملکی مجد، آمنه باطنی، ابراهیم افتخاری، ابراهیم صیدلو، ابوذر طوقانی، احمد رجبی‌مقدم، احمد محمدی‌هاشمی، اسدا... تقی‌زاده، اسماعیل روستا، اسماعیل ولی‌پور، اسماعیل یوسف‌زاده، افشین آقامحمد حسنی، افشین وفایی‌منش، اکبر سلطانیان، اکبر منصوری، الیاس پیراسته، امید پارسا، امید منصوب، امیر شفیعی، امیر حسین‌شریفی، امین رشید، بابک محبوبی، بابک یساولیان، بهروز حشمدار، بهزاد توفیق‌فر، بهزاد حدادی، بیژن فاضلی، بیژن فرهنگ دره شوری، پرویز مفرح، پروین محمودی، پیام ریاحی، پیام سلیمانی، پیام فردوسی، پیمان شریفی، حامد صادق‌پور، حامد صداقت، حجتا... رضایی دولت‌آبادی، حجت کمالی، حسین درخشانی، حسین علب، حمزه حسینی، حمیدرضا رضامحمودی، حمیدرضا رضاملک‌ثابت، حمیدرضا رضایاسایی، حمید نصیری‌پور، حیدر آقاگلی، حسن بهزادی، داوود بداقی، رضا پورجاودانی، رضا علیخانی کهنکی، رضا فارسی، رضا محمدبیگی، رضا میرزایی، رضا نامه‌نی، رضا نورافزا، روحا... معمارزاده، سادات شکوهی، سپیده مطلق، سعید جعفرنژاد، سعید صیادلو، سهیل فرازی مجد، سیامک دوستدار، سیداحسان صافی، سیداحمد پورحسینی، سیداحمد صادقی، سیدامین طبسی، سیدجلال حسین‌پور.

[سرمقاله]

سیمرغیم ما



ما ایرانیان گاه شبیه مرغان عطاریم. آنان از بی‌آینگی رنج می‌برند. تقریبا تمام این پرندگان از خود غافل‌اند، به آنچه دارند واقف نیستند و دیدار سیمرغ برایشان آرزویی دور و دست‌نیافتنی است. تقریبا حرف تمام آنان بر سر ندیدن خود است. ما نیز بیش از هر چیز از خودکم‌بینی رنج می‌کشیم و گاهی این ندیدن به تقلید ناشیانه و حسرت آنچه از خودمان کمتر است، منجر می‌شود؛ آنجا که برای مثال عشایر ما بافته‌های خود را به ثمن بخس می‌دهند تا صاحب فرش ماشینی شوند، آنجا که ساختمان‌های تاریخی شهرهای اصفهان و کاشان و تبریز و... هنوز که هنوز است به جرم کهنگی(!) با خاک یکی می‌شوند تا بنای مدرنی ساخته شود، آنجا که شاهکارهای قیمتی معماری و هنری پدران ما با اراده یک کلنگ چندهزارتومانی برای همیشه از صحنه روزگار محو می‌شوند، آنجا که زرق و برق و ارزانی جنس بدل شیفته‌مان می‌کند و از اصل غیرقابل معامله خودمان باز می‌مانیم، آنجا که زر ذی‌قیمت زعفران ایرانی را به رنگ زعفران پاکستانی می‌فروشیم، آنجا که قدر قدم زدن در کوچه‌های کاشان و سیر کردن در عالمی که دوباره ساختن‌اش محال به نظر می‌رسد را نمی‌دانیم، آنجا که جاده به جان جنگل ابر می‌افتد و هوای این میراث طبیعی منحصربه‌فرد را تیره و تار می‌کند، آنجا که پل‌های اصفهان از بی‌آبی یتیم می‌شوند و غرورشان می‌شکنند، آنجا که یک پرنده در حال انقراض را به صورت چند کیلو گوشت و سیخی کباب می‌بینیم و خمره‌ای سکه طلای منحصر به فرد تاریخی را چند کیلو طلای آب شده.

تقدیر خواسته که ما به آب کر میراثمان متصل باشیم و بی‌آنکه بدانیم، بر سر گنجینه طبیعی و تاریخی‌مان نشسته باشیم. دو راه بیشتر نداریم؛ یا وقتی مالباخته شدیم قدر ثروت بدانیم یا پا به سفر در خود بگذاریم و وصل سیمرغ را دور و محال ندانیم که اگر خوب نگاه کنیم سیمرغ، خود ماییم.

● سردبیر



سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی مدیرعامل
سیداحسان جاهد قائم‌مقام اجرایی
فرید مرتضوی معاون تولید
مسعود شاهمرادی بازرگانی و توسعه بازار
سیدجواد رسولی مشاور مدیرعامل
علی هاشمی شهرکی مشاورهنری
علیرضا دژدار، علی محافظت‌کار ابدی مدیریت فنی

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری تحریریه
حسین کریم‌زاده دبیر عکس
حامد جابرها مدیرهنری
فاطمه عطائی امورداخلی
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش عکس
علی عطائی تصویرسازی
منصوربلدزاده، سعید غفوری صفحه‌آرایی
حسن مقیمی عکس جلد

با سپاس از: مهندس ابوالقاسم حسین‌خان، محمدابراهیم قاسم‌زاده، الیاس پیراسته، حسن شهنما، حمید منبتی، کوشان مهران، سیدمحمدحسین هاشمی، محمد بایسته، بابک رجبی، موزه سینما و کارگاه مدیریت پروژه تونل توحید

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ **تلفن:** ۸۴۳۲۱۳۱۶ **دورنگار:** ۸۴۳۲۱۳۲۲ **پیامک:** ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲ **اشتراک:** ۸۴۳۲۱۸۴۳ **روابط عمومی:** ۸۴۳۲۱۸۴۳
ای‌میل: sarzamineman@hamshahrimags.com / www.hamshahrimags.com **توزیع:** مؤسسه راه‌زندگی **چاپ:** هنرسرزمین سبز

پاییز که از راه می‌رسد، آب‌های جنوب هرمزگان پر می‌شود از لنج‌هایی که تورهای خود را به آب انداخته‌اند؛ پر می‌شود از صیادانی که چشم به آب دوخته‌اند تا روزی‌شان را از آن بگیرند. این فصل، شروع صیادی در آب‌های جنوب ایران است و صید میگو یکی از معروف‌ترین این صیادی‌ها. میگو که جنوبی‌ها آن را به‌صورت مختصر میگ می‌نامند، در لغت ترکیبی از دو کلمه «میگ» به معنی ملخ و «او» به معنی آب است که در مجموع می‌شود ملخ آبی؛ یعنی همان جانوری که صیادان جنوبی ۴۵ روز در سال، قسمتی از آب‌های خلیج‌فارس را برای صید آن وجب به وجب می‌گردند. صیادان جنوب کار و زندگی‌شان دریاست. آنها در هفته فقط چندساعت به خانه و خانواده خود سر می‌زنند و تمام روز و شب‌شان را در یک لنج کوچک می‌گذرانند تا جانوری را صید کنند که به خاطر میزان بالای پروتئین، کلسترول، فسفر و آهن، ارزش غذایی بالایی دارد و برای همین خریداران زیادی در سراسر دنیا منتظر فصل صید این جانور هستند تا میگوی تازه نصیب‌شان شود. هر چند این خریداران، مدت‌هاست که میگوی خلیج‌فارس را که روزگاری لذیذترین میگوی جهان محسوب می‌شد، از یاد برده‌اند و مدت‌هاست که نه‌تنها دیگر صادرات میگوی ایران برای مسؤولان به‌صرفه نیست بلکه این جانور را از کشورهایی مثل چین به ایران وارد می‌کنند؛ با این حال هنوز صیادان سختکوش آب‌های خلیج فارس با خون دل و یک‌تنه، چراغ صید میگو را روشن نگه داشته‌اند.







تا می‌توانید تماشا کنید

اصفهان – پس از مدت‌ها فراق، زنده‌رود به سپاهان بازگشت و در پای پل‌ها پیچید و شهر جان گرفت. اصفهانی‌ها و کاکایی‌های مهاجر به پیشواز آب آمدند. اما می‌گویند که این وصل کوتاه است و باز باید نگران و چشم به راه زنده‌رود، بر بستر خاکی آن چشم دوخت/ عکس: علی رنجبران



و باز هم آغاز

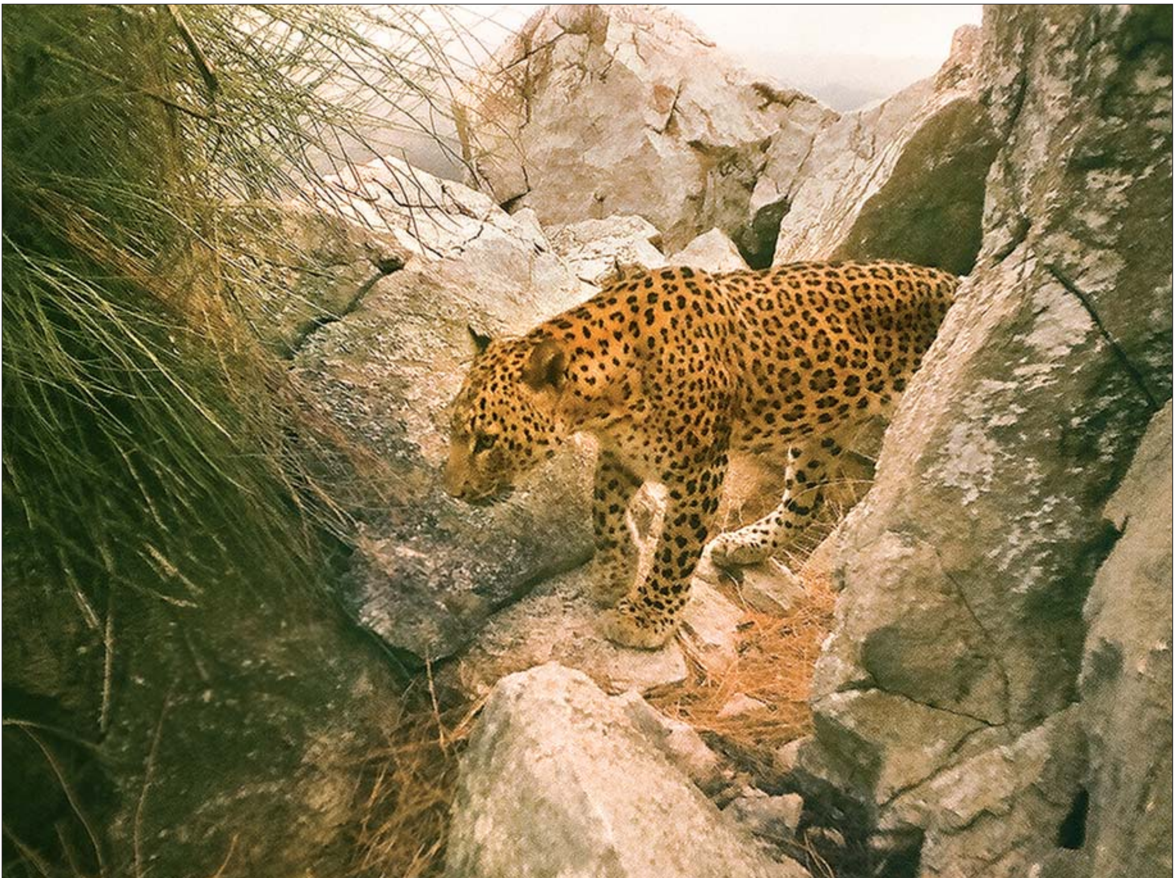
گلستان- باز خزان آمد و ترکمانان ایران بار کوچ پاییزه بستند و بر شتران دوکوهان خرامان خراسانی رو سوی قشلاق کردند. پیرزن اهل اینچه‌برون گرچه بسیار خزان از عمرش گذشته اما همچنان قبراق بر شتر نشسته و می‌راند / عکس: حسین فاطمی



سلطان صخره‌ها

خراسان رضوی- بزهای کوهی در پارک ملی تندوره صخره‌نوردی می‌کنند. پاهای کوتاه و ساختمان خاص سم آن‌ها باعث می‌شود تا به راحتی از صخره‌های صعب‌العبور بالا بروند و از روی این سنگ به روی دیگری بپرند. نام علمی این بزهای کوهی *Capra aegagrus* است / عکس: فریبرز حیدری





مشاهده این جانور در استان هرمزگان کارشناسان را متحیر کرد

ناگهان پلنگ!

موناقاسمیان

دیده شدن حتی یک پلنگ زنده در ایران نعمتی به حساب می‌آید، چه برسد به آنکه در زیستگاهی مشاهده شود که سند محکمی دال بر زندگی این گونه در آن منطقه در دست نباشد. این اتفاق همین یک‌ماه اخیر افتاد و دوستداران محیط‌زیست را شگفت‌زده کرد؛ پلنگ در استان هرمزگان دیده شد. تا همین اواخر تنها اسناد وجود پلنگ در استان هرمزگان، به مشاهدات عینی، نمایه‌ها و لاشه آنها مربوط می‌شد و تصویری از این جانوران وجود نداشت. اما به تازگی محققان انجمن «طرح سرزمین» موفق شدند با استفاده از دوربین‌های تله‌ای، از دو قلاده پلنگ در منطقه بشاگرد استان هرمزگان که تحت نظارت سازمان محیط زیست قرار ندارد، عکس‌برداری کنند. این انجمن با همکاری اداره کل حفاظت محیط‌زیست استان هرمزگان، در حال انجام مطالعاتی روی گوشتخواران بزرگ جثه خصوصا خرس سیاه و پلنگ در منطقه بشاگرد است تا بتواند زیستگاه دقیق این جانوران در معرض خطر را شناسایی و برای معرفی به عنوان منطقه حفاظت‌شده مشخص کند. حالا با ثبت این تصاویر می‌توان گفت که تلاش این تیم نتیجه داده است.

به گزارش سبزپرس، این عکس‌ها با استفاده از دوربین‌های تله‌ای خودکار که به حرکت و گرمای بدن جانوران حساس هستند گرفته شده و سند مهمی برای ثبت این منطقه در فهرست مناطق تحت حفاظت سازمان محیط زیست است. گونه پلنگ ایرانی طبق جدیدترین فهرست صندوق بین‌المللی حمایت از حیات‌وحش در معرض خطر انقراض معرفی شده و برای همین هم تمامی زیستگاه‌هایی که این جانور در آنها دیده می‌شود مورد توجه سازمان محیط زیست است. این گونه پلنگ بزرگ جثه، بدنی عضلانی و منعطف، سری پهن و گوش‌هایی کوچک و گرد دارد و از بزرگ‌ترین زیرگونه‌های پلنگ در دنیاست. پلنگ ایرانی در بیشتر زیستگاه‌های کشور اعم از جنگلی، کوهستانی، بیابانی، استپی و حتی در ارتفاعات مختلف زیست می کند ■

یگانه سند
این عکس تنها عکسی است که تاکنون از پلنگ ناحیه هرمزگان گرفته شده و تنها سند وجود این جانور در این استان است که با همکاری اداره کل محیط‌زیست استان هرمزگان و کارشناسان حیات‌وحش انجمن طرح سرزمین گرفته شده



خبر پیدا شدن بقایای سپاه کمبوجیه در مصر بازتاب‌های مختلفی داشت

معمای پارسیان در سرزمین فراعنه

مرجان جلالی فراهانی

«آیا هرگز تو می اندیشی، این مردمانی که داریوش شاه داشت چه تعداد بودند؟ این پیکره‌ها را که تخت را می‌برند ببین، آنگاه آنها را خواهی شناخت. آنگاه خواهی دانست که نیزه مرد پارسی تا دور دست رفته است. آنگاه خواهی دانست که مرد پارسی دور از پارس نبرد کرده است.» (بخشی از گفته‌های داریوش بزرگ در یکی از کتیبه‌های نقش رستم).

حکایت سفرهای سپاهیان هخامنشی از خشکی و دریا به سرزمین‌های دور دست، داستانی تازه نیست و همانگونه که بازتاب آن را در کتیبه‌های ۲۵ قرن پیش، پادشاهان هخامنشی می‌خوانیم، هنوز در جهان امروز نیز این حکایت و جدل بر سر جزئیات آن باقی است.چند هفته پیش خبری از شبکه و رسانه علمی نامدار Discovery منتشر شد که رسانه‌ها، کارشناسان و مدیران میراث فرهنگی ایران را به واکنش واداشت. این خبر که با فیلم و عکس‌هایی مستند شده بود، از قول دو برادر باستان‌شناس ایتالیایی، از کشف بقایای اجساد سپاه گم شده کمبوجیه پادشاه هخامنشی در مصر حکایت می کرد که در تایید گوشه‌ای از گفته‌های هرودوت، مورخ یونان باستان بود. در این مستندات در کنار شمار بسیار استخوان‌هایی که بر سطح زمین ریخته بود، اشیائی نیز که بسیار شبیه اشیاء هخامنشی موجود در حجاری‌های تخت جمشید است، دیده می‌شد؛ پیکان، سرنیزه، شمشیر و گوشواره‌های مفرغی. داستان به سرعت در رسانه‌های ایران بازتابی گسترده یافت؛ تا آنجا که پیشنهاد طرح پژوهش و کاوش باستان‌شناسی هیأتی ایرانی در مصر به شکل رسمی از سوی سازمان میراث فرهنگی ارائه شد که ظاهرا مورد استقبال مقامات مصری قرار نگرفت. بحث درباره تاریخ هخامنشیان داغ بود که رسانه‌ها از جعلی بودن این خبر، خبر دادند و دلایل مختلفی در این باره ارائه کردند. از کارشناسان قدیمی گرفته تا مردم عادی در این زمینه داد سخن دادند. گروهی هرودوت را دروغگو خواندند و در صحت گفته های او شک کردند. که البته این حرف تازه‌ای نبود. گروهی هم در صلاحیت دو برادر ایتالیایی تردید داشتند و از قول باستان‌شناسان و مقامات مصری، اعلام کردند که این دو هیچ مسوولیت رسمی در پژوهش‌های باستان‌شناسی مصری ندارند. گروهی هم در اصل ماجرا شک کردند که چرا داریوش از این ماجرا در کتیبه بیستون سخنی نگفته است و ... . خلاصه اینکه دلایل ضعیف و قوی و علمی و غیرعلمی بسیاری طرح شد و در آخر بحث بی‌پاسخ ماند. بی گمان این مسأله همانگونه که سازمان میراث فرهنگی به خوبی پیشنهاد کرده، جز با پژوهش میدانی باستان‌شناسی و همکاری دانشمندان ایرانی و مصری، به پاسخی درخور نخواهد رسید ■



پیکان پارسی
شباهت آثار و اشیائی که در اخبار پیدا شدن سپاه گمشده کمبوجیه منتشر شد، به آثار و اشیاء دوره هخامنشی در تخت جمشید هر بیننده‌ای را به فکر فرو می برد



عملیات شست‌وشوی
برج آزادی به پایان رسید

حمام عروس شهر

محسن ظهوری

وقتی قرار است مکانی مثل برج آزادی تهران شست‌وشو شود، باید موارد بسیاری را در نظر گرفت که معماری منحصربه‌فرد و پیچیده و ارتفاع بلند آن، تنها بخشی از ماجراست. برج آزادی یکی از نمادهای پایتخت است و این نکته باعث می‌شود هرگونه اشتباهی جبران‌ناپذیر شود. برای همین هم وقتی عملیات شست‌وشوی برج آزادی آغاز شد، تمامی تجهیزات، مواد و مصالح اجرای این طرح از خارج از کشور وارد شد و حتی نیروهای انسانی این طرح هم در خارج از کشور آموزش دیدند. همه‌چیز مهیا شد تا روز دهم شهریورماه امسال که شست‌وشوی برج آزادی برای اولین‌بار پس از ساخت، آغاز شد. از فردای آن‌روز تهرانی‌ها شاهد حضور کسانی بودند که مثل صخره‌نوردها از این برج بلند آویزان شده‌اند و در حال تمیز کردن آن هستند.

شست‌وشوی برج آزادی در چند مرحله انجام شد؛ کار شست‌وشوی اولیه و جرم‌گیری زیر برج که تمام شد، لکه‌گیری و بعد از آن مرحله بندکشی ایزوله آغاز شد، چراکه در این عملیات علاوه بر شست‌وشو، بندکشی‌های بین سنگ‌ها هم مرمت و لایه‌ای برای محافظت از سنگ نمای برج در برابر آلودگی‌های شهری، روی آن کشیده شد. علیرضا جعفری – شهردار منطقه ۹ شهرداری تهران – مجموع هزینه‌های مرمت، بندکشی و لایه‌گذاری برج را در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون تومان برآورد کرد و گفت: «با شست‌وشویی که در حال حاضر صورت می‌گیرد، نیازی به شست وشوی برج طی ۲۰ تا ۳۰ سال دیگر نخواهد بود.»

حالا سه ماه از آن زمان می‌گذرد و این نماد معروف جهانی، پس از ۴۰ سال رنگی تازه گرفته است. برج آزادی سفید و تمیز شده و برای همین هم شهردار منطقه ۹ تهران به آن لقب عروس تهران داده است ■



شویندگان شهر
دقت در اجرای کار شست‌وشوی برج سپیدشهر با رعایت اصول و روش‌های حرفه‌ای مرمت و معماری در کشور مثال زدنی است. برج آزادی که از یادگارهای ماندگار معماری عصر ماست، شاهد بسیاری از روزهای سرنوشت‌ساز تاریخی ایران بوده است

عکس‌ها: علی رفیعی

روبات دانشمند ایرانی به عنوان پیشخدمت
در سوپرمارکت‌های امارات استخدام می‌شود

ابن‌سینا را فروشنده کردند

علی شهیدی

همزمان با برگزاری همایش بین‌المللی حکمت سینوی در همدان، نخستین روبات انسان نمای عرب زبان، به نام ابن‌سینا در دانشگاه شهر العین ابوظبی امارات ساخته شد. این روبات را گروهی به سرپرستی یک استادیار یونانی و همراهی ده‌ها تن از دانشجویان علوم کامپیوتر دانشگاه العین طراحی کرده و ساخته‌اند؛ البته نه به تنهایی که با کمک شرکت‌های فرانسوی و آمریکایی که سال‌ها درباره نرم افزارهای سخنگوی عربی پژوهش می کنند.

این روبات به گونه‌ای طراحی شده که بتواند با تقلید حالات صورت انسان به عنوان راهنمای مشتریان در مراکز خرید کار کند، به پرسش‌های مشتریان به عربی فصیح پاسخ گوید، گفت‌وگو کند، صوت را به متن تبدیل کرده، به اینترنت وصل شود و چهره‌ها و اشیا را تشخیص دهد. این روبات که گویا قرار است در آینده نزدیک به تولید انبوه برسد، یک روز کامل در یکی از مراکز خرید شهر العین به صورت آزمایشی با موفقیت خدمت کرده است. سازندگان می گویند که این روبات در حد یک کودک سه ساله می‌فهمد و ارتباط برقرارمی کند.

این روبات در ماه گذشته در نمایشگاه بین‌المللی محصولات نرم‌افزاری (جی تکس) دوبی به نمایش گذاشته شد و نیکولائوس ماوریدیس– سرپرست تیم سازنده روبات– به خبرنگاران گفته که شرکت‌های مختلفی برای خرید روبات و به کارگیری آن در مراکز خرید علاقه نشان داده‌اند. او در مورد نامگذاری این روبات گفته که نام ابن سینا به این دلیل انتخاب شده که ارزش‌های او را برای دانشجویان احیا کنند و فرهنگ‌ها و سنت‌های گوناگون را از گذشته و حال یکجا گرد آورند.

شگفت است که یک یونانی در امارات عربی متحده با ارائه روبات ابن سینا در کسوت فروشنده سوپرمارکت به دنبال زنده کردن ارزش‌های سینایی است. فرزند سینا و ستاره که در بخارا–از شهرهای ایران قدیمـ زاده شد و در همدان به خاک سپرده شد، همه عمر را در ایران زیست و آثارش را جز چند اثر– بیشتر به زبان علمی آن روزگار عربی نوشت، تا به زبان مادری‌اش فارسی دری، امروزه یکی از مشاهیر فرهنگی همه ممالک عربی شده و این است که همه کشورهای عربی او را از خود می‌دانند. از این میان، نام پورسینا فارسی مانده بود و حکمتش تا پیش از این سینایی خوانده می‌شد که آن هم در ماهی که گذشت سینوی شد و عربی ■



تاراج نامداران ایران
دانشجویان دانشگاه العین مشغول تنظیمات نرم‌افزاری روبات‌اند. دست‌اندرکاران این طرح با تولید انبوه و کاهش بهای این روبات در پی معرفی آن به‌عنوان نماد فرهنگ عربی امارات و فروش آن به همه فروشگاه‌های بزرگ و کوچک و جلب و جذب مشتریان و جهانگردان هستند



[خلیج‌فارس]

درجست‌وجوی میگ‌های دریایی

گزارش اختصاصی از یک روز زندگی با صیادان میگو در خلیج فارس

محسن ظهوری

پاییز که از راه می‌رسد، آب‌های جنوب هرمزگان پر می‌شود از لنج‌هایی که تورهای خود را به آب انداخته‌اند؛ پر می‌شود از صیادانی که چشم به آب دوخته‌اند تا روزی‌شان را از آن بگیرند. این فصل، شروع صیادی در آب‌های جنوب ایران است و صید میگو یکی از معروف‌ترین این صیادی‌ها. میگو که جنوبی‌ها آن را به‌صورت مختصر میگ می‌نامند، در لغت ترکیبی از دو کلمه «میگ» به معنی ملخ و «او» به معنی آب است که در مجموع می‌شود ملخ آبی؛ یعنی همان جانوری که صیادان جنوبی ۴۵ روز در سال، قسمتی از آب‌های خلیج‌فارس را برای صید او وجب به وجب می‌گردند.

عکس: اصغر بشارتی

صیادان جنوب کار و زندگی‌شان دریاست. آنها در هفته فقط چندساعت به خانه و خانواده خود سر می‌زنند و تمام روز و شب‌شان را در یک لنج کوچک می‌گذرانند تا جانوری را صید کنند که به خاطر میزان بالای پروتئین، کلسترول، فسفر و آهن، ارزش غذایی بالایی دارد و برای همین خریداران زیادی در سراسر دنیا منتظر فصل صید این جانور هستند تا میگوی تازه نصیب‌شان شود. هر چند این خریداران، مدت‌هاست که میگوی خلیج‌فارس را که روزگاری لذیذترین میگوی جهان محسوب می‌شد، از یاد برده‌اند و مدت‌هاست که نه تنها دیگر صادرات میگوی ایران برای مسؤولان به‌صرفه نیست بلکه این جانور را از کشورهایی مثل چین به ایران وارد می‌کنند، با این حال هنوز صیادان سختکوش آب‌های خلیج فارس با خون دل و یک تنه، چراغ صید میگو را روشن نگه داشته‌اند و تنها با همسفر شدن با آنهاست که می‌توان با دشواری کار آنها و نکات نادیده یک شغل بومی ایران آشنا شد؛ هر چند این همراهی یک روز بیشتر به طول نینجامد.

شب از نیمه گذشته که وارد لنج می‌شویم. به رسم ملوان‌های جنوب، کفش و جوراب از پا درمی‌آوریم و پابرهنه می‌شویم تا حرمت لنج را نگهداریم. لنج برای صیادان جنوبی مقدس است؛ فقط محیط کار نیست، محل زندگی است و برای همین کســی حق ورود به آن‌را با کفش ندارد. ملوان‌ها یا به زبان خودشان جاشوها که حدود ده نفری می‌شوند، هر کدام هر جایی که شده پتویی انداخته و روی تلاطم آرام لنج از دریا خوابیده‌اند. اصغر بشارتی – عکاس سرزمین من و همراه محلی ما – می‌گوید: «لنج‌های صیادی شب‌های آرام و روزهای سخت و پر کاری دارند». قایقی در دوردست با سرعت رد می‌شود و موج آن دقایقی بعد به ما می‌رسد و تکان‌های لنج را شدیدتر می‌کند. جاشوها اما همچنان بی‌حرکت خوابیده‌اند و تکان‌های شدید لنج بیدارشان نمی‌کند. از این همه آرامش نمی‌شود پی به درستی حرف بشارتی برد، تا نزدیکی‌های صبح که یکی از خواب بیدار شده، پشت سکان قرار می‌گیرد و ناگهان صدای موتور بلند می‌شود. جاشوها یکی‌یکی بیدار می‌شوند و به سمت انتهای لنج می‌روند؛ یکی دو نفری هم جلوی لنج لنگر را جمع می‌کنند. جاشوها تورهای جمع شده در انتهای لنج را به دست می‌گیرند و دو نفرشان هم به دو سمت لنج می‌روند؛ همان‌جا که دو تخته چوبی به کناره لنج چسبیده. عده‌ای طناب‌هایی را که این دو تخته را به لنج متصل کرده باز می‌کنند و ناگهان فریاد «حرک» به گوش می‌رسد.

دریا غر زدن ندارد

«حرک» را ناخدا از پشت سکانش می‌گوید و به معنی شــروع روز کاری است؛ به معنی انتقال است و انداختن تور در آب. پس همه با هم بسم‌اللهی می‌گویند و تور به آب می‌افتد و تخته‌ها به زیر آب رها می‌شوند. صید امروز آغاز می‌شود؛ بی‌حرف و صدا. درست است که «حرک» را ناخدا با فریاد می‌گوید، اما جالب است که این تنها صدایی است که در زمان کار می‌شنوم. اینجا هنگام کار حرفی رد و بدل نمی‌شود و کاری روی زمین نمی‌ماند. دریا قوانین خودش را دارد و جاشوهای تازه‌وارد خودشان را با این قوانین خیلی زود تطبیق می‌دهند. اینجا نه کسی برای زیادی کار غر می‌زند و نه کســی به همکارش کاری را که باید انجام دهد یادآوری می‌کند. وقت کار که می‌رسد، همه ناگهان از جا بلند می‌شوند و به سمت تور می‌روند؛ عده‌ای طناب‌های تور را به دست می‌گیرند و عده‌ای هم خود تور را؛ بی‌حرف و بی‌بحث. «لازم نیست بگویی چه کار کنند، خودشان می‌دانند»؛ این‌را ناخدا محمد قاسمی‌زاده می‌گوید. او که ۴۰سال از ۵۲ سال زندگی‌اش را صیادی کرده، می‌گوید: «همیشه همین‌طور بوده. کار دریا که غر زدن ندارد. اینجا هیچ کس به کار دیگری کار ندارد و هر کس کارش مشخص است». نگاهی به ملوان‌ها می‌کنم. نزدیک شش صبح است. همه در حال جمع کردن تور هستند و هیچ کس به کار دیگری کاری ندارد.

ناخدا می‌گوید: «روزی تا هفت‌بار هم جل را می‌اندازیم». و هر روز تا همین حدود هم این تورها را می‌کشند و صیدشان را خالی می‌کنند. این تور «کف‌روب» نام دارد و از روش‌های سنتی ایرانیان نیست، میراث ســال‌های دوری است که کشتی‌های صیادی غربی به خلیج‌فارس وارد شدند. جنوبی‌ها به این تورها که سوراخ‌های کوچکی دارند و مخصوص صید میگو هستند، می‌گویند جَل. جل تور بزرگ و پهناوری است و به صورت عمودی از پشت لنج تا کف دریا می‌رســد. این تور در مسیر حرکت لنج، جانوران پیش‌رویش را در دریا جارو می‌کند تا بعد جاشوها میگوها را از میان آنها جدا کنند. اما چگونه این تور سبک به حالت باز در زیر آب می‌ماند و انتهای آن از کف دریا جدا نمی‌شود؟ ناخدا قاسمی‌زاده به تخته‌های چوبی که هنگام طلوع خورشید به آب انداختند، اشاره می‌کند؛ «آن تخته‌ها که با زنجیر به ته تور جل وصل شده، هر کدام حدود ۱۵۰ کیلو می‌شود. آنها را در آب رها می‌کنیم تا به کف دریا نچسبد؛ مثل امروز صبح که هشت متر رفتند زیر آب. برای همین تور هم سنگین می‌شود و همان‌جا می‌ماند.» درست است که زیر تور با وزنه‌های چوبی به کف دریا می‌رسد، اما ابتدای تور جل هم باید سبک باشد تا روی آب قرار بگیرد؛ برای همین است که «به سر تور، کیوال وصل

تور صید میگو «کف‌روب» نام دارد. این نوع صید از روش‌های سنتی ایرانیان نیست، میراث سال‌های دوری است که کشتی‌های صیادی غربی به خلیج‌فارس وارد شدند

< میگوها و بازوها
درست است که ادوات جدید صیادی کار صید را ساده‌تر کرده اما در جنوب ایران هنوز هم بیرون آوردن تور از آب به نیروی بازوی صیادان بسته است. آنها هنگام جمع کردن تور میگو، باید آن‌را تا کنار لنج بیاورند و تا اندازه مشخصی از آب بیرون بیاورند تا بتوانند به جرثقیل وصل‌اش کنند. توری که صیادان در این تصویر در حال بالا کشیدن آن هستند حدود یک تن وزن دارد و برای همین است که هفت جاشو با تمام زورشان آن‌را به سمت بالا می‌کشند

▼ یکی برای پریدن
یکی از جاشوها کارش پریدن در دریا و حل مشکل تور در آب است. وقتی تور به جایی گیر کند یا به قول خودشان گیره جرثقیل به طناب تور نگیرد، این جاشو به آب می‌پرد و جرثقیل را به تور وصل می‌کند. از آنجا که کار این جاشو نسبت به دیگران سخت‌تر است، سهم بیشتری هم از دستمزد می‌برد

عکس ها: عبدالحسین رضوانی





تجربه‌ای در یک نگاه

گندک که بخش انتهایی تور است، روی لنج آمده و ماحصل یک بار تور انداختن تقریبا مشخص شده. صیادان با تجربه، با دیدن گندک می توانند تا حدودی حدس بزنند که چقدر از صیدشان میگوست و مابقی، مهمانان ناخوانده‌ای مثل ماهی و خرچنگ و... . محمد نیکخواه هم که ۳۰ سال از عمرش را به کار صیادی مشغول بوده، همین نگاه پر تجربه را به گندک انداخته است / عکس: سامی حزنی

خرچنگ‌ها به دریا می‌روند >
صید که روی کف لنج خالی می‌شود وقت پاک کردن آن است؛ میگوها باید با توجه به گونه آنها در سبدهای جداگانه جمع شوند. کار تفکیک میگوها که تمام شود، یکی از جاشوها بیلی بر می‌دارد و اضافات صید یعنی ماهی‌ها و خرچنگ‌هایی را که گرفتار تور شده‌اند، به دریا می‌ریزد /عکس:اصغر بشارتی

میگو یعنی طلا ▼
صید میگو برای صیادان جنوب ایران حکم طلا دارد؛ میگو تمام دارایی و حاصل زحمت آنها می‌شود تا بتوانند روزی خود و خانواده‌شان را تامین کنند. درست است که زمان صید میگو در جنوب ایران فقط ۴۵ روز در سال است اما صیادان تمام سعی خود را می کنند تا از این زمان محدود نهایت استفاده را ببرند. آنها از سپیده صبح تا ساعت‌ها پس از غروب آفتاب تور به دریا می‌اندازند و صید می کنند / عکس:سامی حزنی



می‌شود تا روی آب بماند». کیوال‌ها که توپ‌های سبک و زردرنگ کوچکی هستند، به ابتدای تور بسته شده‌اند و سر تور را روی آب نگه می‌دارند و به این ترتیب قفس بزرگی برای میگوها درست می‌شود.

میگی‌ها کم شده‌اند

یکی زیر لب برای خودش آوازی محلی می‌خواند و طنابی را که دیگری از آب بیرون می‌آورد، به‌صورت حلقه‌حلقه و مرتب کف لنج می چیند تا گره نخورد. طناب که جمع می‌شود، آن را به برآمدگی گوشه لنج گره می‌زند؛ گره‌ای ساده با دو پیچ به طناب که تمام صید به آن بسته است. این گره، قرار است تخته‌های سنگین انتهای تور را نگه دارد تا دیگران آنها را به گوشه لنج ببندند. اگر گره طناب باز شود و تخته‌ها ناگهان به داخل آب بیفتد، تور که به شکل سبدی درآمده، در آب ول می‌شود و تمام صید از بین می‌رود. اما گره ملوانی محکم‌تر از این حرف‌هاست؛ در عین سادگی در بسته شدن و باز شدن، کوه هم نمی‌تواند تکانش دهد. تخته‌ها سرانجام بسته می‌شوند و ناخدا که حواس‌اش به کل ماجرا هست، کمی سرعت لنج را زیاد می کند تا تور روی آب شناور شود و مثل خطی از پشت لنج تا افق برود. اینجاست که جاشوها آرام‌آرام تور را جمع می کنند تا زنجیر انتها و کیوال‌های ابتدای تور جل، کامل به داخل لنج بیاید. تور بسته شده و هر جانوری که درون آن مانده اسیر صیادان شده است.

ناخدا قاسمی‌زاده، چهار دهه است که کارش صیادی است، اما هربار با اشتیاق تور را نگاه می کند، چراکه روزی خود و خانواده‌اش به میزان صید داخل تور وابسته است. ناخدا می گوید صید خیلی کم شـــده. حق هم دارد، دیگر به آخرین روزهای مهلت صید رسیده‌اند و هرچه میگو در منطقه بوده توسط حدود ۲۵۰ لنج صیادی جارو شده است. صیادان همه روزه نمی‌توانند برای صید میگو به دریا بروند؛ آنها در کل سال تنها ۴۵ روز حق صید دارند که زمان برخورداری از این حق را هم سازمان شیلات مشخص می کند. این کار باعث می‌شود تا ذخیره آبزیان تمام نشود و به قول خودشان دریا نفسی بکشد.

امســـال شـــیلات از ۶ مهرماه ســـوت آغاز صید را به صـــدا درآورده، ناخدا می گوید: «امسال شیلات زودتر از ۴۵ روز گفته صید را تمام کنیم، چون میگو کم شده است». اما شـــیلات فقط زمان صید را تعیین نمی کند و انتخاب مکان آن هم با این سازمان است. صید میگو در استان هرمزگان از منطقه کوهستک میناب شروع شـــد و اولین صیدگاه طبق سنوات ســـال‌های گذشته تا کلاهی میناب اعلام شـــد. صید میگو از ابتدا تا پایان فصل صیـــد در پنج منطقه انجام می‌شود که طبق جدول زمان‌بندی شده به صیادان ابلاغ می‌شود. جز صیدگاه اول، چهار صیـــدگاه دیگر از کلاهی میناب تا دارســـرخ مینـــاب، از آنجا تا آب شیرین کن هرمز، از این منطقه تا کشتی سوخته بندرعباس و از آنجا تا طولای قشم اســـت؛ یعنی همان‌جایی که ما امروز قرار داریم؛ آخرین نقطه تعیین شده صید، کنار جزایر ناز در آب‌های قشم.

ماهیان بخت برگشته

لاشه ماهی‌های کوچک یا کله قطع شده آنها کف لنج ریخته است. جاشوها همچنان تور را آهسته از آب بیرون می‌آورند و ماهی‌هایی که به تور گیر کرده‌اند هم می‌افتند زیر پاهایشان. سوراخ‌های کوچک تور جل فقط میگوها را اسیر نمی کند بلکه بسیاری از جانوران دریایی را هم گیر می‌اندازد. بسیاری از ماهی‌های کوچک به این تور برخورد می کنند و برای یافتن راه فرار در سوراخ‌های تنگ آن گرفتار می‌شوند؛ برای همین است که تا کار جمع کردن تور شروع می‌شود، مرغان دریایی دورتادور لنج را می گیرند تا هر یک سهمی از این سفره ببرند. بدبخت‌ترین ماهی‌ها، همین‌هایی هستند که در جل میگو به دام می‌افتند، چرا که خریداری ندارند و صیادان با آنها مثل مهمانانی ناخوانده یا مزاحم برخورد می کنند. این ماهی‌ها تمام عمرشان سعی می کنند از مرغان دریایی دور بمانند، اما حالا اسیر آدم‌هایی شده‌اند که لاشه آنها را مثل غذایی بی‌مصرف به خورد مرغان دریایی می‌دهند. جالب است که این پرنده‌ها هم دیگر با کار صید و صیادی کاملا آشنا شده‌اند؛ فقط کافی است جاشوها دست به کار جمع کردن تور شوند تا در یک چشم به هم زدن آسمان بالای لنج از حضور مرغان‌دریایی سیاه شود و صدای جیغ‌هایشان سکوت دریا را بشکند. هنوز تور بالا نیامده و مثل دم لنج در دریا شناور است اما مرغان گرسنه دریا طاقت ندارند و هراز گاهی شیرجه‌ای روی تور می‌زنند و ماهی اسیر شده‌ای را با منقار به آسمان می‌برند.

«روزی خودشـــان اســـت، به کار ما نمی‌آیـــد»؛ محمد نیکخواه که جاشـــوی

بدبخت‌ترین ماهی‌ها،آنهایی هستند که در تور میگو به دام می‌افتند، چرا که خریداری ندارند و صیادان لاشه آنها را به دریا می‌اندازند تا خوراک مرغان دریایی شوند

کهنه کاری است این‌را می گوید. او که حدودا ۵۰ ساله است، مثل خیلی از جاشوهای این لنج عمری را در کار صیادی بوده؛ خودش می گوید از ۱۹ سالگی؛ «این پرنده‌ها همراه همیشگی ما هستند. از وقتی به یاد دارم، از وقتی بچه بودم تا به حال، هروقت تور جمع می کنیم می‌آیند و اضافه‌های صید را می‌خورند.» اضافه‌های صید یعنی هر چیزی غیر از میگو؛ یعنی ماهی‌ها، خرچنگ‌ها و... .

تور جل در حال بالا آمدن اســـت که نیکخواه به اصرار از من می‌خواهد روی اتاق ناخدا بروم و از آنجا ماجرا را ببینم. ناخدا، لنج را از سرعت می‌اندازد و جاشوها هم سر تور را آرام‌آرام به پهلوی لنج می‌آورند. تور که در آب قـــرار و آرام می گیرد، دوباره آن‌را بالا می کشند و اینجاست که مرز انتهایی تور مشخص می‌شود. از اینجا به بعد تعداد کله ماهی‌های بیرون زده از سوراخ‌های تور هم بیشتر می‌شود.همه چیز به آرامی پیش



تا صید بعدی...
هربار که جمع کردن و پاک کردن صید تمام می‌شود، جاشوها دو ساعتی وقت دارند تا استراحتی کرده یا غذایی بخورند. این تصویر هم یکی از همین وقت‌ها را نشان می‌دهد. جاشوها ناهارشان را خورده‌اند و نوک لنج جمع شده‌اند تا هم گپی بزنند و هم چرتی. البته آشپز هنوز کارش تمام نشده و ظرف‌ها را می‌شوید. این جور وقت‌ها، درست برخلاف هنگام کار که ملوان‌ها در سکوت کامل‌اند، باهم بحث می‌کنند و نوبت به بازی که برسد صدایشان تمام دریا را می‌گیرد /عکس: عبدالحسین رضوانی

می‌رود که ناگهان یکی از جاشوها داخل آب می‌پرد. نیکخواه که تعجب من را دیده می‌گوید: «پریده تا گیره جرثقیل را وصل کند». کار این ملوان در لنج صیادی همین است؛ زمانی که تور گیر می‌کند، یا گیره جرثقیل به طناب تور وصل نمی‌شود، او خود را به دریا می‌زند و مشکل را حل می‌کند. کار این جاشو آن‌قدر مهم هست که کار دیگری غیر از این انجام ندهد و همین برای بودنش در لنج کافی باشد.

جرثقیل روشن می‌شود و انتهای تور مثل کیسه‌ای سربسته که به آن «گُندک» می‌گویند بالا می‌آید و روی لنج قرار می‌گیرد. تمام صید در همین گندک جمع است و همین جاست که اضافات تور به خوبی مشخص می‌شـــود؛ دورتادور گندک، پر از ماهی‌های کوچکی است که کله‌هایشان از سوراخ‌های تور بیرون زده و دهان‌شان را باز کرده‌اند. مرغان دریایی حالا کاملا لنج را احاطه کرده‌اند.

خانواده‌ای از موز و ببر

کله ماهی‌ها هزار تکه شده و به هوا پرت می‌شوند. همه کنار ایستاده‌اند و منتظرند تا کار تمام شود و تور باز شود. یکی از جاشوها با چوب روی گندک می‌زند و کله ماهی‌های بیرون آمده از سوراخ‌های آن را قطع می‌کند. ضربه آن‌قدر محکم است که کله‌ها تکه‌تکه می‌شوند و به همه‌جای لنج پخش می‌شوند. محمد نیکخواه وقتی من را مبهوت دیدن این صحنه می‌بیند، لبخند می‌زند و من تازه اصرار او را برای اینکه به بالای اتاق ناخدا بروم می‌فهمم. او دلیل این کار جاشو را تمیز کردن تور می‌داند؛ «سوراخ‌های تور باید باز شـــوند و آماده صید، چون به محض اینکه گندک را باز کنیم، دوباره تور را به دریا می‌اندازیم.»

یکی طناب زیر تور را می‌کشد و گندک باز می‌شود، و ناگهان کف لنج پر از ماهی، خرچنگ، میگو و انواع جانوران دریایی می‌شود؛ ماهی‌هایی که بالا و پایین می‌پرند و خرچنگ‌هایی که سریع شروع به دویدن می‌کنند. ملوان‌ها هنوز کنار ایستاده‌اند. یکی از جاشوها با بیلی در دست، قسمتی از صید را آن طرف‌تر می‌ریزد تا آن‌را درون لنج به دو قسمت تقسیم کند و جاشوی دیگری با شیلنگ آبی در دست که آب آن از دریا تامین می‌شود، صید را می‌شوید تا گل و لایش را پاک کند. جاشوها دو دسته می‌شوند و هر دسته با سبدهای خالی در کنارشان، دورتادور قسمتی از صید می‌نشینند. حالا وقت جداکردن میگوها از دیگر جانوران دریایی است.

در نگاه اول این‌طور به نظر می‌آید که تفکیک میگوها توسط جاشوها فقط منحصر به ریز و درشت بودن آنهاست اما واقعیت این است که جاشوها این تفکیک را بر اساس گونه‌های مختلف میگو انجام می‌دهند؛ گونه‌هایی که تاکنون سازمان شیلات بیش از ۱۰ نوع آنها را در آب‌های خلیج‌فارس صید و شناسایی کرده است. مشهورترین میگوی آب‌های جنوب ایران، لابستر یا شاه‌میگو (Panulirus homarus) است که وزن آن تا یک کیلوگرم هم می‌رسد. البته این میگوی بزرگ بیشتر در سواحل صخره‌ای دریای عمان صید می‌شود و جمعیت بالایی در سراســر آب‌های جنوبی ایران ندارد. میگوهای مشهور خلیج‌فارس در زبان صیادان هرمزگانی اسامی جالبی دارند؛ هندی، موزی، سرتیز یا سفید، استبنجی، گنتک، چکو، لافتی و ببری، که میگوی ببری خود به دو دسته باندینگ و معمولی تقسیم می‌شود. گونه‌های میگوی هندی و موزی هم از گونه‌های غالب صید در تنگه هرمز هستند. به گفته صیادان، بیشترین گونه میگوی صید شده در آب‌های قشم میگوی هندی بوده است.

کباب میگو ممنوع!

پاک کردن صید، بهترین قســمت ماجرا برای مرغان دریایی اســت چرا که در این مرحله با جدا کردن میگوها از دیگر جانوران شکار شده، تمام اضافات صید (جانوران دریایی گرفتار شده در تور) به دریا ریخته می‌شوند. مرغان دریایی هم خوب بلدند که در چه زمانی کجای این سفره پرواز کنند تا غذای بیشتری نصیبشان شود. حالا آنها عقب لنج در پروازند و هرچه را که از جانب صیادان به آب انداخته می‌شود با شیرجه‌ای می‌بلعند. وقتی تمام میگوها در سبدها ریخته شدند، جاشوها از جای خود بلند می‌شوند تا یکی از آنها تمام اضافات را با بیل بزرگ خود به دریا بریزد؛ یعنی عالی‌ترین و آخرین بخش صید برای مرغان دریایی. او بیلش را پر از ماهـــی و خرچنگ می‌کند و درون دریا می‌ریزد؛ همان جایی که مرغان دریایی انتظار می‌کشند. البته تمام این جانوران دریایی مرده، همیشه نصیب آنان نمی‌شود چرا که علی حسین هم یکی از مشتری‌های پروپاقرص این اضافات صید است. او ناگهان پیدایش می‌شود و قایق موتوری خود را به لنج می‌چسباند تا هرچه که به بیرون از لنج ریخته می‌شود، مستقیم داخل قایق او

آشپز هم مانند دیگر خدمه لنج هرگز برای کار خود غر نمی‌زند. جالب است که هروقت از روز می‌توان به سراغ او رفت و ماهی کباب‌شده‌ای برای خوردن گرفت

سرازیر شود. علی حسین که حدود ۳۰ سالی سن دارد، کارش همین است. او لاشه این جانوران دریایی را برای خشک کردن به بندرعباس می‌برد تا به عنوان کود درختی از آنها استفاده شود.

کار پاک کردن صید در لنج تنها به تفکیک میگوها ختم نمی‌شــود. ماهی‌های شوریده و حلوا که از لذیذترین ماهی‌های خلیج‌فارس هستند، اضافات صید به حساب نمی‌آیند. صیادان حساب این ماهی‌های لذیذ را از بقیه جدا می‌کنند تا آشپز لنج آنها را برای ناهارشان آماده کند. محمد رنجبری هم که حدود ۲۰ سالی می‌شود در لنج‌ها کار آشپزی انجام می‌دهد، ماهی‌ها را درون ظرفی می‌ریزد و رویشان نمک می‌ریزد. وقتی از او درباره غذاهایی که در لنج می‌خورند می‌پرسم نکته جالبی می‌گوید؛ اینجا هرگز میگو را کباب نمی‌کنند؛ «میگو را اگر به سیخ بکشیم، صید کم می‌شود» و برای همین هم آنها را فقط به‌صورت پخته یا سرخ کرده می‌خورند. صیادان غذایشان را از دریا به دست می‌آورند و چون این غذا همیشه ماهی و میگو است، آشپز باید تنوعی در پخت غذاها داشته باشد و هربار غذای تازه‌ای از این جانوران دریایی درست کند. تنوع غذایی میگو هم که در استان هرمزگان به خصوص در قشم بسیار زیاد است؛ خوراک میگو، قلیه میگو، هواری میگو، برشته میگو، آب‌پز میگو و کوفته میگو.

نکته جالب دیگری هم در کار آشپزخانه لنج وجود دارد. آشپز هم مانند دیگر خدمه این لنج تنها کار خود را انجام می‌دهد و هرگز درباره چیزی غر نمی‌زند. در هر وقت از روز می‌توان به سراغ او رفت و ماهی کباب‌شده‌ای برای خوردن دریافت کرد. وقتی اصغر بشارتی – عکاس سرزمین من و همراه محلی ما – اسکوئیدهایی را که در صید یافته به او می‌دهد، آشپز بی‌معطلی آنها را کباب می‌کند و تحویل می‌دهد. اسکوئیدها که به اندازه کف دست هم نمی‌شوند، جانورانی شبیه ماهی مرکبند که بازوهای آنان مثل همه سرپایان روی سرشان قرار دارد. وقتی یکی از آنها را برای خوردن به دست می‌گیرم، بشارتی متوجه ناشی بودنم در خوردن این جانوران می‌شود؛ برای همین به من آموزش می‌دهد؛ «اول کله‌اش را بکن و بخور، بعد هم کل بدنش را بخور ولی این تکه پلاستیکی را که در کمرش قرار دارد، دور بریز.» این تکه پلاستیکی همان کاتل (Cuttle) است که مردمان سواحل ایرانی خلیج‌فارس به آن «کف دریا» می‌گویند و در شناوری و حفظ تعادل جانور نقش ویژه‌ای دارد. به گفته بشارتی گوش می‌کنم و بعد از خوردن این غذای لذیذ، تکه پلاستیکی‌اش را از دهانم خارج می‌کنم.

دریا آبادی است، هوا خواهر ما

مرغان دریایی ترک‌مان کرده‌اند و آنها را دورتر، بـــالای لنج دیگری می‌بینم. ناخدا قاسمی‌زاده به آنها اشاره می‌کند و می‌گوید: «مشغول جمع کردن جل میگی هستند». کار صید در لنج ما دیگر به آخرین مرحله رسیده است. یکی از جاشوها شیلنگ آب را برداشته و کف لنج را می‌شوید و یکی دو نفر هم روی ســبد میگوها یخ می‌ریزند تا



مهمانان همیشگی

مرغان دریایی همراه همیشگی لنج‌های صیادی هستند؛ فقط کافی است صیادان به جمع کردن تور مشغول شوند تا پرنده‌ها آسمان را با حضور خود سیاه کنند و سکوت دریا را با صدای خود به‌هم بزنند. صیادان ماهی‌های کوچک صید شده در تور را که به کارشان نمی‌آید، به دریا می‌ریزند و پرنده‌ها فرصت خوبی دارند تا از این سفره پربرکت نهایت استفاده را ببرند / عکس: اصغر بشارتی



لنجی که خانه است

«لنج برای ما هم خانه است و هم محیط کار»؛ این را فقط ناخدا نمی‌گوید، همه کسانی که در لنج صیادی کار می‌کنند، اینجا را مثل خانه خود می‌دانند. از عبادت و استراحت گرفته تا خوردو خوابشان اینجاست؛ برای همین هم مثل اتاق خانه‌شان، هرگز با کفش یا حتی دمپایی پا روی کف لنج نمی‌گذارند / عکس: عبدالحسین رضوانی

به گفته یکی از جاشوهای قدیمی، آنها در زمان صید میگو تنها یک روز در هفته به خانه خود سر می‌زنند؛ «پنجشنبه شب به خانه می‌رویم و ظهر جمعه دوباره برمی‌گردیم به لنج»

صیدشان فاسد نشود. کار که تمام می‌شود همه جز آشپز به سمت نوک لنج می‌روند تا استراحت کنند. تمام مراحل جمع کردن تور در لنج به یک ساعت هم نمی‌رسد و آنها تا شب، چندبار دیگر هم این کار را انجام می‌دهند. آشپز، دو فلاسک چای شیرین را پر می‌کند و کنارشان می‌گذارد و خودش به انتهای لنج می‌رود و کنار آشپزخانه کوچکش می‌نشیند. جاشوها گوشه‌ای می‌نشـینند و گپ می‌زنند. بیشتر آنها سال‌هاست که کارشان صیادی است و روز و شب‌شان را در دریا می‌گذرانند. به گفته نیکخواه که یکی از جاشوهای قدیمی این لنج است، در زمان صید میگو آنها تنها یک روز در هفته به خانه و خانواده خود سر می‌زنند؛ «پنجشنبه شب به خانه می‌رویم و ظهر جمعه دوباره برمی‌گردیم به لنج تا آخر هفته». البته این مرخصی‌ها فقط شامل صید میگو می‌شود؛ «زمان صید تن ماهی که می‌شود، به جزایر دورتر مثل ابوموسی و لاوان می‌رویم و آن‌وقت خیلی دیر به دیر به خانه سر می‌زنیم». نیکخواه به آسمان نگاه می‌کند و می‌گوید الان آب و هوا برای ما خواهر است که یعنی آب و هوا خوب است و مثل یک خواهر در کنار آدم است؛ «وقت‌هایی می‌شود که دریا طوفانی می‌شود و نوک لنج می‌رود پایین، آب ول می‌شود روی همه‌جا، آن‌وقت است که اگر در دریای دور باشیم مدت‌ها طول می‌کشـد تا خانه بیاییم». وقتی از او درباره دلتنگی خانواده‌شان می‌پرسم، می‌گوید: «چاره‌ای ندارند، شغل ما در دریاست». نیکخواه عاشق دریاست و به‌هیچ‌وجه از شغل خود ناراضی نیست. او با اینکه ۳۰ سالی را در دریا گذرانده اما هنوز هم حاضر نیست بودن در دریا را با هیچ چیز دیگر عوض کند؛ «دریا برای ما آبادی است. هیچ‌وقت خشکی را به اندازه دریا دوست ندارم. وقتی هم که خانه می‌روم، همه‌اش در خانه می‌مانم و اصلا بیرون نمی‌روم. در لنج بودن این خاصیـت را دارد که آدم یاد می‌گیرد در همین جای کوچک خوش بگذراند. دریا پاک است؛ اعتیاد و فساد خشکی را ندارد».

یکی از جاشـوها جعبه بازی فکری را کف لنج می‌اندازد و بقیه هم دورش جمع می‌شوند تا بازی کنند. هربار که تور به دریا می‌افتد، دو ساعتی آن پایین می‌ماند، پس هنوز مانده تا کار آنها شروع شود. اما عیسی فینی ـ قدیمی‌ترین جاشوی لنج ـ به کار دیگری مشغول است. او ۷۳ سال سن دارد و از کودکی در کار دریا بوده. خودش می‌گوید: «۵۸ سال است در دریا هستم». عیسی فینی کارکشته این کار و متخصص تعمیر تور است. او هربار که تور گیر کند و پاره شود، آن را تعمیر می‌کند و دوباره جل میگو را قابل استفاده می‌کند. فینی که به گفته خودش جد و آبادش هم به دریا می‌آمده‌اند، سینه‌ای پر از خاطرات صیادی و دریا دارد؛ «آن موقع‌ها گرفتاری بود و روزگار به سختی می‌گذشت. مثل حالا نبود؛ میگو و ماهی فراوان بود ولی خریدارش وجود نداشت. حالا خریدار زیاد شده و صید هم زیاد شده ولی باز هم روزگار به سختی می‌گذرد.» فینی درباره قایق‌هایی که با آن به همراه پدرش به دریا می‌آمده می‌گوید: «قایق‌های بادبانی مال خیلی گذشته است، من ندیده‌ام. وقتی بچه بودم قایق‌ها چوبی بود و موتورهای قدیمی هم داشت که اسمشـان حوری بود. درون این قایق‌ها پر از سوسک بود و اصلا نمی‌شد زندگی کرد. الان لنج‌ها فایبرگلاس شده و دیگر از آن سوسک‌ها خبری نیست. لنج‌ها تمیزتر شده‌اند». این را ناخدا قاسمی‌زاده هم تایید می‌کند؛ «لنج فایبرگلاس، هم تمیزتر از لنج چوبی است و هم هزینه کمتری می‌برد. کار ملوان‌ها هم کمتر شده. قبلا باید هر شش ماه یک‌بار روغن کوسه به بدنه لنج چوبی می‌زدند تا در آب نپوسد اما حالا دیگر نیازی به این کارها نیست». ناخدا که خود هم مثل بیشتر جاشوهای این لنج، صیادی را از پدر آموخته می‌گوید: «همه چیز نسبت به گذشته تغییر کرده. روزگاری پدر من ناخدا بود و این اسم برازنده‌اش بود؛ چون به کوه و دریا نگاه می‌کرد و می‌فهمید دقیقا کجای دریا قرار دارد و کجا صید بیشتری هست. حالا دیگر نمی‌شود به ما ناخدا گفت؛ ما رادار و جی‌پی‌اس داریم. آنها ناخدا هستند نه من».

هجوم میگوهای چینی

تا ظهر دو بار دیگر مرغان دریایی لنج را محاصره می‌کنند و هربار تا پایان پاک کردن صید می‌مانند. ناهار امروز، ماهی شوریده کباب‌شده است. سفره انداخته می‌شود و هر سینی بزرگ برنج برای سه یا چهار نفر است. اینجا همه، غذا را با دست می‌خورند و از قاشق و چنگال خبری نیست؛ البته غیر از کورش خواجه‌نوری که کارشناس تحقیقات شیلات است و تازه به جمع ما اضافه شده. خواجه‌نوری برای گرفتن گزارش عینی از صیادان، درباره میزان صید میگویشان آمده. او حدود ۲۰ سالی است که این کار را انجام می‌دهد و با بیشتر ناخداها و جاشوها دوست است. بعد از ناهار، خواجه‌نوری فهرستی از کیف خود بیرون می‌آورد و از معاون ناخدا که به آن «سکانی» می‌گویند سؤال می‌کند؛ در مورد میزان انواع میگوی صید شده، وزن تقریبی صید در گندک و میزان ارتفاع تور. خواجه‌نوری می‌گوید سازمان شیلات با این کار گزارشی تقریبی از وجود میگوها و میزان صید در منطقه به دسـت می‌آورد؛ «ما به‌صورت اتفاقی از چند لنج در هفته آمار می‌گیریم و از حاصل این آمارها، درصد وضع صید را به دست می‌آوریم». به گفته او چند سالی است که میزان صید میگو کم شده است؛ «امسال وضع صید در هفته اول و دوم خوب بود ولی هرچه به انتهای زمان تعیین شده توسط شیلات می‌رسیم، صید بدتر و میگوها کمتر می‌شوند. البته صید امسال از سال گذشته بهتر است ولی کلا در این پنج سال، به خاطر صید بی‌رویه و غیرقانونی و همچنین مجهز نبودن و کوچک بودن لنج‌ها، میزان صید رو به کاهش است». خواجه‌نوری به نکته درستی اشاره می‌کند؛ در ایران بیش از چهار دهه است که برای صید میگو از روش کف‌روب استفاده می‌شود؛ یعنی از همان زمانی که پای شرکت‌های خارجی صیادی به منطقه باز شد و آن‌قدر صید کردند تا میزان صید میگو به زیر ۳۰درصد رسید. از طرفی استفاده از این لنج‌های کوچک و غیرمجهز باعث می‌شود تا صید میگو به آب‌های ساحلی محدود شود، در حالی که در آب‌های عمیق‌تر امکان صید بیشتری وجود دارد. به دلیل همین کمبودهاسـت که ارزش میگوی خلیج‌فارس روزبه‌روز کاهـش می‌یابد. پیش از ایـن، میگوی خلیج‌فارس یکـی از لذیذترین میگوهای دنیا به حساب می‌آمد و در بازارهای ژاپن و اروپا به قیمت کیلویی ۳۰ تا ۴۰ دلار به فروش می‌رسید، نه مثل حالا که به گفته مسؤولان پژوهشکده میگوی کشور «تولید یک کیلو میگو در کشور با احتساب هزینه‌های مختلف تولید، به چهار تا پنج دلار می‌رسد و با توجه به قیمت پنج تا شش دلاری میگو در بازارهای جهانی، در عمل صادرات این محصول از هیچ ارزش اقتصادی‌ای برخوردار نیست». اما این تنها یکی از مشکلات صیادان میگو در ایران است. از طرفی واردات این محصول هم باعث شده تا حتی بازار داخلی هم طعم میگوی خلیج‌فارس را نچشد. پیش از این کیوان رهبران – رئیس اتحادیه پرورش‌دهندگان میگوی سیستان و بلوچستان – در گفت‌وگو با ایسنا به این نکته اشاره کرده بود؛ «بعضی‌ها با مجوز وزارت بازرگانی اقدام به واردات میگوهای چینی به کشور کرده و عملا به این صنعت لطمه سنگینی وارد کرده‌اند. از طرفی میگوی وارد شده بسیار ارزان‌قیمت است و ورود آنها به بازار داخلی عملا به نابودی تولیدکنندگان و صیادان داخلی منجر می‌شود.»

جاشوها دوباره به گپ‌زدن مشغول شده‌اند تا زمان جمع کردن تور بعدی از راه برسد. درست است که همه آنها عاشق دریا هستند و کار پرمشقت صیادی برایشان بسیار باارزش است اما این باعث نمی‌شود تا سختی‌های کار آزارشان ندهد. بسیاری از آنها نسل در نسل به این کار مشغول بوده‌اند و به قول خودشان لنج و دریا برایشان مثل خانه می‌ماند. صیادان میگو این سال‌ها نگران‌اند؛ بازار میگوی خلیج‌فارس در خطر است و آنها نگران از بین رفتن شغل آبا و اجدادی خود هستند؛ گرچه همچنان امید دارند و این کار را به فرزندان خود می‌آموزند ■



[زیر پوست شهر]

۲۰۰۰ متر زیر زمین

گزارش اختصاصی از احداث تونل توحید، پیش از افتتاح

محسن امین

شاید کمتر کسی بداند که همه تاریخ ایران در سرزمینی که جز چند بخش سراسر آن را کویر و بیابان و زمین‌های کم آب تشکیل می‌دهد، بر کاریز (قنات) استوار است. چاه‌هایی که از زیر به وسیله آبراهی به هم متصل می‌شدند و آب‌های زیر زمینی را در سرزمین‌های بی‌آب برای کشاورزی و زندگی روی زمین نمایان می‌ساختند. به همین خاطر تمدن ایران را تمدن کاریزی نامیده‌اند. دانشی که تنها در اختیار کاریزکنان و مقنی‌ها بود. توانایی و مهارت مقنی‌ها در مهندسی و مکان یابی حفر چاه در ژرفایی باورنکردنی و نیز قدرت و قابلیت‌های جسمانی آنها برای کار در شرایط سخت و طاقت‌فرسا دو اصل اساسی این صنعت بود. سال‌هاست که دیگر کالای آنها خریداری‌ندارد، اما مهندسان جوان ایرانی با استفاده از دانش از یاد رفته نیاکانشان دست به کاری کارستان زدند و یکی از شاهکارهای شهری تهران را بنیان گذاشتند.

عکس: حمید هراسی
روابط عمومی شهرداری تهران



تونلی در شب

نورافکن‌های محدوده کارگاه تونل توحید همزمان با چراغ اتومبیل‌های بی‌شماری که از دو طرف آن در اتوبان شهیدچمران بالا و پایین می‌روند تا مسافرانشان را به خانه برسانند، روشن می‌شوند؛ با این تفاوت که روشنایی شهر در این محدوده کارگاهی تا سپیده‌دم برقرار است و تلاش برای عبور از زیرزمین شبانه‌روز ادامه دارد تا رفت‌وآمد اتومبیل‌ها روان‌تر شود

عکس: علی رفیعی/ روابط‌عمومی شهرداری تهران



کارگاهی در اعماق

بسیاری از شهروندان تهرانی شاید ندانند که در زیر شهر کار و تلاش بی‌وقفه و شبانه‌روزی برای به سامان رسیدن تونل ادامه دارد. این تصویر، ماه‌های میانی حفر تونل را نشان می‌دهد؛ زمانی که تونل‌های مرحله‌ای اولیه با یکدیگر ادغام می‌شدند. یک نگاه به این فضا نشان می‌دهد که اینجا یک کارگاه تمام‌عیار با همه نوع کار عمرانی است/ عکس: علیرضا صوت‌اکبر

این روزها بزرگ ترین تونل شهری ایران دارد آماده افتتاح می شود و حتی ثبت نام برای قرعه کشی ده شهروند خوشبخت که قرار است آن را افتتاح و بعد از عبور از تونل فیش هدیه سفر حج عمره شان را از دست شهردار پایتخت بگیرند شروع شده. تونلی که اوایل قرار بود به جای آن روی خیابان آزادی پل هوایی زده شود اما به دلیل اعتراض مردم و کسبه و البته مزیت هایی که تونل با وجود هزینه و سختی بیشتر دارد، از خرداد ۸۶ در دستور کار شهرداری قرار گرفت. قبل از رسیدن به این روزهای هیجانی، سری زدیم به بخشی از ۳۴۰۰ نفری که نزدیک به سه سال از زندگی شان را زیر پوست این شهر گذرانده اند و هر روز از عمق ۳۰ تا ۴۰ متری زمین ناپایدار تهران، خسته بیرون آمده اند. آنها مدعی هستند که سه اصل موفقیت، یعنی «سرعت، دقت و صحت» را در احداث تونل توحید رعایت کرده اند و با این کار، توحید را به عنوان یکی از رکورداران حفاری تونل های شهری در جهان معرفی کرده اند. قرار است تونل توحید، بخشی از ایده ایجاد کمربندی داخلی پایتخت (امام علی(ع)، رسالت، چمران، بعثت) که در طرح جامع شهرسازی آن پیش بینی شده باشد؛ طرحی که همین روزها با شروع احداث تونل ۱۷۰۰ متری امیرکبیر از بازار تهران تا بزرگراه امام علی(ع) به واقعیت نزدیک می شود.

وقتی می‌خواهیم از شـمالی‌ترین کارگاه تونل- یعنی کارگاه میدان توحید- وارد شویم، قبل از هر چیز یک کلاه ایمنی دستمان می‌دهند و تاکید می‌کنند که کلاه را دست نگیرید، سرتان بگذارید تا خطری پیش نیاید. یک ماسک هم داریم که خیلی قوی‌تر از ماسک‌های معمولی داروخانه‌هاست. همراهمان می‌گوید در محیط‌هـای کارگاهی تاکید ویژه‌ای بـر ایمنی دارند. شعارشـان را روی اولین تابلویی که می‌بینیم نشـانمان می‌دهد: «اول ایمنی، بعد کار».

معدنچی‌های قدیمی تعبیری دارند کـه می‌گوید زمین مثل هیولایی خفته در اعماق است که آدم‌ها با تونل زدن ممکن اسـت بیدار و بدجوری بدخوابش کنند؛ چراکه اولیـن کار حفاری بر هم زدن تعادل بیـن نیروهای داخلی در دل زمین است. به همین دلیل وقتی کار حفاری را شروع کردی، باید به برگرداندن این تعادل و به اصطلاح نگهداری تونل فکر کرده باشی. در واقع، حکایت مثل بازی فوتبالی است که وقتی شروع می‌شود، دیگر نمی‌توانی وسط آن تایم اوت بگیری و باید تا آخرش یک‌نفس و حواس‌جمع بمانی؛ به همین دلیل اینجا ۳۴۰۰ کارگر در سه نوبت کاری مشغول کارند تا هم کار درست پیش برود و هم سرعت قابل قبولی داشته باشد.



مانور ابزار

حفاری و پیش رفتن در تونل، ماشین‌های قوی، کم‌جا و با قدرت مانور بالا می‌خواهد. این ماشین‌ها اصلی‌ترین ابزار کندن و جابه‌جایی ۸۰۰ هزار مترمکعب خاک تونل توحید بوده‌اند/ عکس: علی رنجبران

رودررو با غبار

کلنجار با زمین- آن هم در زمین حریف یعنی در اعماق آن- جدای از همه سختی‌ها، کلی گرد و غبار به بار می‌آورد که یکی از اصلی‌ترین تهدیدهای کار در تونل است. به همین دلیل ماسک، به اندازه کلاه ایمنی برای تونل کارها اهمیت دارد

عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

پیکان خسـته ما از ترافیک کنارگذر کارگاه در اتوبان چمران عبور می کند و وارد محیط کارگاه می‌شـود. چند متر که جلو می‌رویم، معلوم می‌شود که این ماشین چرا این‌قدر خسته است. اینجا چاله و چوله یک چیز بدیهی است. راننده سعی می کند از بین کامیون‌ها و بیل‌های مکانیکی راهش را پیدا کند که یکی از کارگرها خیلی جدی می‌پرد جلوی ماشین و می گوید: «کجا مهندس؟ هنوز آسفالتش نکرده‌ایم!» تابلویی که کمی جلوتر نصب شده، سرعت مجاز را فقط ده کیلومتر در ساعت اعلام کرده؛ درحالی که قطعا وقتی سه باند رفت و سه باند برگشت در تونل‌های دوقلوی توحید آماده شود، سـرعت مجاز خیلی بیشتر از اینها می‌شود.

خیابان کجاست؟

۲۰دقیقه‌ای که جلو می‌رویم، راننده می گوید باید پیاده ادامه بدهید. صدا به صدا نمی‌رسد. اول با ایما و اشاره و بعد از نزدیک، از آدم‌هایی که آنجا مشغول کارند می‌پرسیم الان بالای سر ما چه خیابانی اسـت؟ یکی‌شان دستکش‌هایش را درمی‌آورد و می‌آید به طرف ما؛ «به اینجا می گویند کارگاه نیایش، کمی جلوتر هم خیابان آزادی است». سـینه دیوار چند نفری منتظر نشسته‌اند تا سر کارگر صدایشان بزند. توی همین محدوده کوچک ۲۰ نفری مشغول نصب آرماتورها و آماده کردن قاب‌های لاینینگ(سیمان کاری جدار داخلی تونل) هستند. بین آن

وارد تونل که می‌شویم اول یک کلاه ایمنی دستمان می‌دهند تا سرمان بگذاریم. یک ماسک هم داریم که خیلی قوی‌تر از ماسک‌های داروخانه‌هاست. در اینجا تاکید ویژه‌ای بر ایمنی دارند و شعارشان را روی تابلویی می‌بینیم: «اول ایمنی، بعد کار»

همه آدم به یکی‌شان بیشتر می‌خورد که مهندس باشد! می گوید عمران خوانده و اینجا اولین تجربه کاری جدی‌اش به حساب می‌آید. مهندس «آستانه» توضیح می‌دهد: «الان دیگر به طور جدی کار حفاری نداریم و بیشتر مشغول نگهداری تونل، نقشـه‌برداری کف آن، بتن‌ریزی و... هستیم.» هر دو نفر ماسک‌هایمان را کنار زده‌ایم. ازمان یک برگ کاغـذ می‌خواهد که روش حفر تونل را برایمان توضیح بدهد اما وقتی شروع می کند، متوجه می‌شود که کار چندان آسانی هم نیست چون دائم از بالای سرمان آب می‌چکد و کاغذها را خیس می کند. قبول می کند چند قدمی همراهی‌مان کند تا به جای بهتری برسـیم. جلوتر، تونل را حسـابی خاک گرفته و باید از یک تپه زیرزمینی عبور کنیم. می گوید حفر این



در آستانه تولد

این نمای تونلی است که در آینده نزدیک شهروندان از آن عبور خواهند کرد و دیگر از دست ترافیک این منطقه خلاص خواهند شد. کارگران به‌طور شبانه‌روزی در حال نصب تجهیزات جانبی تونل هستند. برای تونل توحید ۲۶۰ کیلومتر کابل‌کشی انجام داده‌اند تا تجهیزات مدرن روز، امنیت آن را حفظ کنند/ عکس: علی رنجبران



در انتظار کار >
شیفت کاری که عوض می‌شود، ورودی‌های مختلف تونل هم ترافیک را احساس می‌کنند؛ البته ترافیکی از نوع آدم‌های خسته و نفرات تازه‌نفس. اینجا شفت نیایش است و برای رسیدن به کارگاه داخلی تونل، ۹۶ پله آهنی را باید پایین بیایی. در مجموع ۳۴۰۰ نفر در سه شیفت‌کاری تونل توحید مشغول کارند
عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

یکی از ماشین‌ها که اندازه‌اش در حدود یک ماشین ماتیز اما ضرب و زورش به‌اندازه یک تراکتور است، برای آماده‌شدن سینه کار جدید منتظر مانده. با وجود این ماشین‌ها احساس می‌کنیم وارد لانه‌مورچه‌ها شده‌ایم و مورچه‌های کارگر دارند ذره ذره خاک را می‌کنند و می‌برند

تونل پروژه بزرگی بود؛ هم به دلیل بزرگی تونل که عرض ۳۰ متری دارد و در عمق حدود ۳۰ متری زمین حفر شده و هم به دلیل شرایط زمین و کار در شهر. جایی زیر قالب بتن‌ها که از ریزش احتمالی آب و خاک در امانیم، پیدا می کنیم؛ «زمین تهران به ویژه در این منطقه سست و ریزشـــی است و همین نکته کار طراحی، حفر و نگهداری تونل‌ها را سخت و پیچیده می کند. به همین دلیل برای رسیدن به تونل‌های دوقلویی که الان دارید می‌بینید، عملا نه تونل کوچک به صورت جداگانه حفاری و به تدریج و براســاس اصول مهندسی و نگهداری به هم وصل شده‌اند».

کلنجار با زمین

کمی جلوتر، چند تا ماشـــین عجیب و غریب که نمونه‌شان را روی زمین ندیده بودیم در حال کلنجار رفتن با دیوارهای تونل هستند. می گویند اینها نمونه‌های کوچک ماشین‌های حفاری‌اند که به «کله‌گاوی» معروفند. راننده یکی از همین ماشین‌ها که طول و عرضش چیزی حدود یک ماشین ماتیز اما ضرب و زورش به اندازه یک تراکتور است، برای آماده شدن سینه کار جدید منتظر مانده. علی می گوید سال‌هاست پشت این ماشین‌ها می‌نشیند و این اولین تونل زندگی‌اش نیست؛ «کل حفاری این تونل با همین نوع از ماشین‌های حفاری انجام شده که البته برای سینه‌کاری‌های اصلی از برادرهای بزرگ‌ترشان استفاده کرده‌ایم». اســـم کله‌گاوی به این ماشـــین‌ها می‌آید. با وجود آنها احســـاس می کنی وارد حفره‌ای از لانه مورچه‌ها شـــده‌ای که مورچه‌های کارگـــر دارند ذره ذره خاک را می کنند و می‌برند. روش کار آنها حفاری با اســـتفاده از یک بازوی مکانیکی است که روی آن مجموعه‌ای از مته‌های الماسی قرار دارد. مهندس شیفت این قسمت توضیح می‌دهد که با همین روش حفاری و انتقال خاک تا به حال چیزی حدود ۶۶۰ هزار متر مکعب حفاری، خاک‌برداری و انتقال خاک انجام شده که تا اتمام تونل نزدیک به ۸۰۰ هزار مترمکعب خاک جابه‌جا خواهد شـــد. ضمن اینکه به‌دلیل انجام این پروژه در محیط شهری، حتی اگر شرایط زمین هم اجازه استفاده از روش‌های انفجاری (که ویژه محیط‌های سنگی است) را می‌داد، باز هم به‌خاطر مسائل ایمنی از این تکنیک اســـتفاده نمی کردند. کله‌گاوی‌ها در دو جبهه در حال کلنجار با زمین هســـتند. یک ســـری روی دیوار کناری برای آماده کردن شرایط برای نصب قاب‌های بتنی پیش‌ساخته که با ۲۰هزار قطعه، نمای داخلی تونل را تشـــکیل خواهند داد و یک‌ســـری هم مشغول تراشکاری شمع‌هایی‌اند که قرار اســـت ســـتون‌های میانی و جداکننده مسیرهای رفت و برگشت تونل باشند. مهندس آستانه هنوز باماست اما می گویند از اینجا به بعد نمی‌تواند جلو بیاید چون از محل اصلی کارش دور می‌شود.

ستون‌های فقرات تونل

برای جلوتر رفتن باید قید تمیزی لباس‌ها و شـــیک بودن را زد چون بخشی از کف تونل حسابی گل شده و از سقف هم کم و بیش آب می‌چکد. هوا دیگر واقعا کارگاهی است. ماسک را تنظیم می کنیم تا بهتر روی صورت جا گیرد شود. جلو می‌رویم. اینجا دارند کارهای تثبیت نهایی بخشی از سقف تونل را که به دلیل برخورد با شن‌های ریزشی ناپایدار شده، با بتن پاشی انجام می‌دهند. یک سری هم در حال سوراخ کردن سقف هســـتند و ریزش‌های پراکنده آب به‌خاطر کار آنهاست. اما کله گاوی‌ها اینجا هم هســـتند؛ آنها دارند با ستون‌های گرد وسط تونل کلنجار می‌روند؛ ستون‌هایی که کمی جلوتر عده‌ای در حال سیمان‌کاری و تمیز کاری‌شان هستند. به اینها شـــمع می گویند و از اول تا آخر تونل، ۳هزار تا از آنها ردیف شده‌اند تا به نوعی ستون فقرات تونل باشند. نگاهی می‌اندازیم به نقشه‌ای که مهندس آستانه دســـتمان داده از او پرســـیده بودیم این ستوها دست‌ســـازند یا از جنس خود زمین؛ «روش حفاری این تونـــل به صورت چند مرحله‌ای بود؛ یعنی اول یک تونل هادی کوچک حفر و بعد از عملیات نگهداری دیواره‌های آن، چاه‌هایی به قطر حدود یک متر در کف آن حفر و در آن بتن تزریق شده. به این ترتیب، بعد از حفاری تونل‌های کناری و پایینی آن، این ستون‌های بتنی باقی‌مانده‌اند که حالا در حال تراش و سیمانکاری آنها هستیم».

جلوتر، تونل روشن‌تر است اما نه با پروژکتورهای بیشتر که با نور طبیعی. با این حساب رسیده‌ایم به شفت دوم تونل که هنوز کارهای نهایی‌اش انجام نشده و البته راه خروج انبوه خاک‌هایی است که هنوز هم باید از تونل خارج شوند. بیل مکانیکی دارد زمین را می کند و میلگردهای کف تونل هادی اولیه را در می‌آورد. می گویند نزدیک به ۲۵ هزار تن آرماتور در این تونل کار شده است.

تونل و آدم‌ها

با کلی سلام و صلوات از شفت دوم تونل رد می‌شویم. مهندس خواجه‌زاده چشم از دوربین برنمی‌دارد. می گوید بچه تهران است و با وجودی که کار تونل سخت است اما برای او این مزیت را دارد که راحت به خانه می‌رود. او حتی مجبور نیست



ظریفکاری بتن

همیشه در کارهای عمرانی، تمیزکاری و به قولی نازک‌کاری خیلی بیشتر از سفت‌کاری وقت و انرژی می‌گیرد. کارگرها در حال تراش دادن بدنه ستون‌های تونل هستند که در مراحل اولیه کار با تزریق سیمان در چاه‌های کف تونل هادی اولیه، ایجاد شده‌اند. بعد از این مرحله، چند نفری می‌آیند تا ستون‌ها را سیمان‌کاری کنند. این ۳۰۰ ستون، ضمن جدا کردن دو مسیر رفت و برگشت تونل، ستون فقرات آن هم به حساب می‌آیند/ عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

خیابان رودکی
خیابان جمهوری
خط ۲ مترو
خط ۴ مترو
منطقه مسکونی نواب
رمپ جنوبی
شفت جمهوری
شفت آزادی
خیابان آزادی
خیابان اسکندری
خیابان نصرت
خیابان ستارخان
شفت توحید
رمپ شمالی
بیمارستان امام خمینی

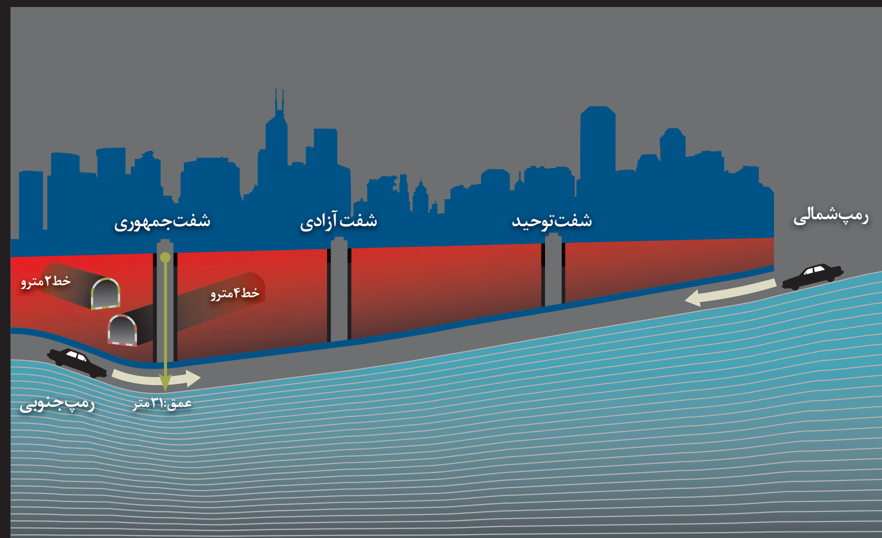
زیرزمین از آسمان

نگاهی به مسیر عبور تونل توحید از زیر خیابان‌های تهران

علی رنجبران / اینفوگرافی: علی عطائی

دیگر چیزی نمانده بود که ترافیـک، میدان توحید و اتوبان چمران را به عنـوان مهم‌ترین محور ارتباطی شمال – جنوب به مرز ایستایی برساند. به همین دلیل بعد از چند سـال مطالعه، سـرانجام عملیات اجرایی بزرگ‌ترین تونل شهری خاورمیانه در روزهای پایانی خردادماه ۸۶ آغاز شـد. با دقت در تصویر بالا مسیر تونل توحید و اجزای آن بهتر مشـخص می‌شـود؛ محل رمپ شـمالی تونل درسـت مقابـل خیابان باقرخان به زیرزمین می‌رود و ۲هـزار و ۱۳۶متر بعد در تقاطع خیابان‌های نواب و آذربایجان از زمین خارج می‌شود. به این ترتیب بعد از افتتاح، شهروندان تهرانی می‌توانند این مسیر را که دو رشته تونل رفت و برگشت دارد، در کمتر از ۱۰دقیقه طـی کنند؛ تونلی با ۱۱متر عرض در هر رشته که از سه باند تشکیل شده است. رانندگانی که بعد از افتتاح، عبور از این تونل را تجربه می کنند، شاید ندانند قبل از عبور از زیر میدان توحید، تل خاک‌های بین این دو منطقه با کمک شفت – چاه – توحید از زیرزمین خارج شـده است. البته دو شفت دیگر هم برای غلبه بر خـاک در تقاطع خیابان‌های آزادی و نواب و کمی بالاتـر از میدان جمهوری حفر شده بودند که بعد از افتتاح اثری از آن‌ها باقی نخواهد ماند. تنها شفت نیایش که مسـوولیت تهویه هوای دم کرده تونل و روشـن کردن محیط کار را بر عهده داشته است بعد از افتتاح وظایفش را ادامه خواهد داد. چاهی که در خیابان نیایش حفر شده، تنها به عنوان شفت تاسیساتی مورد استفاده قرار گرفته و هیچ نقشی در حفاری تونل نداشته است.

یکی از شـاخص ترین ویژگی‌هـای تونل توحید مقدار پیشـروی آن در عمق زمین است و شیبی که در تصویر سمت چپ مشاهده می کنید، عمیق‌ترین مسـیر عبور در تهران نسبت به سطح خیابان است. تونل توحید به محض ورود بـه زیرزمین، با مصائب زیادی دسـت به گریبان شـد که یکی از مهم‌ترین این مشکلات، تقاطع این تونل با دو خط ۲ و ۴ مترو بوده اسـت. برای همین هم تا ۳۱متر پایین رفت که از برخورد تونل با دو خط ۲ و ۴ مترو جلوگیری شـود و آن را درسـت یک‌متر پائین‌تر از ایسـتگاه نواب به سلامت عبور دهد. رانندگان با ورود از رمپ شمالی، درست در عمیق‌ترین نقطه تونل متوجه تغییر شیب این تونل، خواهند شد. این‌جا تنها نقطه‌ای بود که در زمان حفاری برای آن تمهیدات ویژه‌ای در نظر گرفته شـد؛ از جک‌های نگهدارنده گرفته تا تزریق بتن در خاک منطقه. به کمک همیـن پیش‌بینی‌ها بود که حتی وزن ایسـتگاه نواب هم نتوانسـت مانعی برای عبور این تونل باشد.





برج و تونل
وقتی از ورودی اتوبان نواب به تونل توحید نزدیک شوید، همزمان برج میلاد و تونل توحید به عنوان دو نماد تهران امروز دیده می‌شوند. با احتساب ورودی‌های دوطرف تونل، شما سه کیلومتر پایین تر از سطح زمین حرکت می کنید
عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

فلسفه وجودی این همه کار و ۲۰۰ میلیارد تومانی که هزینه آن شده، فرار از یک ترافیک کوچک نیست بلکه قرار است این گذرگاه که ۳۰متر پایین تر از خیابان جا خوش کرده، غول ترافیک این حوالی را بلعیده و مهارش کند

که از ورودی میدان توحید وارد کارگاه شود. می گوید معمولا از ورودی نواب که به خانه‌مان نزدیک‌تر است وارد می‌شـوم. دو تا کارگر میله نقشه‌برداری را آن طرف تونل جلوی دوربین او گرفته‌اند؛ «داریم آخرین کارهای تعیین تراز کف تونل را در بعضی بخش‌های تونل انجام می‌دهیم». شیفت کاری‌شان ۱۲ساعت است. می گوید ماندن در تونل کار ساده‌ای نیست اما بچه‌ها پذیرفته‌اند که این مساله جزو ماهیت این جور کارهاست.

آمارهای رسـمی سـایت تونل توحید می‌گوید؛ نزدیک به ۳۴۰۰نفر مهندس، تکنسین، راننده، کارگر سـاده و... در این پروژه و در سه شیفت کار می کنند که ۲۰۰ نفر آنها تلفیقی از مهندس‌های مجرب و جوان هستند. خواجه‌زاده می گوید کار تونل از این جهت که زیر باد، باران و آفتاب نیسـت مزیت‌هایی دارد اما در عوض، شرایط کار ویژه است. نور و هوای بدون گردوغبار، اولین چالش آدم‌های تونل است. می‌پرسیم از این مدت کار چه خاطره‌ای دارید، همکارش می گوید: «بهترین خاطره من برای زمان‌هایی است که نیم ساعتی اجازه می‌دادند برویم بیرون از تونل تا چای و هوایی بخوریم. البته الان که دیگر کار تونل تمام شده و این داخل خیلی اوضاع بد نیست».

برمی‌گردیم، آن هم با وجودی که به خروجی تونل نزدیک شده‌ایم. حساب که می‌کنیم، پیاده برگشـتن از راه تونل تا میدان توحید، خیلی سریع و راحت‌تر از طی همین مسیر از روی زمین و خیابان‌هایی اسـت که بعد از غروب آفتاب، ترافیکشان بیداد می کند. البته فلسفه وجودی این همه کار و ۲۰۰ میلیارد تومانی که هزینه آن شـده، فرار از یک ترافیک کوچک نیسـت بلکه قرار اسـت این گذرگاه که ۳۰متر پایین‌تر از خیابان جا خوش کرده، غول ترافیک این حوالی را بلعیده و مهارش کنند. این ادعا را هر کدام از مسؤولان شهری سعی کرده‌اند در حیطه کاری خودشان اثبات کنند؛ اینکه با راه اندازی تونل، غیر از اتومبیل‌های شهری، ده خط اتوبوسرانی این حوالی با سرعت بیشتری حرکت خواهند کرد، ۱۱هزارتن از آلودگی پایتخت کم می‌شود و ۵۰ درصد از ترافیک ده تقاطع مهم تهران کم‌می‌شود.

به شفت میدان توحید می‌رسیم. یک جمع سه نفره از مهندس‌ها آنجا منتظر اعلام برنامه کاری‌شان مانده‌اند. ابراهیمی که مهندسی عمران خوانده می گوید برایش غیرقابل پیش‌بینی نبوده که چنین جایـی کار کند اما نکته ظریفی هم وجود دارد؛ «فکر می کردیم مهندس که شدیم می‌رویم پشت میز می‌نشینیم، طرح می‌دهیم و نقشه می کشیم اما وقتی وارد کار شـدیم دیدیم از این خبرها نیست؛ اول باید آسـتین بالا بزنی و وارد بخش‌های عملیاتی شوی». جمع سه نفره آنها تاکید می کنند که کار تونل کار هر کسی نیست؛ «اوایل کار بعضی‌ها که چنین فضاهایی را تجربه نکرده بودند، کم می‌آوردند؛ یا از ریزش می‌ترسیدند یا فضای تونل می گرفتشان؛ ضمن اینکه ما یکی از سخت‌ترین شرایط کاری را داریم». آنها به عنوان راهنمای محلی به ما توصیه می کنند که به جای پیاده رفتن تا خروجی کارگاه میدان توحید، از پلکان شفت نیایش استفاده کنیم. هوا تاریک شده و باد حسابی داخل فضا می‌پیچد. بالا که می‌رسیم، حساب می کنیم که ۱۰۰ پله را بالا آمده‌ایم.

تونلی در راه است

وقتی تونل توحید افتتاح شود، یکی از به یاد ماندنی‌ترین گره‌های ترافیکی ایران در میدان توحید تبدیل به خاطره می‌شـود و به جای آن عبـور از یک تونل دو کیلومتری (۲۱۳۶ متر) مدرن با سه باند رفت و برگشت جداگانه برای خیلی‌ها خاطره‌انگیز می‌شود. عرض خارجی این تونل شهری که در نوع خود بزرگ‌ترین در ایران است، ۳۰ متر بوده که شیب متوسط آن چهار درصد می‌شود و حداکثر عمق آن از سطح شهر به ۳۱/۵ متر می‌رسـد؛ عمقی که برای فاصله گرفتن از تاسیسات شهری، قنات‌ها و دو خط دو و چهار مترو از ده به ۳۰ رسیده است.

اما نکته قابل توجه در ساخت این سازه عظیم زیرزمینی استفاده از آخرین ابزارهای تکنولوژی روز است که برای آن نزدیک به ۲۶۰ کیلومتر کابل کشی انجام شده اسـت. وقتی از تونل توحید خارج می‌شـوید، برخلاف معمول چشـمتان خیره نمی‌شود چون سیستم روشنایی هوشمند تونل، نور آن را براساس شدت نور بیرون تنظیم می کند؛ ضمن اینکه اگر لازم باشد، می‌توان از مسیرهای حاشیه‌ای ویژه عابر پیاده هم استفاده کرد. زمانی هم که در این تونل حرکت می کنید، دوربین‌های ویژه‌ای شما را تحت نظر خواهند داشـت تا در صورت بروز کوچک‌ترین مشکل در مسیر، مرکز کنترل تونل باخبر شود. علاوه بر این تجهیزات فراوان این تونل، آن را به یک تونل هوشمند تبدیل کرده است که داخل آن تجهیزات اعلام خطر و سیستم امدادرسانی هوشمند دارد.

اینجا در بدترین زلزله‌های احتمالی تهران، با وجود ۲۰۰ هزار متر مکعب بتن‌ریزی در آن، یکی از امن‌ترین سازه‌های پایتخت خواهد بود؛ سازه‌ای که از نظر ساخت و اجرا هـم منحصربه‌فرد بوده؛ چراکه با وجود طول تقریبا سـه برابر نسـبت به تونل‌های رسالت، در زمانی حدود یک چهارم آنها ساخته شده است.

مهندس‌های تونل توحیـد می‌گویند اینجا یـک نقطه عطف در عـزم و اراده و تخصص ایرانی‌است ■



[مردم‌شناسی]

زری به نام زعفران

گل سرسبد ایران زمین

فاطمه یزدی

دانه‌دانه النگوهای مادر خانه بیشتر می‌شود، تکه‌تکه جهیزیه دختر خانه کامل می‌شود، کم‌کم پسر خانه سروسامان می‌گیرد و روزبه‌روز لبخندهای پدر خانه بیشتر می‌شود و سال‌به‌سال سفره خانه رنگین‌تر. زرق و برق و شادی و سر و سامان و برکت و رنگ و لعاب را ارغوانی‌های گرانبهایی به خانه‌های کشاورزان خراسانی آورده‌اند که به سادگی از میان خاک کویر بی‌باران بیرون می‌زنند و آفتاب دیده و ندیده، با دستان کبود گلچین‌ها چیده می‌شوند و با دستان زرد ساکنان خانه پرپر می‌شوند. تارهای سرخشان از گلبرگ‌های ارغوانی جدا می‌شوند تا سرخی‌شان به همه جای دنیا صادر شود و دوای دردهای بسیاری باشند؛ دوای درد کشاورز و واسطه‌ها و خریدار طلای سرخ کویر، زعفران؛ همان عطر و رنگی که سفره‌های ایرانی را تسخیر کرده و حداقل ۲۵۰۰ سال است که گل سرسبد سرزمین پارسیان است.

عکس: محمد تاجیک



طلای پنهان

درست وقتی شاخ و برگ درختان می‌ریزد و زمین‌های کشاورزی لخت می‌شوند، لکه‌های ارغوانی روی تن سرد خاک، سبز می‌شوند تا در فصل خزان بهار را به خانه‌های خراسان بیاورند. زعفران علاقه‌ای به دیگر رستنی‌های ارزان ندارد و وقتی آنها سبز می‌شوند، زعفران در خاک پنهان می‌شود و وقتی آنها خشک می‌شوند زعفران جوانه می‌زند

عکس: امین خسروشاهی

طلاچینی در خراسان

گزارش اختصاصی «سرزمین من» از برداشت زعفران در شهرستان قائن

«بهترین زعفران در ولایت قهستان و بعد از آن در قم و همدان و نهاوند باشد. چون مردم نمی‌کارند در همه جا نمی‌باشد. در هر جایی که بکارند به عمل آید و نیکو گردد و در بیشتر زمین‌های گرمسیر و سردسـیر به عمل آید و در موضع سردسیر بهتر (به‌عمل) آید». ۷۰۰ سال پیش، نجم‌الدوله در کتاب «آثار و اخبار» از زعفران این گونه یاد کرده است. هنوز هم بهترین زعفران از آن ولایت قهستان است؛ سرزمینی در شمال کرمان و جنوب خراسان امروزی؛ سرزمینی در میان کویر و باد و گز و تاق.

جاده راه خود را از میان بوته‌های بیکران خار باز می کند و به سرعت پیش می‌رود تا لکه‌های ارغوانـی خوش‌رنگ و بو دوره‌اش کننـد. این جاده مشتاقان بسیاری را برای بوییدن عطر مداوم زعفران با خود برده است؛ مشتاقانی که عطر خوش شله‌زردهای نذری، بستنی‌های سنتی و چای زعفرانی را شنیده‌اند و سر فصل‌های زعفرانی کتب خطی و طلسم‌ها و دعاهایی را که با زعفران نوشته می‌شدند تا موثر باشـند، به یاد دارند و از تذهیب‌ها و فرش‌های ابریشمین و زعفران و عود دودکردن‌ها چیزهای زیادی شـنیده‌اند. زعفران در خاطره ایرانیان سابقه حضور چندین هزار ساله دارد. رد مکتوب این حضور از دربار هخامنشی شروع می‌شود؛ آنجا که کتیبه‌ای هخامنشی مصرف زعفران دربار را یک کیلوگرم می‌داند. هخامنشی‌ها نان‌های زعفرانی طبخ می کردند و خوراکشان را با آن معطر. پارت‌ها هم زعفران را به بابل، روم و سوریه صادرکردند. پرویز ساسانی که بوی پوست‌های تحریر را دوست نداشت، مقرر می کند که نامه‌ها را با زعفران و گلاب معطر کنند. مسلمان‌ها زعفران را به اروپا می‌برند تا اسپانیایی‌ها پلویی با زعفران طبخ کنند که نام آشنایی دارد؛ «پائلو»؛ تا ایران، اسپانیا، مراکش، الجزایر، یمن، سوریه و کشمیر زعفران تولید کنند و شرکت‌های داروسـازی از خواص آن در آرام‌بخش‌ها، کاهش‌دهنده‌های چربی و کلسترول و درمان زکام و نفخ و سـوء‌هاضمه و یرقان و هپاتیت و اسپاسم و دیابت بهره‌های فراوان ببرند و سوسیس و مارگارین و دسر و ژله‌های مرغوب عطر زعفران بگیرد. نیمی از عطر و طعـم زعفرانی که دنیا را محظوظ کـرده، از مزارع زعفران خراسان بزرگ برآمده است. فرقی نمی کند کجای خراسان باشی (رضوی یا جنوبی)، از نیشـابور تا قائن، مزارع زعفران این طرف و آن طرف پخش شده‌اند. ما جاده‌ای باریک را پیش می گیریم که به تربت حیدریه می‌رسد، به مزارع ارغوانی تربت‌حیدریه؛ مزارعی ارغوانی با مردان و زنانی که در کنار هم، نشسته جلو می‌آیند و گل می چینند. جاده را ترک می کنیم و پا به زمینی می گذاریم که عطر و رنگ تسخیرش کرده‌اند. بلافاصله سلام‌های مهربان خراسانی صدایمان می کنند و نگاه‌های گرم و لب‌های پرخنده به اسـتقبالمان می‌آیند؛ زن و مرد، پیر و جوان سبد در دست و خنده بر لب. زعفران این جماعت را این چنین شاد کرده است یا آنها شادی را به زعفران‌هایشان هدیه داده‌اند؟

تلخ و شیرین زعفران

«می‌خوام عروس شم.» روسریش را مرتب می کند و انگشت‌های کبودش را به سمت ارغوانی‌های تر و تازه می‌برد و از بالا دور گل حلقه می کند و آن را از برگ‌های کشیده و باریک سبز جدا می‌کند، سریع و بادقت. زهرا ۱۷ سال دارد و چهار خواهر و دو برادر و یک نامزد مهربان که خیلی دوستش دارد. او ارغوانی‌های خوشبو را هم دوست دارد، دلتنگشان هم می‌شود. کبودی دست‌ها، زردی النگوها و روسری گلدارش را تارهای سرخ زعفران به او داده‌اند؛ تارهای سرخی که به یک ریشه سفید ختم می‌شوند و در کنار سه تار زرد، در میان سه گلبرگ ارغوانی و درون سه کاسبرگ بنفش نشسته‌اند. گل زعفران را باید با دقت چید تا تارهای سرخ زعفران و ریشه سفیدشان از هم جدا نشوند و خیال خریدار از بابت دست نخورده بودن و اصل بودن زعفران آسوده باشد، تا نام زعفران «دخترپیچ» باشد.

چیدن زعفران سخت است، زانوها را به گزگز کردن می‌اندازد و کمر درد می‌آورد اما شیرین است. کبودی انگشت‌های زهرا با آب شسته می‌شوند اما النگو و روسری برایش می‌مانند و خستگی‌های مکرر را از یادش می‌برند تا سال بعد دوباره فصل زعفران که شد، روانه مزارع برادرش شود تا سپیدی لباس عروس بر تن آفتاب سوخته‌اش بنشیند و او را به خانه بخت ببرد؛ خانه‌ای که با نان زعفران و موتور اداره می‌شود. نامزد زهرا بنگاه موتور دارد. زهرا دوست ندارد شوهرش زمین زعفران داشته باشد.

«خداکنه زعفرونا تموم نشن.» نگاهش را از من می گیرد و پسرش را در آغوش. او زن‌برادر زهراست. تمام شدن فصل زعفران برای او همراه است با روانه شدن پول فراوان به جیب‌های همسرش و آمدن یک زن دیگر به خانه‌اش. او را هم همسرش بعد از فصل زعفران به خانه آورده بود. حالا او را همه زن ارباب صدا می‌زنند. روی رواندار می‌نشیند و از پسرش پرسـتاری می کند. نیازی نیست برای داشتن النگو و روسری گل بچیند، او همه اینها را دارد اما خنده‌های مکرر کارگران را ندارد. شوهرش به همه گفته که می‌خواهد یک زن دیگر به خانه‌اش بیاورد. خانه پسرعموی زهرا هم چهار زن دارد. آخر او هم زمین زعفران دارد و هر سال با فروش زعفران پولدارتر می‌شود. زهرا دوست ندارد نامزدش زمین زعفران داشته باشد. زهرا می‌خواهد کارگر بماند و تنها خانم خانه بختش باشد و در کنار دختران هم سن و سال و مادران و پدران کارگرشان کار کند.

> **رد مکتوب حضور زعفران میان ایرانی‌ها از دربار هخامنشیان شروع می‌شود؛ آنجا که کتیبه‌ای هخامنشی مصرف زعفران دربار را یک کیلوگرم می‌داند**



عسل زعفران

فصل زعفران که می‌شود زنبورهای عسل هم به تکاپو می‌افتند تا سهم خود را از عطر و طعم زعفران بردارند. چشم کشاورزهای منطقه هم زنبورها را دنبال می‌کند تا کندوی این زنبورهای خوش‌شانس را پیدا کنند و از همنشینی عطر و طعم و رنگ نصیبی ببرند. اهالی سرزمین زعفران‌خیز خراسان می‌گویند زنبوری که از شهد این گل‌های گرانبها نوشیده باشد، عسلی می‌سازد که در رنگ و طعم همتا ندارد / عکس: حامد خورشیدی



زعفران نفخ شکم را رفع، هضم غذا را آسان و افسردگی را درمان می کند. این گل خاصیت ضدسرطانی و خونسازی و خواب‌آوری و تسکین هم دارد

به تماشای آفتاب

پر کردن غنچه‌های بسته زعفران سخت است و ملال آور. پس غنچه‌های زعفران زیر آفتاب پهن می‌شوند تا برای دیدن آفتاب گلبرگ‌هایشان را باز کنند و بیرون کشیدن آن سه تار ظریف گرانبها از میان گلبرگ‌های کشیده آسان تر شود و خستگی‌های گل پرکن‌ها کمتر

عکس: علی حامد حق دوست

زرع زر

او را همه زمین دارها می‌شناسند، او هم همه کارگرهای آن اطراف را می‌شناسد. روسریش را پشت سرش گره زده و تند و تیز مشغول چیدن گل است؛ «مردَم داریم اما خودمان مردیم. برای مو فرقی نمی کنه چی باشه، زعفران، چغندر، پنبه، گندم، جو. استفادگی برا اربابه. اما خب، زعفران تمیزتره، دست آدم بوی زعفران می‌ده». طاهره خانم سر کارگر این مزرعه است و کارگرهای زیادی را سر سفره زعفران می‌نشاند تا برای هر ساعت کار، ۱۵۰۰ تا ۲هزار تومان دستمزد بگیرند. او هم همین‌قدر دستمزد می گیرد، به علاوه یک کیلو گل ارغوانی و ۱۲ گرم عطر خوش؛ عطر خوشی که آسان به این خاک کویری نیامده است. اوایل سال وقتی باران‌های بهاری قطع شده، زمین را شخم زده‌اند و برای هر ۱۰۰ متر، هفت بار الاغ کود به زمین داده‌اند. زمین را کرت‌بندی و آبیاری کرده‌اند و با بیل چاله‌های کوچکی کنده‌اند و در هر چاله سه تا ۱۵ پیاز کوچک کاشته‌اند؛ پیازهایی که تنها پنج تا هشت گرم وزن دارند. دوباره کوددهی و بعد آبیاری و بعد تراکتورهای کوچک با چهارشاخ‌هایش خاک و کود را مخلوط کرده‌اند تا جوانه‌های کوچک به آسانی قد بکشند و بالا بیایند و در فصل پاییز، وقتی سرسبزی از زمین‌های کشاورزی کوچ کرده است، برگ و گل و عطر و رنگ به زمین‌ها هدیه دهند.

مریم ۱۵ ساله را هم طاهره‌خانم برای چیدن زعفران به اینجا آورده است؛ «مال ما نیه خار، ماشاءالله امسال گل زیاده، خدا زیادترش کنه. ان شاءالله، مام به نوا برسیم». مریم ۱۵ ساله را کار بزرگ کرده است تا دعاهای بزرگ کند. مریم ۱۵ ساله را کار از درس خواندن منع کرده است تا پول جمع کند و کنار بگذارد، تا وقتش که رسید، جهیزیه آبرومندانه‌ای تدارک ببیند و پدر پیرش را سرافکنده نبیند. دست‌های زمخت و تیره مریم گل‌های زعفران را بر می‌دارند و در سبدهای پلاستیکی می گذارند. مریم نمی‌تواند و نمی‌خواهد درس بخواند؛ «درس می‌خوام چی کار. آدم باید کار کنه تا محتاج کسی نباشه، خوبه بره زمین مردم گدایی؟» نگاهش به زنان و دخترانی ختم می‌شود که لباس‌های رنگارنگ بر تن دارند و به سمت ما می آیند.

خاک، رنگ‌های شاد لباسشان را کدر کرده است. سراغ ما نمی آیند، سراغ گلچین‌ها می‌روند چون آنها پول نمی‌خواهند، گل می‌خواهند. درد آنها را فقط گل‌های گران‌قیمت زعفران دوا می کند. مریم دست‌های همیشه دراز آنها را دوست ندارد اما دلش برایشان می‌سوزد. طاهره خانم اما دلش برای آنها نمی‌سوزد، او آن‌قدر تجربه دارد که بداند کیف رنگین آنها آخر روز حداقل یک کیلو گل دارد، یک کیلو گل که حداقل ۳۰هزار تومان ارزش دارد؛ ۳۰هزار تومانی که کارگرهای او باید ۲۰–۱۵ ساعت برای به دست آوردن عرق بریزند.

آقای یاوری هم اینها را می‌داند اما دلش رضا نمی‌دهد دست خالی از زمینش بیرون بروند و قدری گل در دامنشان می‌ریزد. هیچ کس دست خالی از زمین آقای یاوری بیرون نمی‌رود. کارگران او اعضای خانواده و دوستان و آشنایانش هستند. او و همسر مهربانش یک هکتار زمین زعفرانی دارند. زینب‌خانم مدام آرزو می کند زمین‌های همسرش وسیع‌تر شود تا سعیدش را راحت‌تر بزرگ کند و هزینه تحصیل دختر و پسرش را کنار بگذارد. نگرانی اعظم‌خانم از خاطرم می گذرد؛ «نمی ترسی شوهرت تجدید فراش کنه؟» لبخند می‌زند؛ «همه اوطوری نیستن، مرد من اوطوری نیست.» و مشغول کار می‌شود. علی‌اصغر یاوری و همسرش و دخترها و پسرها و آشناها همه با هم در یک ردیف پیش می‌روند و مستطیل ارغوانی را از گل خالی می کنند و گل‌ها را در آبکش‌های پلاستکی می‌ریزند و دست آخر آنها را به گونی‌های پلاستیکی می‌سپارند. نوبت به زمین بعدی که می‌رسد، آقای یاوری از جلو نظام می‌دهد و همه را به صف از روی مرزهای خاکی می گذراند. او یک نظامی است و نظم را به زمین‌هایش هم آورده است. علف‌های هرز را رشد نکرده از زمین‌هایش بیرون می کشد تا اوایل پاییز که زمین آبیاری می شود و ۲۰–۱۵ روز بعد جوانه‌های ارغوانی گل زعفران ظاهر می‌شوند، گل‌های زعفران را علف‌های هرز دوره نکنند. او هم دست به کار می‌شود و گل‌ها را آفتاب ندیده می چینند. آقای یاوری زمین‌هایش را هر ۸–۷ سال یکبار زیرورو می کند و پیازهایش را دوباره می کارد؛ «هرچی پیرتر باشند، کمتر گل می‌دن. پیازای اول چندتا پیاز دیگه می‌یارن و جاشون تنگ می‌شه، کمتر جوانه می‌زنن.» او با حساب و کتاب، آبیاری زمین‌ها را عقب‌وجلو می کند تا گل‌ها به موقع سر از خاک دربیاورند و کمتر روی آفتاب را ببینند. او نمی‌داند ابوریحان بیرونی سفارش کرده که زعفران آفتاب نبیند تا مرغوب بماند اما می‌داند ریش سفیدانِ زعفران‌کاری، گل را نشکفته می چینند. جوانترها اما نمی‌دانند و گل‌هایشان آفتاب‌های دو، سه روزه هم می‌بینند. سبدها و گونی‌ها از گل پر می‌شوند تا راهی خانه‌هایی شوند که دختران و مادران انتظارشان را می‌کشند.

تارهای قیمتی

«یه وقتی مو تازه عروس بودم، خوارم از ایا پر کرده بود، توی دوری گذیشته بود، گوسفند اومد اونو بخورده، پدرم اونو سربریده، زعفرونا دربیاره، دیده واشیده انگار کنی خراب شیده، دو ضرره شیده. مام از گوشتای زعفرانیش بخوردیم.» فاطمه خانم ۶۸ ساله تعریف می کند و دختر و نوه و عروسش چادر جلوی صورت می گیرند و ریزریز می خندند. پارچه گلدار در میان خانه‌ای از خانه‌های روستای «سِنو شهرتان» گناباد پهن شده و اهالی خانه دورتپه ارغوانی گل حلقه زده‌اند. از تربت‌حیدریه تا گناباد و روستای سِنو آمده‌ایم تا روستایی را ببینیم که همه در آن در کار زعفرانند. گل‌ها را برمی‌دارند و باز می کنند و تارهای سرخ و سفید را به دقت از میان گل بیرون می کشند و نیمه سفیدشان را جدا می کنند. سرخی را در ظرفی می‌ریزند و سفیدی را در ظرف دیگر. زردی زعفران به انگشت‌ها سرایت می کند و کمر را خم و چشم‌ها را خسته. فاطمه خانم هم خسته شده و چشم هایش می‌سوزد؛ یادم نیست که از ابوبکر مطهری جمال یزدی برایش روایت کنم که «اگر زمرد را با زعفران بسایند و در چشم کنند، چشم نیکو کند و بصر تیز گرداند و روشنایی را قوت دهد و چون بسیار در وی نگرند، همچنین باشد.» تا او نگران سوی چشمانش نباشد و با خیالی آسوده زعفران پَر کند. سمیه چای زعفران برایمان می‌آورد. فاطمه خانم می‌داند زعفران نفخ شکم را رفع، هضم غذا را آسان و افسردگی را درمان می کند اما از خاصیت ضدسرطانی و خونسازی و خواب‌آوری و مسکنی آن چیزی نمی‌داند. اما می‌داند سمیه باید در خوردن زعفران احتیاط کند. عطر چای گیجمان می کند و چاره‌ای جز نوشیدن برایمان نمی گذارد. داغی چای از گلوی همه پایین می‌رود جز سمیه. سمیه باری در پهلو دارد که زعفران سلامتش را به خطر می‌اندازد. این را فاطمه خانم به دخترها و نوه‌ها و عروس‌هایش یادآوری می کند تا خدای



فوت و فن زمین

تیغ تیز آفتاب کویر، رنگ از رخساره زعفران برمی‌دارد. قدیمی‌ترها نمی‌گذاشتند زعفران‌هایشان سرخی خود را در برابر آفتاب ببازند. زعفران‌کاری، حساب و کتاب و فوت و فن دارد. زعفران کار حرفه‌ای، زمین‌هایش را به تدریج آبیاری می‌کند تا زعفران‌ها هم به تدریج سر از خاک بیرون آورند و زمین‌دار فرصت کند زعفران را قبل از غروب آفتاب بچیند

عکس: حامد خورشیدی



سرخی یادگاری

سرخی زعفران به دست‌هایشان نشت می‌کند و دست به هر چه بزنند زعفرانی می‌شود. دختران و زنان روستاهای خراسان جنوبی دور هم جمع می‌شوند و گل می‌گویند و گل می‌شنوند و گل پر می‌کنند. گلبرگ‌های زیبای زعفران پرپر می‌شوند تا، تارهای سرخشان بوی شله‌زرد را به خانه‌های ایرانی بیاورد. تارهای سرخ زعفران بلای جان گل‌های ارغوانی کویرند

عکس: حامد خورشیدی

نکرده جنینشان سقط نشود. فاطمه خانم از عمه قابله‌اش شنیده که زعفران زیاده از حد قهقهه‌آور است. زن باردار اگر زیاده از حد زعفران بخورد آن‌قدر می‌خندد که کودکش از بین می‌رود. او با لحن هشدارآمیزی به سمیه رو می‌کند و از احتمال مرگ خود مادر می‌گوید. او زن دانایی است.

فاطمه خانم در دهه هفتم عمرش هنوز هم صبح زود همراه بقیه به مزرعه می‌رود و تا ظهر گل می‌چیند و ظهر تا شب هم گل پَر می‌کند. دخترش را با همین زعفران‌ها عروس کرده است. مادرهای روستای سِـــنو وقت پَر کردن گل‌های زعفران، قدری زعفران برمی‌دارند و کنار می‌گذارند تا وقتی پسری خوب و کاری خاطر دخترشان را خواست، زعفران‌ها را بفروشند و برای دخترشان رخت ولباس و جهیزیه بگیرند. فاطمه خانم یادش می‌آید دورانی را که زعفران کیلویی ۱۵۰ تومان بود؛ دورانی که ارزانی زعفران تحمل خستگی‌هایش را سخت می‌کرده است؛ اما یادش نمی‌آید زعفران آن‌قدر ارزان شده باشد که بر سر عروس و داماد بریزند. من برایش از شاهنامه می‌گویم که در آن از رستمی که بر افراسیاب پیروز شده بود، با زعفران و مشک و عنبر پذیرایی می‌کنند:

همه یال پیل از کران تا کران / پر از مشک بوی و می و زعفران
بسی زعفران و درم ریختند/ زبر مشک و عنبر همی بیختند

یا از گلشهر بانو که برای ازدواج فرنگیس و سیاوش زعفران هدیه می‌برد:

همه صد طبق مشک و صد زعفران /همی رفت گلشهر با خواهران

لبخندش با تعجب آمیخته می‌شـــود و پَر کردن را از ســـر می‌گیرد. او و دختر و نوه و عروســـش باید ۱۴۷ هزار گل را پر کنند تا یک کیلو زعفران سرخ و مرغوب دست زندگی‌شـــان را بگیرد. اگر زمین و زعفران مال خودشان باشد شـــیرینی درآمد دو و نیم‌میلیون تومانی برای هر کیلو، خستگی از تنشان به در می‌کند، وگرنه باید به دستمزد منی ۵ و ۶ هزار تومان قناعت کنند. اینجا زمین اگر داشته باشی زعفران زندگیت را زیرورو می‌کند. زندگی اهالی این روستا را هم زعفران زیر و رو کرده است. خانه‌های این روستا کاهگلی مانده‌اند اما آدم‌ها و لباس‌ها و ماشین‌ها و اسباب و اثاثیه رنگ عوض کرده‌اند. در کوچه‌های کاهگلی این روستا ماشین‌های مدل بالا آمد و شد می‌کنند و دخترها و پسرها به مدرسه می‌روند. وقت زعفران که بشود، کوچه‌ها از گلبرگ‌های ارغوانی پُر می‌شوند، خانه‌ها بوی زعفران می‌دهند و لبخندها پررنگ‌تر می‌شوند و پلوها زرد و چای‌ها زعفرانی.

خانم‌های خانه گل‌ها را یکی‌یکی پر می‌کنند و زعفران‌ها را جدا. ارغوانی‌های پرپر شده راهی کوچه و خیابان می‌شـــوند تا زیر آفتاب پژمرده شوند. تارهای سرخ هم به اتاق‌های تاریک می‌روند تا خشک شوند. زعفران‌های سرخ بشقاب‌های ملامین این خانه از زمین‌های پسر فاطمه‌خانم زاده شده‌اند. پسر کت وشلواری او وقتی همه گل‌ها پَر شد، زعفران‌ها را بر می‌دارد و می‌رود تا بازار گل تربت. بازار گل تربت‌حیدریه، شلوغ‌ترین بازار گل این حوالی است.

بازار گل

«بیا چشماتو وا کن این گلارو نگا کن»، «به به عجب گلیه، گل ما»، «بیا این‌ور بازار، گل مارو ببین»؛ بازار داغِ گل‌های زعفران را همهمه و فریاد و چانه زدن‌های همیشگی پر کرده است. بازار گل تربت در همسایگی ترمینال قرار گرفته است. در بازار، عطر زعفران شامه را می‌نوازد و در ترمینال دود با دم می‌آمیزد. به دنبال همهمه و بوی زعفران وارد بازار می‌شویم. وارد نشده، به بیرون راهنمایی‌مان می‌کنند. به جرم خبرنگاری بدون اجازه، حق ورود نداریم؛ اجازه از اماکن و نامه و دستور و هماهنگی که ما نداریم و آن بیرون می‌مانیم. در کمین می‌نشینیم و به اولین کسی که دست پر از بازار بیرون می‌آید سلام می‌کنیم.

۶-۵ میلیون تومان در یک ماه زعفران‌کاری. مهدی قربانی دانشجوی علوم سیاسی است، در مدرسه هم درس می‌دهد و در بنگاه معاملاتی پدر واسطه‌گری می‌کند. اما فصل زعفران که می‌رسد، همه آنها را کنار می‌گذارد و هرچه می‌تواند سرمایه جمع می‌کند و هر روز روانه بازار گل می‌شود. آخر شـــب با گونی‌های پر از گل برمی‌گردد و گل‌ها را بین خانه‌های آشنایان پخش می‌کند تا روز بعد زعفران خشک شده در زیر آفتاب را تحویل بگیرد. زعفران‌ها را تحویل می‌گیرد و در ظرف‌های در بســـته نگه می‌دارد تا در زمان مناسب آنها را بفروشد و برای خودش خانه و کاشانه‌ای سامان دهد. محمود شریک و برادر مهدی است. آنها امسال ۱۷ میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده‌اند و خیالشان راحت است که درآمد خوبی نصیبشان خواهد شد. باد به غبغب می‌اندازند و از حواس جمعشان می‌گویند، از چشم‌هایی که باید باز باشند تا کلاه سر صاحبشان نرود؛ «اگه حواست نباشه، گلبرگ‌های بی‌ریشه قاتی گل‌ها می‌کنن یا گل‌های کهنه به‌ات می‌فروشن. باید زعفرونو خوب بشناسی. تارای زعفرون خوبو اگه بین دو تا انگشتت بگیری، انگشتتو خیس نمی‌کنه». بازار که پر رونق باشـــد، دغل و دروغ هم راهیش می‌شوند. بازار گل زعفران، هم رونق دارد، هم دروغ، هم متقلب دارد و هم درستکار.

تقلب در زعفران حداقل ده قرن سابقه دارد. آنجا که بیرونی می‌گوید: «عادت ایشان است که به گوشت و روغن مغشوش کنند». ظاهرا قدیمی‌ترها گوشت پخته شده را رشته رشته می‌کردند و با زعفران می‌آمیختند تا رنگ و عطر آن را بگیرد. هنوز هم یکی از نشانه‌های زعفران خوب چرب نبودن آن است. کافی است زعفران را در میان کاغذ روزنامه قرار داده و فشار دهیم، اگر لکه چربی بر کاغذ نماند، زعفران مرغوب است. حکم تقلب در زعفران زمانی اعدام بوده است و حالا....

زندگی کشاورزان خراسان رضوی و جنوبی با رونق این بازارها رونق می‌گیرد و با کسادی آنها از رونق می‌افتد. خراســـانی‌ها بیش از نیمی از زعفران دنیا را در مزارعشان تولید می‌کنند؛ نیمی از گرانبهاترین ادویه جهان را. قیمت‌های داخلی زعفران بالا می‌رود اما صادرات این چاشـــنی خوشـــرنگ و لعـــاب به تدریج کم می‌شود. کشورهای اروپایی زعفران ایران را فله‌ای می‌خرند و در بسته‌بندی‌های پر زرق و برق و با نام‌های غیرایرانی می‌فروشند. پیازهای ایرانی را قاچاقچیان به افغانستان می‌برند تا عطر زعفران، افغانســـتان را مست کند و بازار زعفران ایران را کم رونق؛ بازار زعفرانی که روزگاری در تصاحب کشاورزان قم بود و اصفهان و همدان و بروجرد و نهاوند و امروز در اختیار قائـــن و گناباد و تربت حیدریه و... . قمی‌ها اولین تولیدکننده‌های زعفران بودند و الوندنشینان در همدان پرکارترین آنها، اما به مرور زعفران از غرب ایران به شرق رفت و در جنوب خراسان و شمال کرمان ماندگار شد. حالا زندگی اهالی قائنات و اطراف آن آن‌قدر با زعفران گره خورده که نه می‌توان زعفران را از آنها جدا کرد و نه آنها را از زعفران.

خراســـان را با عطر خوش زعفران ترک می‌کنیم و به ســـوی هوای آلوده تهران می‌رانیم تا حســـرت طعم و بوی زعفران در جانمان بماند و پنـــاه بیاوریم به ذره‌ذره عطرهای سفره‌هایمان. ســـفره رنگین ایرانی‌ها بی‌زعفران همیشه چیزی کم دارد. عطر و رنگ پلوهای زعفرانی، شله زرد، آبگوشت و قیمه و ته‌دیگ‌های زعفرانی را هیچ ایرانی‌ای از یاد نمی‌برد ■

افراد خانواده ۱۴۷ هزار گل را پَر می‌کنند تا یک کیلو زعفران بگیرند. اگر زمین مال خودشان باشد شیرینی درآمد ۲/۵ میلیون تومانی برای هر کیلو، خستگی از تنشان به در می‌کند



[امامزاده]

شهزاده شهر

امامزاده شاهزاده حسین، سلامگاه قدیمی شهر قزوین است

محمدمهدی بهمنی / عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

با آنکه شیخ مفید تاکید داشته امام‌رضا(ع) تنها یک فرزند داشته‌اند اما در متون دیگر تاریخی تعداد فرزندان امام(ع) دو، چهار یا پنج نفر ذکر شده است که یکی دختر و مابقی پسر بوده‌اند. از جمله مورخانی که به تعداد فرزندان امام رضا(ع) اشاره کرده حمدالله مستوفی اهل قزوین است که در قرن هشتم هجری در تاریخ «گزیده‌اش» نوشته: «در آن مقبره مشهدی است از آن پسر علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع)، وفات آن پسر در دو سالگی بود و گویند حسین نام داشته است».



گنبد و بارگاه فرزند خردسال امام هشتم[ع] سرراست‌ترین آدرسی است که می‌توان در قزوین ســراغ گرفت. اگر مسافر شهر قزوین باشید و به رسم همه مسافران در پایانه مسافربری شهر، مرکبتان را ترک کنید، برای زیارت فرزند امام هشتم[ع] کافی است با چند قدم پیاده‌روی خودتان را به ابتدای خیابان تهران قدیم برسانید و به اولین مسافرکشی که سر راهتان سبز می‌شود بگویید؛ «شاهزاده حسین». اگر هم می‌خواهید غریبه بودنتان لو نرود باید بگویید خیابان سلامگاه. مســافرکش بعد از طی یک خیابان نه چندان طولانی مسافرش را به سلامگاه می‌رساند و شما پیش خودتان می‌گویید؛ «چه زود...».

پیش خودم می گویم «چه زود» و از ماشین پیاده می‌شوم. خودم را روبه‌روی خیابانی که با تابلوی ســلامگاه، نشان شــده می‌بینیم. گنبد رشید آسمانی رنگ امامزاده از همین جا دلربایی را شروع کرده اســت. دست روی سینه می گذارم و سلام می‌دهم. چه اسم بامسمایی دارد سلامگاه. خیابان را به قصد زیارت صاحب گنبد دلربا در پیش می گیرم. سلامگاه شلوغ است. اینجا تنوع قیافه‌ها و لباس‌ها زیاد است؛ این یعنی اینکه جمعیت اکثرا غیربومی هستند. مغازه‌ها بیشتر خورد و خوراک، لباس و سی‌دی به شلوغی عرضه می کنند. شلوغی در حرکت است. کمتر می‌شود بایستد، انگار دل شلوغی جای دیگری است.

در آستان جانان

«اینجا غریبه گیره. قزوین امامزاده زیاد داره اما اینجا از همه‌شون شلوغ‌تره، نیست سرراهه! مسافرها بیشــتر میان اینجا»؛ اینها حرف‌های خادم نمازخانه‌ای است که درست در میانه خیابان ســلامگاه قرار گرفته است. بالای ایوان رو به خیابان بنا نوشته شــده؛ آرامگاه شهید ثالث. برای اینکه ببنیم شــهید ثالث کیست، پا به داخل آرامگاه می گذارم. بنا دو نمازخانه زنانه و مردانه دارد و یک حیاط کوچک. تابلویی که روی دیوار نمازخانه نصب شده است، توضیح می‌دهد: «در حالی که اینجا را ابوالقاسم شیرازی به سال ۱۲۶۳ ه.ق برای خودش ساخته بود، پیکر حاج محمدتقی برغانی که به دست پیروان باب کشــته شد، در اینجا به امانت گذارده شد تا سر فرصت به عتبات عالیات منتقل شود. اما به وقت انتقال با مشاهده تازگی جســد از انتقال آن جلوگیری شــد و پیکرش در زیرزمین همین مکان به خاک سپرده و سنگ قبر پر نقش و نگارش در گوشه‌ای از نمازخانه مردانه نصب شد». توضیحات تابلوی میراث فرهنگی که تمام می‌شود، از مقبره بیرون می‌آیم و راهم را به طرف گنبد دلربا ادامه می‌دهم. برای رســیدن به آستان امامزاده باید مسیر مطبقی را طی کرد که درختان بلند بالا مشایعتش می کنند. در حالی که سلامگاه از خیابان مطبق جدا می‌شود و از کنار دیوار امامزاده به راه خود می‌رود.

ســر و شــکل ســردر و ورودی امامزاده در انتهای مســیر مطبق، آدم را یاد دروازه‌های قاجاری می‌اندازد. دستفروشی که بساطش را کنار خیابان منتهی به سردر پهن کرده، می گوید: «آن قدیم ندیم‌ها اینجا ورودی شهر بوده و حصار شهر درست به دیوارهای امامزاده وصل می‌شده و خارج امامزاده بیابان بوده». از دروازه امامزاده می گذرم و داخل هشتی پوشیده از کاشی می‌شوم. دو راهرو در دو طرف هشتی را به حیاط امامزاده وصل کرده‌اند. در انتهای راهروها یک صحن بزرگ غافلگیرم می کند. ۵۲ طاق‌نمای عمیق و چند حجره دوره‌ام کرده‌اند. صحن، شلوغ است و هر کدام از طاق‌های عمیق پاتق یک خانواده شده است. حجره‌هایی که به سر در ورودی پشت کرده‌اند، پنجره‌های ارسی دارند. کاربرد هر کدام از حجره‌ها را تابلوی بالای سردرشان مشخص کرده است؛ پاسخ به سؤالات شرعی، مدیریت، پایگاه بسیج و اتاق خدام. درســت وسط شــلوغی صحن، بنای حرم قرار دارد و روبه‌رویش حوض مرمر. بین حوض و ورودی هم یک سقاخانه است با کلاهی فلزی بر سر. ایوان اصلی حرم، چند پله‌ای بالاتر از سطح زمین است. پله‌ها را بالا می‌روم. رد و بدل کردن کفش‌ها و شماره جاکفشی بهانه‌ای می شود برای باز شدن سر صحبت با کفشدار؛ « همیشه اینجا این‌قدر شلوغه؟» «همیشه همین جوره، دو، سه سالی هست که کاروان از شمال می‌یاد، بیشتر شون هم خانمن. می‌یان یه

شمعی به یاد شهید

سال‌هاست که شمع‌های آجری بر بالای سردر ورودی آستان شاهزاده حسین ایستاده‌اند تا زوار را به حرم راهنمایی کنند و به آنان خوشامد بگویند. درست پس از گذشتن از سردر ورودی، سقاخانه هشت گوش حرم به زوار آب تعارف می‌کند تا آنها پس از سیرابی نام صاحب این آستان را بر زبان بیاورند. طاقنماهای عمیقی که بنای حرم را دور زده‌اند وچهار ورودی که در وسط هر ضلع رو به چهارجهت اصلی دارند، صحن را شبیه کاروانسرا کرده‌اند. هنوز هم که هنوز است سایه طاقتنماها و سقف حجره‌های محیط حرم محل استراحت و اتراق مسافرانی است که به آستان امامزاده روی آورده‌اند. شاهزاده قزوین، هم پناه خسته‌دلان است و هم خسته‌تنان

«اینجا غریبه گیره. قزوین امامزاده زیاد داره اما اینجا از همه‌شون شلوغ تره، نیست سرراهه! مسافرها بیشتر میان اینجا»؛ اینها حرف‌های خادم نمازخانه‌ای است که درست در میانه خیابان سلامگاه قرار گرفته



اول و آخر شهر
قزوینی ها اول و آخر گذرشان به حرم شاهزاده حسین می‌افتد. این آخرین دیدار شاهزاده حسین و آن قزوینی‌ای است که بر دوش حمل کنندگانش ضریح را طواف می کند. او هم لابد مثل خیلی از همشهری‌های دیگرش وصیت کرده که نماز مرگش در آستان شاهزاده برپا شود/ عکس: محمدمهدی بهمنی

به گواه کتیبه صندوق چوبی امامزاده، شاهزاده‌حسین در شعبان ۲۰۱ هجری قمری فوت می کند. از بین شش فرزند علی‌ابن‌موسی‌الرضا(ع) تنها امام محمد جواد(ع)، نهمین امام شیعیان است که پس از شهادت پدر زنده می‌ماند

اتراقی می کنن اینجا و بعد می‌رن حرم حضرت معصومه(س). از سه‌شنبه تا جمعه اینجا قرق اون‌هاست. شده من اینجا روزی ۵۲ تا اتوبوس شمردم». حیاط دیگه جا نداشت. باید از کنار سفره و زیراندازهاشون رد می‌شدیم. ایوان و رواق پر از خرده آینه را رد می کنم تا به گنبدخانه برسم.

برای رســیدن به گنبدخانه باید از در چوبی پر نقش و نگاری گذشت. عده‌ای در نمازخانه جمع‌وجور جنب گنبدخانه به نماز ایستاده‌اند. به بالای سرم که نگاه می کنم هزارتکه می‌شوم. دنبال قطعه‌های خودم توی ریزه آینه‌ها می گردم.

شنیده‌ها و دیده‌ها

«روی حوضچه نشست و گفت: آقا یا شفام بده یا کف گرگی بزن پس کلم، عشق این دختره از سرم بپره. اینجا کنار حوض هم یک درخت توت بود که یاور کنارش می‌ایستاد و چند تا دیالوگ می گفت. درخت پارسال خشک شد، انداختنش». اینها را علیرضا احمدی با هیکلی تکیده و ته ریش تیره روی صورتش می گوید. داستان، فیلمبرداری ده سال پیش گروه سازنده سریال شب دهم است که مدتی در بازار قیصریه، شاهزاده حسین و کوچه پس کوچه‌های قزوین چرخیده‌اند. حافظه خوبی در به یاد آوردن دیالوگ‌های فیلم دارد و وقتی از معجزات حضرت می‌پرسم، به زن پیری که کنارش نشسته، ارجاع‌مان می‌دهد و ترجیح می‌دهد او راوی کرامات امامزاده باشد؛ «۲۰ سال پیش امامزاده یه کوری را شفا داده بود». علیرضا احمدی صداهای بریده بریده مادرش را ترجمه می کند. زوار هر کدام چیزی از معجزات شاهزاده شنیده‌اند. اما توی حرم کسی هســت که خیلی از این شنیده‌ها را دیده؛ «آقام شــفا می‌ده. پس چی، آدم دلش پاک باشه، شفا میده. اول خدا، دویم اینا». حسین حسن‌پور که ۱۷ سال است خادمی شاهزاده را می کند شاهد معجزات زیادی بوده است. از جمله شفای یکی از دوستانش؛ «یکی از رگ‌های قلبش گرفته بود، اینجا نتونســته بود معالجه کنه، رفته بود تهران. تهرانم دو دفعه رگ‌هاشو سیخ زده بودن، باز نشده بود. نوبت داده بودن که قلبش رو عمل کنه» اما آقای حسینی که رنگ و روی زرد دوستش را می‌بیند پیشنهاد می‌دهد: «یک روز هم بیا پیش دکتر ما، یک نسخه هم دکتر ما شما را ببیند». روش آقای حسن‌پور بعد از سه شب جمعه جواب می‌دهد و مسیر شریان‌های خون باز می‌شود. او از این دست روایت‌ها برای تعریف کردن زیاد دارد. از شفا گرفتن دختر ۱۶-۱۵ ساله‌ای که روی دوش پدر و مادرش آمده بود و روی پای خودش رفته بود تا دفع سنگ کلیه همکارش. بین صحبت‌های خادم، صدای الله‌اکبر بلند می‌شود و اندکی بعد، جمعیتی تابوت به دوش وارد حرم می‌شوند. طول و عرض ضریح را می‌روند و برمی گردند به سمت در خروجی. هنوز هم که هنوز است، ساکنان شهر دارالمومنین قزوین متوفیشان را برای آخرین خداحافظی به بارگاه حضرت می‌آورند و همچنان در ایام محرم سیل جمعیت عزاداران قزوینی از هر کوچه و محله‌ای به ســمت مقبره طفل خردسال امامزاده حسین(ع) روان است. امامزاده حسین(ع) همچنان مورد ارادت خیل مومنان قزوینی و غیر قزوینی است.

شــماره کفش را به کفشدار حرم می‌دهم، دســت‌های بی‌دستکش کفشدار، کفش‌ها را به طرفم می گیرند. او اعتقاد دارد کفش‌های زوار پاک پاکند. دســت به غبار نشسته روی پیشخوان کفشداری می کشــد و به پیشانی می‌مالد؛ «این خاک، پاکه، ما افتخارمون خدمت به زوار آقاست. اینجا همه‌چی شفابخشه؛ از آب سـقاخانه‌اش گرفته تا در و دیوار حرم، حتی خاک پای زوارش. فقط باید اعتقاد داشته باشی».

«شاهزاده حسین قربونش برم، از اینجا رد می‌شده، اومده بره حمام، افتاده توی حوض و خفه شــده. قربون در و دیوار حرمش برم، بچه بوده آقا که دفنش کردن اینجا»؛ اینها را پیرزن فرتوتی تعریف می کند که تمام صــورش را با چادر گلدار مشکی پوشانده. می گوید اسمش «حاج خانم» است. «همه من‌رو حاج خانم صدا می کنن، حتی بچه‌هام». تقریبا بیشتر قزوینی‌هایی که سن و سالی ازشان گذشته، درباره علت کشته‌شدن امامزاده حسین(ع)، با «حاج خانم» موافقند.

اما کتاب‌های تاریخی، داســتان دیگری برای تعریف کردن دارند؛ در بعضی منابع تاریخی آمده است که فرزند امام هشتم(ع) در مدینه به دنیا می‌آید و با کاروان امام تا قزوین همراه می‌شود. حسین(ع) دو ساله در مدت توقف امام در قزوین، در خانه داوود قاضی فوت می کند و در محل فعلی مقبره‌اش به خاک سپرده می‌شود اما بعضی از کتب سیره و تراجم در انتساب شــاهزاده به امام رضا(ع)شک و تردید کرده‌اند و تنها فرزند امام هشــتم را امام‌محمد جواد(ع) می‌دانند. همین شــک و گمان‌ها، حرف و حدیث‌های زیادی پیش آورد تا بالاخره حاج سید محمد شهاب واعظ در سال ۱۳۴۶ دست به کار شــد و در نامه‌ای نظر آیت الله مرعشی نجفی را در این‌باره جویا شد. شهاب‌الدین حسینی مرعشــی هم در جوابیه‌اش یکی از قدیمی‌ترین متونی را که در آن به مقابر قزوین اشاره شده بود (التدوین فی رجال قزوین نوشته امام الدین ابوالقاسم رافعی قزوینی) شاهد گرفت و با استناد به آن مقبره مورد بحث را مشهد حسین بن علی ابن موسی الرضا معرفی کرد. استعلام حاج سید محمد شهاب واعظ و جوابیه آیت‌الله مرعشی نجفی حالا قاب شده و در رواق ورودی حرم نصب شده است تا زوار خاطرجمع به زیارت امامزاده بروند.

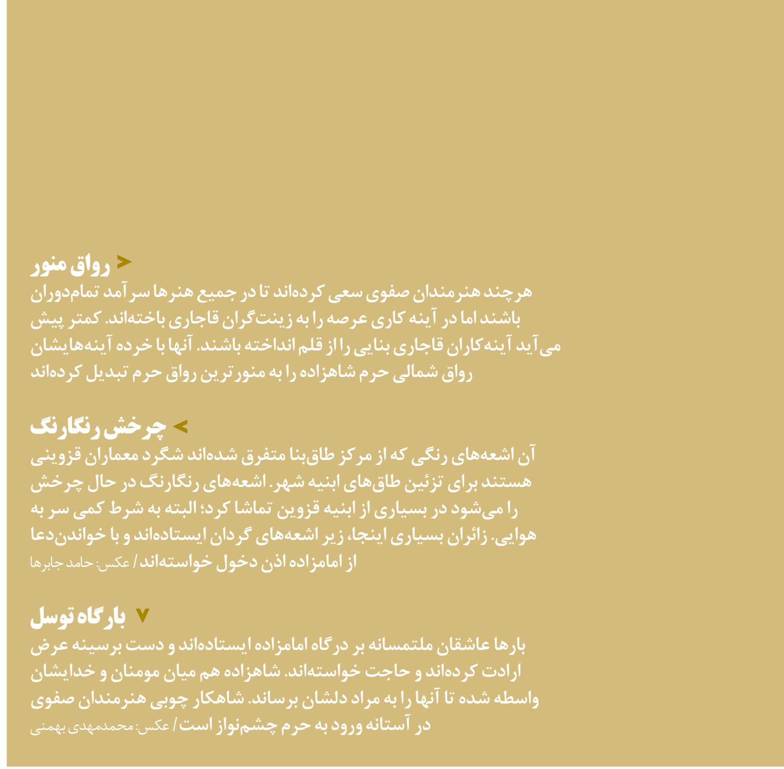
منابع مختلف تاریخی، امام هشتم(ع) را صاحب یک دختر و پنج پسر دانسته‌اند



که حسـین[ع] پنجمین و آخرین آنها بوده اسـت. به گواه کتیبـه صندوق چوبی امامزاده، شاهزاده حسین در شعبان ۲۰۱ هجری قمری فوت می کند. از بین شش فرزند علی‌ابن‌موسی‌الرضا[ع] تنها امام محمد جواد[ع]، نهمین امام شیعیان است که پس از شهادت پدر زنده می‌ماند.

مجاوران حرم

در حیاط امامزاده نقش‌های زیادی به چشـم می‌خورد؛ از درشکه و کامیون و آینه گرفته تا تسبیح و شانه و فرشتگان مقرب. خیلی کم پیش می‌آید کسی نقش و نگار سنگ قبرهای کف حیاط را کشف کند. زائران معمولا به راحتی از آنها می گذرند. در حالی که سنگ‌های مرمر کف صحن پر از تصاویر دیدنی‌ای هستند که می‌شود برایشان وقت گذاشت و از دیدنشـان لذت برد. خادمی که مواظب است پایش را روی نقش‌ها نگذارد، می گوید: «قزوینی‌ها هر پنجشنبه می‌یان اینجا برای زیارت اهل قبور. علما توی حجره‌ها و روی سـکوها دفن هسـتند و بقیه همین جا کف حیاط. یه زمانی دورتادور امامزاده قبرستان بود. از سلامگاه که می‌آمدی، این‌طرف و آن‌طرف پر از قبر بود. از بس مردم رفته بودند و آمده بودند، از وسط قبرها راه باز شـده بود. آن قدیم و ندیم‌ها هر محله قزوین برای خودش یک قبرستان داشت؛ مثلا محله قصاب‌ها مرده‌ها شونو تو قبرسـتان خودشان دفن می کردند اما اینجا قبرستان عمومی بوده». یادم می‌آید علیرضا احمدی لابه‌لای صحنه‌های سریال شب دهم از قول پدرش تعریف می کرد که زیر صحن، اتاق‌هایی هست برای دفن اجسـاد. صاحب سـنگ قبرهای پر نقش و نگار باید توی همین اتاقک‌ها، جایی نزدیک ریشه‌های درخت توت حاضر در صحن خوابیده باشند. خادم مراقب سنگ قبرها، از وجود چنین مقابری بی‌خبر است و من را حواله می‌دهد به آقای فاضلی کفشدار. کفشدار بدون دسـتکش، رازهای زیادی برای برملا کردن دارد؛ کمی آن‌طرف‌تر از کفشداری خانم‌ها یک سنگ مربع شکل یک متر در یک متر وجود دارد که زیرش یک راهرو پنهان شده است. راهرویی که دو متری قد دارد، به یک دالان وصل می‌شود. دالان می‌رود تا برسـد به یک اتاقک پر از جسد. اتاقک در واقع نوعی سردخانه بوده است برای نگهداری اجساد؛ اجسادی که باید می‌رفتند تا شهر و دیاری دیگر اما ترجیح دادند ماندگار شـوند و مجاور امامزاده حسین[ع] بمانند. کفشدار مطلع از بزرگانی نام می‌برد که سال‌هاست همسایه طفل معصوم امام‌رضا[ع] شده‌اند. از شاه اسـماعیل دوم و مادر و خواهر شاه‌طهماسب گرفته تا خاندان مرعشی که چیزی حدود ۸۰۰ نفر هستند و زمانی رتق و فتق امور آستانه امامزاده را به عهده داشته‌اند. خانواده مرعشـی حتی بعد از مرگ هم به جدایی از



رواق منور
هرچند هنرمندان صفوی سعی کرده‌اند تا در جمیع هنرها سرآمد تمام‌دوران باشند اما در آینه کاری عرصه را به زینت‌گران قاجاری باخته‌اند. کمتر پیش می‌آید آینه‌کاران قاجاری بنایی را از قلم انداخته باشند. آنها با خرده آینه‌هایشان رواق شمالی حرم شاهزاده را به منورترین رواق حرم تبدیل کرده‌اند

چرخش رنگارنگ
آن اشعه‌های رنگی که از مرکز طاق‌بنا متفرق شده‌اند شگرد معماران قزوینی هستند برای تزئین طاق‌های ابنیه شهر. اشعه‌های رنگارنگ در حال چرخش را می‌شود در بسیاری از ابنیه قزوین تماشا کرد؛ البته به شرط کمی سر به هوایی. زائران بسیاری اینجا، زیر اشعه‌های گردان ایستاده‌اند و با خواندن‌دعا از امامزاده اذن دخول خواسته‌اند/ عکس: حامد جابرها

بارگاه توسل
بارها عاشقان ملتمسانه بر درگاه امامزاده ایستاده‌اند و دست برسینه عرض ارادت کرده‌اند و حاجت خواسته‌اند. شاهزاده هم میان مومنان و خدایشان واسطه شده تا آنها را به مراد دلشان برساند. شاهکار چوبی هنرمندان صفوی در آستانه ورود به حرم چشم‌نواز است/ عکس: محمدمهدی بهمنی



سرورشـان رضایت نداده‌اند و اطراف ضریح یا میان درگاه‌هـا جایی برای خانه ابدی‌شان جفت و جور کرده‌اند. از همسـایگان مرحوم امامزاده باید از حاج سید موسی زرآبادی، حاج شیخ مهدی قاضی، حاج سـید جعفر ادیب مجابی و دیگر علمای سرشـناس قزوین که از خاندان رضوی، علوی یا تقوی بوده‌اند، یاد کرد. یکی از آخرین کسانی که افتخار مجاورت امامزاده را داشته است، کریمی‌راد، وزیر اسبق دادگستری است. آرامگاه و صحن شش‌گوشش شاهزاده حسین چیزهای زیادی برای تماشا و تامل دارد. قدیمی‌ترین اثر قابل توجه، صندوقی چوبی است که در آغاز قرن نهم روی مزار امامزاده کار گذاشـته شده است. تزئینات صندوق چنان مفصل است که بنایی بسیار معظم را به خاطر می‌آورد. بنایی که امروزه اثری از آن وجود ندارد. با پایان نابسامانی‌های عهد ایلخان و تیموری، شاه طهماسب و دختر نیکوکارش، زینب‌بیگم، توجهات بسـیاری به امامـزاده کردند. تزئینات رنگارنگ نمازخانه‌ها، در منبت چوبی پـر از گل و برگ‌های پیچان و کتیبه‌های خوش‌نسخ، تنها از هنرمندان خوش‌ذوق صفوی برمی‌آید. کنار هم گذاشتن آن همه خرده آینه‌های ریز تنها در حوصله هنرمندان آینه‌کار قاجاری بوده است. ایوان ستون‌دار بنا را معماران هم‌عصر شاهان قجر به بنای صفوی ضمیمه کرده‌اند و محمد باقر امینی، از متمولان قزوینی هزینه پوشـاندنش را با آینه متقبل شـده است؛ آینه‌هایی که در سال ۱۳۱۲ دوباره تجدید شده‌اند. سقاخانه بزرگ حرم را کبوترها در سال ۱۳۴۰ صاحب شده‌اند. سردر دروازه مانند و مناره‌های پرشمارش هم قاجاری‌اند. آنچه بیشتر از همه در این مجموعه به چشم می‌آید، خطوط خوش خطاطان کاربلد قزوینی است که درهمه جا به چشم‌نوازی مشغولند.

اما اینها همه، رنگ اسـت و لعاب. قصد و غرض همان است که خوشنویش هوشیار قاجاری به خط نستعلیق سـفید رنگ بر زمینه لاجوردی کتیبه سقاخانه برایمان نوشته است:

هر بنایی با علی و آل او شد منتسب/ کعبه مقصود باشد قبله حاجت طلب ■

کفشدار حرم، رازهای زیادی دارد؛ کمی آن‌طرف‌تر یک سنگ مربع شکل وجود دارد که زیرش یک راهرو پنهان شده. راهرویی که به یک دالان وصل می‌شود و دالان می‌رود تا به یک اتاقک پر از جسد برسد

[ادبیات وطبیعت]

با سی مرغ تا سیمرغ

بررسی تاریخی و طبیعی پرندگان منطق‌الطیر عطار نیشابوری

علی شهیدی، عباس عاشوری، محسن ظهوری

در تاریخ دور و دراز ادبیات ایران آثار ادبی بسیاری، گفتنی‌ها را از زبان پرندگان گفته‌اند. منطق‌الطیرها و رساله‌الطیورها بسیارند و نویسندگان تک‌تکشان هم نامدار؛ سنایی و سهروردی و مَقدسی و خاقانی، شیخ‌الرئیس و چاچی و غزالی و رازی، همه حقیقت جانان را بر زبان و منقار مرغان روان کرده‌اند. اما آثار ماندگار هیچ‌کدام در این قالب ـ چه پیش و چه پس از عطار ـ به گرد شهرت شاهکار او ـ منطق‌الطیر یا مقامات طیور ـ هم نرسیده است. شاهد این مدعا، اقبال جهانیان بدان است؛ کتابی که بارها و بارها در جای جایِ جهان به زبانِ این و آن ترجمه شده و البته ترجمه‌اش به زبان انگلیسی با عنوان انجمن مرغان یا همایش پرندگان (The Conference of the Birds) از همه نامدارتر است و به این نام قطعات موسیقی بسیاری هم تصنیف و نمایشنامه‌هایی تالیف شده است؛ روایتی تودرتو و منظوم که شخصیت‌های اصلی آن پرندگان‌اند. نکته‌ای که کمتر در آثار مربوط به منطق‌الطیر به آن پرداخته شده این است که این پرندگان از نظر گونه‌شناسی جانوری ونمادشناسی چه ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی دارند.

سیمرغ صفوی

این سیمرغ زرین بر روی زمینه کبود، برگی نگارین از کتاب احسن الکبار دوره صفوی است

مقامات طیور

مختصری درباره داستان منطق‌الطیر

اگر کسی در جهان امروز، عطار را نشناسد و حکایات منطق‌الطیر را به زبانی ساده برایش تعریف یا ترجمه کنند، بی‌گمان خواهد گفت که نویســنده یا پرنده‌شــناس است و مدت‌ها درباره پرندگان تحقیق کرده، یا از عاشقان سرسخت طبیعت است که به‌خوبی با زیبایی‌ها و ویژگی‌های هر یک از پرندگان آشناست که توانسته چنین استوار، شخصیت و نقش هر پرنده را در داستان با ویژگی‌های طبیعی و جانوری آن کاملا متناسب و همخوان نقاشی کند. چگونه محقق، دانشمند، ادیب و عارفی چون عطار که همه عمر را صرف علم و عرفان و عبادت کرده، این همه از طبیعت، پرندگان و حیوانات و زیبایی‌هایشــان می‌داند و از دانشش نســبت به جهان مادی در شرح دردهای معنوی یاری می گیرد. بی‌راه نیست که شرق‌شناس بزرگ فرانسوی–لویی ماسینیون–می گوید: «آثار عطار بر سه رکن استوار است: زیبایی، عشق و درد».

امروزه در ایران و جهان باغ‌هایی ساخته‌اند و انواع و اقسام پرندگان را از جای‌ها و جغرافیاهای مختلف برای جهانگردان و طبیعت‌مردان و پژوهشگران و پرنده‌نگران یک‌جا گردهم آورده‌اند؛ پرندگانی که به‌طور طبیعی در هیچ کجای جهان، یک‌جا در کنار هم زندگی نمی‌کنند. شگفت است که عطار ادیب و عارف، نزدیک به هشت قرن پیش همه این انواع را در باغ مجازی منطق‌الطیر گرد هم آورده تا به حقیقتی دست یابد. منطق‌الطیر داستان بلندی است که شخصیت‌های اصلی آن نزدیک به ۱۸ پرنده‌اند که شــخصیت و نقش هر کدام در داستان با ویژگی‌های طبیعی و جانوری آنها همخوان است و در ضمن هر یک از این حقایق طبیعی، راز و رمزی و نمادی در عرفان و تفکر ایرانی‌اند.

مرغان منطق‌الطیر پرندگانی هســتند پراکنده در جغرافیای تاریخی و طبیعت ایران روزگار عطار که یک قطرش از حلب تا کاشغر بوده و قطر دیگرش از قونیه تا لاهور. اگر مرغی هم بیشتر در فضای فســانه بال می‌زده تا در آسمان و هوای حقیقت، آن افسانه هم برخاسته از حقایق فرهنگ قدیم ایرانی است.

هدهد و همای، فاخته و موســیچه و صَعوه، کوف و کبک، طوطی و طاووس، تندباز و تَذرو، بلبل و بوتیمار و باز و و بط و سرانجام قمری و دُراج بعضی از مرغانی‌اند که عطار در منطق‌الطیر از زبان آنها سخن می گوید. در این قالب‌ها گاه پررنگ و پرحرف ظاهر می‌شود و گاه کمرنگ و کم‌حرف و گاهی هم غایب و خموش. گویی، مرغکی در آغاز داستان نقشکی را بر دوش داشته و رفته.

داستان اصلی این اســت که مرغان در مجمعی در پی پادشاهی می گردند که از آن میان هدهد برمی‌خیزد و سیمرغ را شایســته پادشاهی پرندگان می‌خواند و همگان را به جستن جایگاه و پژوهش پادشاه و پیمودن راهی جانکاه فرا می‌خواند. داستان بدین‌جا که می‌رسد، بســیاری عذر می‌خواهند که به صد دلیل از پیمودن این صد میدان معافند. هدهد برای هر مرغــی دلیلی می‌آورد و همگان را در لزوم پیمودن راه، قانع می کند تا آنجا که او را به مقام هدایت گروه بر می گزینند و در یک کلام هدهد، هادی می‌شود. گاهی تفکر و تک‌گویی‌های عطار از زبان مرغی بر دل می‌نشــیند و گاه مجادله عطار با مدعیان عرفان در قالب گفت‌وگو و دیالوگ مرغان، دل خوانندگان را به درد می‌آورد. در لابه‌لای این گفت‌وشنودهاســت که گه‌گاه داستان‌های شاهکاری را می‌خوانیم که گاهی از خود منطق‌الطیر نامدارترند، همچون شیخ صنعان و دختر ترســا، یوســف و یعقوب، محمود و ایاز، ابراهیم و عزرائیل، شبلی و بایزید و... و در هر قدم از یک وادی به وادی دیگر گام می‌نهیم؛ از طلب به عشق، از عشق به معرفت، از آنجا به اســتغنا و توحید و بعد حیرت و در آخر به فقر و فنا. سرانجام کار هم حکایت شخص عطار است و وصف حال و قال و مقال او که با عذرخواهی از حق‌تعالی و یادآوری حکایت شیخ ابوسعید ابوالخیر ختم می‌شــود که به قول عطار در تذکره الاولیا: «هر جا سخن ابوسعید رود، همه دل‌ها را وقت خوش شود».

نیت آن نداریم تا داستان منطق‌الطیر عطار را کامل بخوانیم و همه را به خواندن آن خصوصا تصحیح استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی فرا می‌خوانیم. تنها بر آنیم که با هم در جست‌وجوی طبیعت به پرنده‌نگری باغ عطار برویم.



مجلس مرغان بسیاری از نسخه‌های خطی منطق‌الطیر از دوره‌های گوناگون تاریخی به نگاره‌های زیبایی آراسته‌اند اما نقاشان و نگارگران صفوی با قلمگیری‌های جادویی خود، مجالسی جاودانه به یادگار گذارده‌اند. این تصویر یکی از آن آثار است؛ مجلسی که مرغان گرد هدهد آمده‌اند و همگی روی به او، بعضی سراپا گوش‌اند و برخی گرم گفت‌وگو. همچنان که ما برای هر یک از مرغان منطق‌الطیر، معادلی در طبیعت امروز یافته‌ایم، نقاش قرن‌ها قبل نیز با جست‌وجو در طبیعت، مرغان باغ عطار را به تصویر کشیده. ریزبینی و نکته‌سنجی‌اش چشمگیر است؛ شکارچی انگشت به دهان گوشه سمت راست، لانه و تخم‌های درون آن بر بالای چنار، از روبه‌رو به تصویر کشیدن طاووس برای نقش و نمایش پرهایش بر خلاف دیگر مرغان و چرخش گردنش رو به هدهد، تنها گوشه‌ای از چشم‌بندی‌های این پرده است

پرواز در باغ پرندگان عطار

شناخت و تماشای مرغان منطق‌الطیر

تعداد پرندگان و شمار مرغان منطق‌الطیرها و رساله‌الطیورها با هم متفاوت است. پرنده‌ای در یکی آمده و در دیگری خبری از آن نیست. بعضی در این میان، پرندگان حقیقی‌اند و بعضی مرغان به نظر مجازی؛ هدهد، فاخته، موسیچه، صعوه، کوف، کبک، طوطی، طاووس، بلبل، باز، بط، بوتیمار و قمری به قولی از گروه نخست هستند و همای و مرغ زرین از گروه دوم. گروهی نیز، پرندگان پریشانند و معمای مرغان. چرا که در فرهنگ‌های فارسی دیروز و تلقی ایرانیان امروز، نامشان معنایی یکسان ندارد. به عنوان مثال بسیاری از فرهنگ‌های فارسی دُرّاج و تذرو را یکی دانسته‌اند و از سوی دیگر بیشتر فرهنگ‌ها در معنی تذرو، قرقاول آورده‌اند. تشبیهات شاعرانه و نام یک پرنده در زبان‌های مختلف ایرانی و غیرایرانی رایج در ایران قدیم که هر کدام مرغی را به نامی جدا می‌خواندند و به گونه‌ای متفاوت وصف می‌کرده‌اند، به این آشفتگی دامن می‌زند. آنان که برای نام‌های علمی لاتین گونه‌ها، راسته‌ها و تیره‌های پرندگان معادل‌های فارسی برگزیده‌اند هم با گزینش‌های بی‌سلیقه این آشفتگی را بیشتر کرده‌اند. در آخر نیم‌نگاهی به‌بعضی پرندگان نامدار باغ عطار می‌اندازیم.

۷ **موسی کوچک** موسیچه نخستین پرنده‌ای است که با هدهد گفت‌وگو می‌کند. با شنیدن نام آن، نخستین نامی که به ذهن می‌رسد، موسی است. عطار این نکته معنوی را نیک به کار برده و موسیچه همچون موسی در جست‌وجوی حق است و سفر به طور سیمرغ. ایرانیان به این پرنده کوچک که در خانه مردمان آشیان می‌سازد، یاکریم، یاهو، کبوتر یاهو و موسی کو تقی می‌گویند؛ چرا که صدایش شبیه ادای این عبارات بوده است و نامش در مناطق مختلف از صوتی که تولید می‌کند بر آمده. یاکریم (*Streptopelia decaocto*) از راسته کبوترسانان (*Columbiformes*) و تیره کبوتریان (*Columbidae*) است. این گونه اندکی بزرگ‌تر از قمری جنگلی و قمری خانگی است. همانند قمری خانگی در شهرها و روستاها به سر می‌برد، اما خلاف آن بیشتر خاکستری است و نیم‌طوق سیاهی در پس گردن دارد. وقتی موسیچه می‌خوانده: «کاکو»، ایرانیان می‌شنیده‌اند: «یاهو» و در مناطقی دیگر: «دوداودَدی»، ایرانیان می‌شنیده‌اند: «موسی کو تقی؟» و شاید به همین خاطر موسیچه نامیده شده است: «خه خه‌ای موسیچه موسی صفت / خیز و موسیقارزن در معرفت» / عکس: علیرضا هاشمی



مرغ تاجدار هدهد نقش اول داستان منطق‌الطیر و هادی مرغان در سفر است. او از همان آغاز داستان با سخنرانی در جمع مرغان، از سوابق کاری خود می‌گوید که پیک امین حضرت سلیمان به بلقیس ملکه سبا بوده و چنین و چنان. هدهد (*Upupa epops*) از راسته سبزقباسانان (*Coraciformes*) و تیره هدهدیان (*Upupidae*) است. از این تیره تنها یک گونه در ایران وجود دارد که در همه جای ایران به صورت مهاجر جوجه می‌آورد اما در جنوب ایران در تمام فصول دیده می‌شود. این پرنده در زمین‌های بایر و پر درخت، باغ‌های میوه و پارک‌ها به سر برده و در سوراخ درختان کهن و خرابه‌ها آشیانه می‌سازد. هدهد که ایرانیان به آن پوپک می‌گفتند، به خاطر شکل سرش شانه به سر هم نامیده می‌شده و مردم او را مرغی می‌دانسته‌اند که تاج یا کلاهی بر سر دارد و به همین خاطر در منطق‌الطیر نقش فرمانده، هادی و سرگروه سفر پیدا می‌کند: «مرحبا ای هدهد هادی شده / در حقیقت پیک هر وادی شده /.... / صاحب سر سلیمان آمدی / از تفاخر تاجور زان آمدی» / عکس: حسن مقیمی

شکارچی یا پستچی پادشاهان عطار از دو گونه باز نام می‌برد؛ باز و تنگ باز. در دربار شاهان ایران قدیم بعضی گونه‌های پرندگان شکاری را نگهداری کرده و آنها را برای شکار و نامه‌رسانی تربیت می کردند. سربند و چشم‌بندی برایشان از پارچه یا چرم می‌دوختند و چشم پرنده را می‌بستند و وقتی کاری داشتند، می‌گشودند. باز این افتخار را داشت که بر دست و ساعد سلطان که با دستکشی چرمی پوشیده شده بود می‌نشست و از دست او یا خادمانش خورش می‌خورد. به همین خاطر در میان مرغان رمز قدرت و سلطنت و نزدیکی به سلطان بود؛ پرنده‌ای وحشی که با تربیت شاهانه در خدمت دربار است، همچون آدمی است که با تربیت خوی حیوانی را کنار نهاده و در دربار خداوندگار جهان جای می‌گیرد. اما تند باز یا تنگ باز دقیقا کدام مرغ است معلوم نیست. در داستان عطار پیک نامه‌بر است و پستچی منطق‌الطیر. در داستان عطار نقش پیک نامه‌بر دارد و رمز کسانی است که می کوشند از راه خرد و اندیشه به عرفان برسند؛ «مرحبا‌ای تنگ باز تنگ چشم / چند خواهی بود تند و تیز خشم». در ایران قدیم به شاهین، بحری، بالابان و باز هم می گفتند. بازها از تیره شاهینیان (*Falconidae*) اند؛ پرندگانی درشت با چشمان سیاه و بسیار جسور. در بیشتر جای‌های ایران دیده می‌شوند و در برخی جای‌ها آشیانه می‌سازند و جوجه می‌آورند. در گذشته به شاهین‌های بزرگ به خاطر چشمان سیاهشان، سیاه چشمان هم می گفته‌اند/ عکس: فریبرز حیدری





نحیف ناامید در داستان عطار، صعوه ناامیدترین پرندگان است و در جمع مرغان از نظر جثه از همه کوچک‌تر و بسیار شبیه به گنجشک؛ گرچه تنوع رنگش از گنجشک بیشتر است. صعوه رمز آنانی است که خود را حقیر می شمارند و یعقوب‌وار انتظار وصل یوسف (سیمرغ) را می کشند و چنان ناامیدند که معشوق را در چاه می جویند. در اشعار همواره سخن از ضعف صعوه است و گاه از ضعف او در تضاد و تقابل با پرندگان پرزور و صیادی چون عقاب و باز حکایت می کنند؛ «صعوه آمد دل ضعیف و تن نزار / پای تا سر همچو آتش بی‌قرار / گفت من حیران و فرتوت آمدم / بی‌دل و بی‌قوت و قوت آمدم» بعضی ادیبان تشبیه «پای تا سر همچو آتش» عطار را نشان سرخی صعوه دانسته‌اند، که درست نیست. چرا که هیچ یک از چهار صعوه ایرانی (کوهی، گلوسیاه، ابروسپید و باغی) سینه سرخ رنگ ندارند. هر چند صعوه باغی شبیه گنجشک است؛ اما پرنده‌ای پنهانکار است و سخت دیده می‌شود. برای پرنده شناسان این پرسش باقی است که آیا عطار این پرنده پنهانکار را به چشم دیده است؟ / عکس: علی مهاجران

قهقهه سلیمانی نوک و ساق پایش سرخ رنگ است (منوچهری: کبک دری ساق پای در قدح خون زده است) و صدایش برای ایرانیان یادآور قهقه‌ای مستانه بوده است (دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ). کبک (*Alectoris chukar*) از راسته ماکیان‌سانان (*Galliformes*) و تیره ماکیانیان (*Phasianidae*) است و مرغ محبوب شکارچیان ایران و بیش از دیگر مرغان شـــکار می‌شود. منقار و پاهایش سرخ رنگ است. در قدیم ایرانیان این پرنده را منسوب به دره، کبک دری می‌گفتند. چرا که پرنده‌ای است اجتماعی و بیشتر در دامنه کوه‌ها و زمین‌های شیبدار و سنگلاخ و دره‌ها دیده می‌شود. گرچه مردمان کبک را شخصیت غافلی می‌دانند که سر در زیر برف کرده و به خیال خود پنهان شده اما چون در کوه و دره‌ها می‌زید و سنگ‌ریزه می چیند و در چینه‌دان خود آب می کند، انگار که به سنگ و نگین و گوهر دلبسته است و همچون سلیمان و نگین انگشتری‌اش این کبک است و نگینی در سنگدانش که او را صاحب مقام سلیمانی در میان پرندگان می کند: «خه خه‌ای کبک خرامان در خرام / خوش خوشی از کوه عرفان در خرام /... / قهقهه در شیوه این راه زن / حلقه بر سندان دارالله زن» / عکس: فریبرز حیدری

جبرئیل مرغان ایرانیـان چون جبرئیل را طاووس ملائکه می‌دانسـتند، به طاووس زیبا پر زشـت‌پای، جبرئیل مرغان می‌گفتند. اما جبرئیل مرغان در نقش معلم شیطان، به شیطان آموخت تا در کالبد ماری به بهشت در آید و حوا و شوهرش را بفریبد تا از درخت ممنوع بخورند. مغز متفکر این جنایت به این جرم از بهشت رانده شد. به همین خاطر منتهای آرزوی او بازگشت دوباره به بهشت است و بس. طاووس رمز عابدانی است که جز بهشت نمی‌بینند و نمی‌خواهند: «گرچه من جبریل مرغانم ولیک / رفت بر من از قضا کاری نه نیک / یار شد با من به یک جا مار زشت / تا بیفتادم به خواری از بهشت /...». طاووس نر پرهای زیبایی بر دم دارد. به صورت وحشی در طبیعت ایران امروز دیده نمی‌شود اما در روزگار عطار ساکن جنوب شرق ایران بوده و سرزمین سند و نماد هند. گونه‌ای از طاووس با نام طاووس هندی (*Pavo cristatus*) بومی شبه قاره هند است / عکس: حسن مقیمی

هزارمستان شمار نام‌هایش نشان از علاقه ایرانیان از دیرباز به این پرنده بوده است: بلبل، عندلیب، هزار آوا، هزاردستان، هزار مقامه. زیبا و خوش آوا، دلبر و دلدار و رمز عارفانی که ناظر و نظرباز جمال الهی‌اند و گاه آن‌قدر محو این جمالند که گذر از آن رسیدن به حقیقتی را که در پس آن است برایشان ناممکن ساخته: «بلبل شیدا در آمد مست مست /در کمال عشق، نه نیست و نه هست /معنی‌ای در هر هزار آواز داشت /زیر هر معنی جهانی راز داشت».

بلبل (*Luscinia megarhynchos*) از راسته گنجشک‌سانان (*Passeriformes*) و تیره توکایان (*Turdidae*) است؛ قهوه‌ای رنگ و سرخ‌دم که بیشتر حلقه سپیدی گرد چشمان دارد. در جنگل‌های برگ‌ریز، باغ‌ها، بوته‌زارهای خاردار و گاه در کنار سرزمین‌های خشک به سر می‌برد و در بوته‌های تمشک، نزدیک سطح زمین با استتار آشیانه می‌سازد. مهاجر بهاری و تابستانه ایران است، همه‌جای ایران آشیانه می‌سازد و جوجه می‌آورد و نوای دلنشینش آشنای باستانی گوش ایرانیان است / عکس: علیرضا هاشمی

شاد تنگدل! قمری مرغی است با خال‌هایی بر گردنش که از خاندان نامدار کبوتران است. قمری همچون فاخته مرغی خوش صداست که در آغاز داستان نامی از او می‌رود که شاد می‌رود و تنگدل باز می‌گردد و دیگر کمتر از او خبری می‌شنویم؛ «خه خه‌ای قمری دمساز آمده /شاد رفته تنگدل باز آمده / تنگدل زانی که در خون مانده‌ای / در مضیق حبس ذوالنون مانده‌ای /...».

قمری خانگی (*Streptopelia senegalensis*) از راسته کبوترسانان (*Columbiformes*) و تیره کبوتریان (*Columbidae*) است. به رنگ سرخ بلوطی است و کوچک‌تر از قمری جنگلی و یاکریم است. بهترین نشانه شناخت او از دیگر اعضای خانواده قمری‌ها، خال‌های سیاه جلوی گردن است و بالا سینه بلوطی. این پرنده در بیشتر جای‌های ایران، در شهرها و روستاها زندگی می‌کند و زیر شیروانی‌ها آشیانه می‌سازد. بعضی از مردم ایران آن را به اشتباه به نام یاکریم می‌شناسند؛ در حالی که یاکریم بزرگ‌تر، روشن‌تر و خاکستری رنگ است و نیم طوق سیاهی در پس گردن دارد / عکس: فریبرز حیدری

کوکوی دروغگو فاخته خوش صدا و دلبر است اما معاشرتی نیست؛ به همین خاطر ادیبان او را معشوقی دانسته‌اند که به بی‌وفایی، بی‌مهری و دروغگویی در عشق مشهور است. عطار در مقدمه داستان از او نام می‌برد اما در مجلس گفت‌وگوی مرغان به مرغ دروغگو فرصت سخنرانی نمی‌دهد و انگار که فاخته یا کوکو در این مجلس غایب است؛ فاخته در مقدمه اینگونه مورد خطاب قرار می‌گیرد: «مرحبا ای فاخته بگشای لحن / تا گهر بر تو فشاند هفت صحن /چون بود طوق وفا در گردنت /زشت باشد بی‌وفایی کردنت». فاخته (*Columba palumbus*) از راسته کبوترسانان (*Columbiformes*) و تیره کبوتریان (*Columbidae*) است و بزرگ‌ترین کبوتر ایران. بهترین نشانه تشخیصش از دیگر کبوترها داشتن لکه‌های سپید در دو سوی گردنش است. این پرنده در همه جای ایران دیده می‌شود؛ در بعضی از نقاط بومی است و جوجه می‌آورد. در جنگل‌ها، کشتزارها و گاه شهرها سر می‌کند و در پرچین‌ها و لانه‌های متروک آشیانه می‌سازد / عکس: حسن مقیمی

بوف بینا در قدیم به جغد کوچک، جغد و به جغد بزرگ کوف گفته می‌شد. بوم یا بوف یا کوف که به نام جغد می‌شناسیمش، خرابه‌نشینی است شبرو که چون عارفان گوشه‌نشین معتکف خرابات خرابه‌هاست؛ به همین خاطر ناگزیر با گنج ربطش داده‌اند. به لحاظ طبیعی هم بوف پرنده‌ای اجتماعی نیست و به شکل گروهی زندگی نمی‌کند. جالب‌تر اینکه چند تن از عارفان نامدار ایرانی همچون احمد کوف که معاصر عطار بوده یا ناصرالدین کوف، نام یا لقب کوف داشته‌اند که نام دیگر بوم است و عطار با همین نام در منطق‌الطیر از آن یاد می‌کند: «کوف آمد پیش چون دیوانه‌ای / گفت من بگزیده‌ام ویرانه‌ای / عاجزی‌ام در خرابه زاده من / در خرابی می‌روم بی‌باده من». اما شاه‌بوف (*Bubo bubo*) از راسته جغدسانان (*Strigiformes*) و تیره جغدیان (*Strigidae*) است و بزرگ‌ترین جغد ایران. گوش‌پرهای بلندی دارد که به هنگام استراحت، آویخته دیده می‌شوند. در لبه صخره‌ها و شکاف‌ها یا لانه‌های متروک آشیانه می‌سازد و در همه جای ایران دیده می‌شود / عکس: فریبرز حیدری



تُرنگ رنگ‌رنگ تَذرو همچون طاووس از مرغان بهشتی است؛ زیبا و بلنددم، رنگین و خرامان. به‌نظر بیشتر ادیبان و پرنده‌شناسان، بی‌گمان تذرو همان قرقاول است و ایرانیان در زبان‌های ایرانی آن را ترنگ، خروس‌باغی و خروس کوهی هم می‌خوانند. عطار جایگاه تذرو را در چاه می‌داند اما چنین چیزی در هیچ جا سابقه نداشته و این نکته ناشناخته است: «مرحبا‌ای خوش تذرو دوربین /چشمه دل غرق بحر نور بین /تو میان چاه ظلمت مانده‌ای /مبتلای حبس محنت مانده‌ای / خویش را زین چاه ظلمانی بر آر / سر ز اوج عرش رحمانی بر آر /همچو یوسف بگذر از زندان و چاه / تا شوی در مصر عزت پادشاه». قرقاول (*Phasianus colchicus*) از راسته ماکیان‌سانان (*Galliformes*) و تیره ماکیانیان (*Phasianidae*) است. پرنده نر، سری سبز و تنی سرخ با رگه‌هایی سیاه دارد و پوست برهنه دور چشمش قرمز رنگ است. پرنده ماده قهوه‌ای است و دمش کوتاه‌تر از دم نر است. از شمال غرب تا شمال شرق ایران دیده می‌شود و در جنگل‌ها، بوته‌زارها و زیر بوته‌ها آشیانه می‌سازد / عکس: حسن مقیمی



سبزپوش سخنگو طوطی، قبایی سبز به تن کرده و شالی سرخ بر گردن دارد بر خلاف دیگر مرغان که تنها سلیمان زبانشـان را می‌دانست، بی‌واسطه با آدمیان سخن می‌گوید و وقتی که فیلش یاد هندوستان می‌کند، گویی جان آدمی است که از مبداء خود یاد کرده. به همین خاطر در این داستان و هم نزد صوفیان ایران، رمز و یادآور حضرت خضر است؛ «مرحبا‌ای طوطی طوبی‌نشین / حله در پوشیده، طوقی آتشـین». طوطی طوق‌صورتی (*Psittacula krameri*) از راسـته طوطی‌سـانان (*Psittaciformes*) و تیره طوطیان (*Psittacidae*) اسـت. این گونه سبز رنگ، دم بلند و کوچک منقار است. طوطی نر طوقی باریک و سرخ رنگ در پس گردن دارد که پرنده ماده ندارد. در باغ‌ها، جنگل‌های باز و نزدیک کشتزارها به سر برده و در سوراخ درختان گروهی آشیانه می‌سازد. طوطی طوق‌صورتی بومی جنوب ایران است اما در بیشتر جاها دیده می‌شود که شاید از قفس گریخته است / عکس: فریبرز حیدری

مرغ بخت همای که خوراکش در داستان‌های کهن استخوان بوده‌است، مرغی است که پادشاهان را به نام او ملقب به همایگون یا همایون می کرده‌اند. فّرو پرّ او، بر سر هر که سایه می افکنده به بخت خوش و پادشاهی می رسیده؛ به همین خاطر همای در منطق‌الطیر رمز کسانی است که دلبسته نفوذ و اقتدار سیاسی اند و از راه زهد و گوشه‌نشینی بر قدرت اجتماعی خود می افزایند: «پیش جمع آمد همای سایه‌بخش / خسروان را ظل او سرمایه‌بخش /زان همای بس همایون آمد او / کز همه در همت افزون آمد او». اما بعضی پرنده‌شناسان همای افسانه‌ای را از پرنده‌ای که در طبیعت به نام هما خوانده می‌شود، سوا کرده‌اند. هما (*Gypaetus barbatus*) از راسته شاهین سانان (*Falconiformes*) و تیره قوشیان (*Accipiteridae*) است. این گونه هر چند در گروه پرندگان لاشه‌خوار جای دارد اما از مغز سرخ استخوان تغذیه می کند. این استخوان خواری شباهت زیادی با وجه افسانه‌ای آن دارد. هما فوق العاده بزرگ است، بزرگ تر از همه عقاب‌ها و لاشخورهای ایران، که چون زیر منقار، دسته پرهای سیاه‌رنگی دارد، عقاب ریشدار هم می خوانندش. پروازش شبیه شاهین‌هاست و دم لوزی بزرگی دارد. پرنده بالغ سر و شکمی زرد و بال و دمی سیاه دارد اما پرنده نابالغ سیاه‌رنگ است. در کوهستان‌های مرتفع دیده می‌شود و در غارهای مشرف به دره‌ها در کوهستان‌های شمال‌شرق و شمال‌غرب ایران و بلندی‌های زاگرس آشیانه می‌سازد/ عکس: مهدی بیژن‌فر





درّاج بینای تاج درّاج مرغی است که عطار در نمایشنامه‌اش هیچ گاه او را با هدهد هم‌سخن نمی کند. او «تاج الست» را بر «فرق بلی» دیده، اما گرفتار گردابی است ناشناخته. یادی چنین و نامی چنان از او در مقدمه می‌رود. بسیاری از فرهنگ‌های فارسی درّاج و تذرو را یکی دانسته‌اند اما بسیاری از آثار کهن ادبی همچون منطق‌الطیر عطار و الحیوان جاحظ این دو مرغ را یکی نمی‌دانند و از هر یک جدا یاد می کنند: «خه‌خه ای درّاج معراج الست / دیده بر فرق بلی تاج الست / چون الست عشق بشنیدی به جان / از بلی نفس بیزاری ستان / چون بلی نفس گرداب بلاست / کی شود کار تو در گرداب راست». درّاج (*Francolinus francolinus*) از راسته ماکیان‌سانان (*Galliformes*) و تیره ماکیانیان (*Phasianidae*) است. نر و ماده آن هم‌شکل نیستند. پرنده نر سیاه‌رنگ است و طوق بلوطی بر گردن و لکه‌ای سپیدی زیر چشم دارد. اما مرغ ماده قهوه‌ای است و نیم طوقی بلوطی بر پس گردن دارد. این پرنده در علفزارها و بوته‌زارها (به خصوص بوته گز) و کنار تالاب‌ها به سر می‌برد. در ایران فراوان است و چون بعضی از ایرانیان آوازش را شبیه – وای حسین کشته شد – می‌شنیده‌اند، آن را به همین نام می خوانده‌اند/ عکس: حسن مقیمی





بوتیمار غمخوار بوتیمار تشنه‌ای بود که بر لب دریا می‌نشست و آب نمی خورد و بی‌سر و صدا در دل غم می‌خورد که مبادا آب دریا تمام شود؛ پس رمز عارفانی بود که بخت را بسیار بر خود سخت می گرفتند و همچون بوتیمار غم را در کنار داشتند: «پس در آمد زود بوتیمار پیش / گفت ای مرغان، من و تیمار خویش / بر لب دریاست خوش‌تر جای من / نشنود هرگز کسی آوای من». در ایران گونه‌ای به نام بوتیمار (*Botauru stellaris*) از راسته لک‌لک‌سانان (*Ciconiformes*) و تیره حواصیلیان (*Ardeidae*) زندگی می کند اما با توجه به توصیفات عطار، احتمالا آنچه در آن زمان بوتیمار خوانده‌اند، حواصیل خاکستری امروزی یا گونه‌ای از انواع اگرت سپید (اگرت کوچک و اگرت بزرگ) است که بیشتر در کنار آب در حال تغذیه یا استراحت دیده می‌شوند. بوتیمار، گونه‌ای پنهان کار است و طیف رنگش از زرد قهوه‌ای تا طلایی متغیر است و در میان بوته‌ها، شالیزارها و نیزارها زندگی می کند/ عکس: فریبرز حیدری

صابونی سپید بط مرغابی سپیدپوشی است و رمز زاهدانی که جامه سپید به تن دارند که به هر آلودگی و پلیدی که دچار شوند، زود رخ می‌نماید و به این خاطر همواره در شست‌وشوی و غسل و وضویند و به قول منوچهری کف سپید این صابون بر پرهایشان نشسته (گویی بط سپید جامه به صابون زده‌است) و چنان در این کار افراط می کنند که به وسواس دچار می‌شوند؛ همان شنای مرغان در آب که طبیعت مرغابی است: «زاهد مرغان منم با رای پاک / دائمم هم جامه و هم جای پاک / من نیابم در جهان بی‌آب سود / زانکه زاد و بود من در آب بود». ایران ۲۳ گونه اردک دارد. در عربی به اردک بط می گویند که رنگ‌های گوناگونی دارد. بط سفید ادب پارسی، از نوک سر تا پا سپید است، امروزه نام بط، اردک سرسبز را در ذهن‌ها تداعی می کند. این اردک بزرگ‌ترین اردک روی آبچر ایران و جد اردک‌های اهلی است. اردک سرسبز (*Anas platyrhynchos*) از راسته مرغابی‌سانان (*Anseriformes*) و تیره مرغابیان (*Anatidae*) است. رنگ نر و ماده آن متفاوت است. نرها سر سبز، بدن خاکستری و طوق سفیدی در گردن دارند اما ماده‌ها قهوه‌ای رنگند. در تالاب‌های کم‌عمق و شالیزارها تغذیه می کنند و برخلاف اردک‌های غواص هنگام تغذیه تنها سر و گردن را در آب فرو می‌برند/ عکس: حسن مقیمی

[طبیعت]

دو قدم مانده به ابر

سفر به یکی از شگفتی‌های طبیعی ایران

ایثار قنواتی

عکس: آرزو شاکر

ملاقات با جنگل ابری

گزارشی از یک سفر پاییزی به روستا و جنگل ابر

اگر اهل جنگل‌نوردی باشید، خوب می‌دانید که جنگل دو فصل فوق‌العاده زیبا دارد؛ بهار و پاییز. البته بعضی جنگل‌ها ویژگی بهاری‌شان آنها را معروف کرده و بعضی‌ها هم ویژگی پاییزی‌شان اما جنگل «ابر» از آن دسته جنگل‌هایی است که دیدنش در هر دو فصل خالی از لطف نیست. درخت‌های این جنگل در این فصل از سال تنوع رنگ فوق‌العاده‌ای دارند؛ از نارنجی کم‌رنگ گرفته تا قرمز آتشی را می‌توانید روی برگ‌های درخت‌های این جنگل ببینید. جنگل ابر که در ۵۰ کیلومتری شمال شرق شاهرود، پشت بسطام به علی‌آباد کتول و دشت گرگان قرار گرفته، مقصد ما برای یک جنگل‌نوردی پاییزی است؛ پاییزی که شاید به جرأت می‌توان گفت فقط در این منطقه چهره واقعی‌اش را به ما نشان می‌دهد.



در میان ابرها
فقط در جنگل «ابر» می‌توانید روی زمین بایستید، دست‌هایتان را این طور باز کنید و یک بغل آسمان ابری بچینید و ساعت‌ها روی ابر راه بروید و کسی هم مزاحم این پیاده‌روی ابری‌تان نشود

عکس: داود عامری

شعاع باریک نور خورشید از لابه‌لای شاخه‌های درخت‌ها خودش را به پای درخت بلندبالای وسط جنگل رسانده است. حالا می‌شود امتداد روز را گرفت و از لای برگ‌ها صاف توی چشم‌های خورشید ظهر پاییز خیره شد؛ خورشیدی که هرچند رمق روزهای تابستان را ندارد اما با تابیدن روی برگ‌های زرد و قرمز درخت‌ها، جنگل ابر را به جنگل هزار و یک رنگ تبدیل کرده است.

بهشتی که همین نزدیکی است

هنوز دو – سه ساعتی به ظهر مانده که ما به تپه بالای روستای ابر می‌رسیم؛ همان تپه‌ای که پیرمرد از روستا نشانش داده و گفته بود «بهشت درست پشت همان تپه است»؛ بهشـــتی که تا با چشم‌های خودمان ندیدیم، باورمان نشـــد. درست بعد از دو راهی «قرق» و سربالایی نه چندان تند تپه، دهانه ورودی جنگل خودش را نشان داد؛ ورودی‌ای در عمق دره. اما از این بالا و تا جایی که کوه‌ها اجازه می‌دادند، می‌شد جنگل باشکوه ابر را دید؛ جنگلی با گونه‌های متنوع درخت‌های «رامش» و «کوله خاص» که در این فصل سال دیگر خبری از برگ‌های سبز سوزنی‌شان نیست. حالا انگار که نقاشی ماهر بخواهد تابلویی از پاییز بکشد و جنگل سراسر به تابلوی نقاشی‌ای از رنگ‌های قرمز، زرد و نارنجی تبدیل شده است. هرچند کارشناسان محیط‌زیست دلیل تغییر رنگ برگ‌های درخت‌ها در این فصل از سال را ترشح هورمون‌های گیاهی می‌دانند اما ما ترجیح می‌دهیم برای توجیه این تغییر رنگ پای همان نقاش و قلم‌موی نقاشی‌اش را وسط بکشیم؛ قلم‌مویی که جنگل ابر را تبدیل به یک کارت‌پستال پاییزی کرده است.

ایستاده با ابر

از ظهر خیلی نگذشته که سر و کله ابرها پیدا می‌شوند؛ ابرهایی که کم‌کم با سرد شدن هوا به جنگل سرازیر می‌شوند و تا کمتر از چند ساعت دیگر اقیانوسی از ابر، جنگل را محاصره خواهد کرد. درخت‌های جنگل ابر جایی تقریبا بین استان سمنان و گلستان از زمین سر بیرون آورده‌اند؛ جایی که از ضخامت کوه‌های البرز کم می‌شود و ابرها درست پشت این دیواره گرفتار می‌شوند. این اتفاقات باعث شده جنگل ابر رسم کویری منطقه خارتوران و گرمای بسطام و خرقان را زیر پا بگذارد و درست به همین علت است که تقریبا از بعدازظهر و با سرد شدن هوا جنگل روی ابرها سوار می‌شود؛ ابرهایی که جنگل را به رویایی‌ترین منطقه‌ای که می‌توانید در زندگی‌تان ببینید تبدیل می‌کنند؛ منطقه‌ای بین زمین و آسمان. حالا اینجا می‌شود دستت را دراز کنی و یک بغل آسمان ابری برای روزهای دل‌تنگی‌ات بچینی.

اما تصور اینکه این یک بغل آسمان ابری را می‌شود در فاصله ۲۰دقیقه رانندگی از دل یک منطقه کویری به دست آورد، کار چندان راحتی نیست. هرچند جنگل ابر رسم و رسومات منطقه کویری سمنان و شاهرود را زیرورو کرده اما کویر هم خوب با این سنت‌شکنی کنار آمده است؛ طوری که هر چه به شب نزدیک می‌شویم، سرمای استخوان‌سوز شب‌های کویر به سراغ جنگل می‌آید. این آب و هوای متفاوت باعث شده تا هرچند خیال شب مانی در منطقه را نداریم اما برنامه یکروزه جنگل ابر را با تجهیزات کامل انجام دهیم تا در طول مسیر پیاده‌روی چند ساعته مشکلی برایمان پیش نیاید.

فسیل زنده سلطنتی

ما از قسمت‌های جنوبی وارد جنگل ابر شدیم؛ یعنی قســـمت‌هایی که به قول کارشناسان محیط زیست به تمدن نزدیک‌تر هستند. پوشش گیاهی این منطقه نسبت به قســـمت‌های دیگر جنگل تُنُک‌تر است اما هرچه از این قسمت جنگل به داخل می‌رویم، پوشش گیاهی بیشتر و انبوه‌تر می‌شود.

ابرها جنگل را به‌رویایی‌ترین سرزمینی که‌می توانید درخیالتان تصور کنید و در زندگی‌تان ببینید تبدیل‌می‌کنند؛ جایی میان زمین و آسمان



مارپیچ درختی

این جاده خاکی سال‌هاست که اهالی روستا و گردشگران را به دل جنگل «ابر» می‌برد. هرچند حالا کسانی پیدا شده‌اند که با بولدوزر و اره به جان جنگل و درخت‌هایش افتاده‌اند تا درست در طرف دیگر جنگل جاده‌ای آسفالته بسازند. جاده‌ای که معلوم نیست چند هزار درخت باید برای به سرانجام رسیدنش قطع شود/ عکس: علیرضا غمخوار

مشهورترین درخت این قسمت از جنگل «اورس» اســت؛ درختی با ریشه‌های بلند و قطور که روی زمین می‌خزد. این پوشش گیاهی میراث دوره سوم زمین‌شناسی یا همان عصر یخبندان است؛ دوره‌ای از یخ و برف که کوه‌های البرز مانع پیشروی آن در داخل ایران می‌شود و همین باعث شده تا گونه‌های جنگل که در اروپای مرکزی وجود داشته، در نیمه شمالی البرز و این منطقه هم دیده شود. به عبارتی کارشناسان محیط‌زیست جنگل‌های حال حاضر شـــمال را فسیل‌های زنده جنگل‌های ماقبل تاریخ اروپا می‌دانند.

به جنگل ابر که روی لبه‌های شـــرقی البرز قرار گرفته، به دلیل همین تنوع زیستی به شـــدت متنوعش جنگل «سلطنتی» هم می‌گویند؛ جنگل سلطنتی از انواع تونالیته رنگ که حالا دیگر نه تنها در خاورمیانه که در دنیا هم بی‌نظیر است. این تنوع رنگ–از قرمز آتشی گرفته تا زرد ملایم– برگ‌های پاییزی را فقط می‌توانید در جنگل ابر ببینید؛ جنگلی پر از تپه‌های شیبدار پوشیده از درخت که باعث می‌شود چندان پیاده‌روی آسانی هم نداشته باشـــید. اما بهترین قسمت جنگل برای یک برنامه یکروزه همین قسمت جنوبی است که تپه‌هایش هم پوشش گیاهی تنکی دارند. از روی همین تپه‌ها می‌توانیم «قلعه ماران» دوره عیلامی‌ها را ببینیم که روی نوک کوه ساخته شده.

بعد از عبور از تپه‌های ریز و درشت به رودخانه‌ای درست وسط جنگل می‌رســیم. امتداد رودخانه در انتهای یکی از دره‌ها به آبشاری به نام «شرشر» ختم می‌شود؛ آبشـــاری که به قول یکی از بچه‌ها اگر یکی دو ماه دیگر گذرمان به این طرف‌ها بیفتد، یخ زده و پر اســـت از قندیل‌های یخی که جان می‌دهد برای عکاســـی. اما چون مسیر رسیدن به آبشـــار چندان راحت نیست و وقت چندانی هم برایمان نمانده، آبشار شرشر را می‌گذاریم برای یک وقت دیگر و به طرف چشمه «ترش» می‌رویم. برخلاف مسیرهای کوهستانی، راه پاکوب در این جنگل خیلی کم است و نمی‌خواهیم گرفتار تاریکی جنگل بشویم.

تصمیم می‌گیریم نیم‌ساعتی پای یکی از درخت‌ها بنشینیم و استراحتی کنیم اما هیچ صدایی بدتر از صدای اره‌برقی در جنگل آزاردهنده نیست. حالا سکوت مطلق جنگل مدام به وسیله غرش کامیون‌ها یا صدای تیز اره‌برقی شکسته می‌شود. ما هم عطای سکوت را به لقایش می‌بخشیم و بار و بندیلمان را جمع می‌کنیم و به طرف روستا سرازیر می‌شویم.

بوی رب، عطر کاهگل

تک و توک درخت‌های زردآلو و آلبالو، رنگ زرد کمرنگ درخت‌های سپیدار روســـتا را حسابی متنوع کرده است. رنگ نارنجی برگ درخت‌های زردآلو و قرمز آتشی آلبالو بین خانه‌های کاهگلی روستا خودنمایی می‌کنند. حول و حوش غروب است که به روستا می‌رسیم. حالا به غیر از پیرمردها، جوان‌های تازه از شهر برگشته را هم می‌شود سر گذر یا دم در بقالی روستا دید. بچه‌ها که تصمیم می‌گیرند به جای قطار با ماشین به تهران برگردیم، خیالمان راحت می‌شود تا یک گشت درست و حسابی در روستا بزنیم.

محمد ۲۷ساله است و صاحب تنها بقالی روستا. در دانشگاه شاهرود درس خوانده اما چندان دل و دماغ شهر را ندارد؛ به خاطر همین هم به روستا برگشته، ازدواج کرده و یک کار و کاسبی جمع و جوری برای خودش دست و پا کرده است. محمد جزو معدود جوان‌های ده است که توانســـته کاری برای خودش جور کند. می‌گوید: «به خاطر سرمای هوا کشاورزی در این منطقه چندان دوام ندارد. معمولا سرما خیلی زود شروع می‌شود و نمی‌شود روی زمین کشاورزی کرد». این طور که محمد می‌گوید این سرما از اول مانع کشاورزی در منطقه بوده و پدرانشان هم یا چوپانی می‌کردند یا به شاهرود و دامغان می‌رفتند و سر زمین‌های دیگران کار می‌کردند. دیگ بزرگ روی اجاق را می‌شود از ســـر کوچه دید. اجاق را روی بالکن علم کرده‌اند و معلوم نیست چی داخلش می‌جوشد که این بوی تند و تیز را راه انداخته است.

به کلون در چهارطاق باز چند ضربه می‌زنیم و داخل می‌شویم. دختر چادر دور کمرش را به سرش می‌کشد و خوشامد می‌گوید. پای دیگ که می‌ایستم می‌گوید رب آلوســـت و بعد تعریف می‌کند از کجای جنگل می‌شود بوته‌های آلوی وحشی را پیدا کرد. مریم هم هم‌سن و سال پسر بقال است و مربی مهد روستا. پرده گلدار دم اتاق را بالا می‌زند و دعوتمان می‌کند به یک لیوان چای. تا کفش‌هایمان را دربیاوریم و بنشینیم، با سینی چای برمی‌گردد.

دیوار اتاق پر اســـت از قاب عکس‌ها؛ عکس‌هایی که معلوم است در هر بار مشـــهد رفتن کنار عکاسی‌های دم حرم و جلوی پرده‌هایی از حرم امام گرفته شده. مریم به خاطر بوی رنگ عذرخواهی می‌کند و معلوم می‌شود اتاق را تازه با دخترخاله‌هایش



غروب، سکوت، درخت
خورشید آرام آرام پشت ابرها پایین می‌رفت و سفیدی ابرها را به زرد ونارنجی ملایمی تبدیل می‌کرد. حالا می‌شد درست به تنه همین درخت کج تکیه داد وساعت‌ها به آسمان خیره شد
عکس: داود عامری

رنگ زده‌اند. چایمان را که می‌خوریم، مریم دیگ رب را به امان خدا رها می‌کند تا ما را به خانه خاله‌اش ببرد. مریم در خانه را می‌زند و تا قبل از اینکه سر و کله کسی پیدا شود، خداحافظی می‌کند و می‌دود. بعد می‌فهمیم نشان کرده پسرخاله‌اش است. پسر هم یک سال پیش از روی ساختمان افتاده و زانویش آسیب دیده.

حالا هم مشغول دوا و درمان است و فعلا پولی باقی نمی‌ماند تا سر خانه و زندگی‌شان بروند. شهربانو این ماجرا را پای دار قالی جمع‌وجورش برایمان تعریف می‌کند؛ داری که همین یک ماه پیش تازه سرپا کردند تا بلکه کمک خرج خانه شود.

خداحافظی با ابرها

از خانه پسرخاله که بیرون می‌آییم، چشممان به تک‌درخت عجیب‌وغریب روی تپه انتهای روستا می‌افتد. سربالایی تپه را که بالا می‌رویم معلوم می‌شود درخت یکی از همان اورس‌های چندین و چند ســـاله است که جانی برایش نمانده و بیشتر چوب خشک است؛ اما بافت چوبی عجیب و پیچیده درخت هنوز هم که هنوز است آن را بر بلندی روستا سرپا نگه داشته است. چند ساعتی از غروب خورشید می‌گذرد که با روستای ابر و اهالی‌اش خداحافظی می‌کنیم و به طرف شاهرود راه می‌افتیم. آسمان پرستاره کویر هم راه شبانه‌مان در راه برگشت به تهران است.

آسمانی پر از نگین نقره‌ای که دوست داریم آنها را هم بچینیم و بگذاریم کنار آسمان ابری روزهای دلتنگی‌مان تا دلخوشی‌ای باشد برای روزهای سراســـر از ملال زندگی در شـــهر بی‌دروپیکر و دودگرفته‌ای مثل تهران. آن وقت شاید حتی خاطره این پیاده‌روی در جنگلی بین زمین و آســـمان راه نجاتی باشـــد برای فرار از شـــب‌های بلند و سرد زمســـتان که خیلی زود دچار «تکرار» می‌شود ■

بهترین قسمت جنگل ابر برای یک برنامه گردش یک روزه همین قسمت جنوبی است که تپه‌هایش هم پوشش گیاهی تنکی دارند



[میراث، دوربین، حرکت]

هفت حکایت در بیرجند

ایثار قنواتی / عکس‌ها: شادروان محسن رسول‌اف

گفت‌وگو با محمدرضا اصلانی درباره مکان‌های تاریخی فیلم «آتش سبز»

نقش خاکی

ناردانه، پله‌های ارگ بیرجند را بالا آمده تا سراغی از کنیزش بگیرد؛ کنیزی که بعدها بلای جانش می‌شود و برای او دردسرهای زیادی درست می‌کند. ساختمان ارگ بیرجند چند سالی است که بازسازی شده و همین باعث شد تا بعد از زلزله بم و ویرانی ارگ، اصلانی لوکیشن آتش سبز را به این بنا بیاورد





زینت خاتون >

در این صحنه از فیلم که حکایت مشتاق است و در مدرسه ۲۰۰ ساله شوکتیه فیلم‌برداری شده، از تزئینات دوره ایلخانی استفاده شده؛ چرا که داستان این حکایت مربوط به همان زمان است. نقره‌کاری‌های پهن به همراه پولک‌های نقره‌ای برای گردنبند و گوشواره از تزئینات شاهانه آن دوران است. اصلانی می‌گوید تزئینات را از بندر ترکمن تهیه کرده است. «الف» نوشته روی کف دست خاتون هم نشانه‌ای از برتر بودن اوست. به گفته اصلانی همان‌طور که «الف» حرف اول فارسی و عربی است، سر همه چیز است و نشانه برتری، برای همین است که خاتون در این صحنه، «الف» را نشان برادر می‌دهد تا قدرتش را به او یادآوری کند

عمارت آینه ▼

خانه قدیمی علم جزء لوکیشن‌های اصلی فیلم بود. گچبری و آینه‌کاری اتاق‌ها حسابی به کار اصلانی آمد. اصلانی برای هر کدام از آینه‌هایی که در قاب گچبری اتاق می‌بینید، کلی سمساری‌ها را زیر و رو کرده تا آینه‌های قدیمی پیدا کند

تابستان امسال فیلمی اکران شد که به دو دلیل خود را از باقی فیلم‌ها متفاوت می‌کرد؛ یکی اینکه اولین فیلم داستانی کارگردانش بود که چهره‌ای نام آشنا در فیلمسازی مستند تاریخی ایران است و دلیل دیگر که بی‌تاثیر از اولی نبود، لوکیشن‌های تاریخی و کمتر دیده شده فیلم بود. داستان فیلم بر اساس افسانه ایرانی «سنگ صبور» ساخته شده بود و کارگردان برداشت خود از این افسانه را در بیش از ده بنای تاریخی بیرجند و اطراف آن حکایت کرده بود. دلیل انتخاب بیرجند زلزله بم بود. اصلانی که از اول فیلم را برای ارگ بم نوشته بود، بعد از زلزله ناچار می‌شود دو سالی روی فیلمنامه‌اش کار کند و لوکیشن را از بم به بیرجند بیاورد. هرچند اصلانی از اینکه نتوانسته فیلمش را در ارگ بم بسازد ناراضی است اما آتش سبز با به تصویر کشیدن زیبایی‌هایی از ارگ بیرجند و عمارت‌های تاریخی این شهر، پای این آثار تاریخی را به سینمای ایران باز کرد.

«من فیلمنامه را براساس لوکیشنی که قرار است در آن فیلم‌برداری کنم می‌نویسم.» اینها را محمد اصلانی می‌گوید؛ کارگردان و نویسنده «آتش سبز». او این فیلم را برای ارگ بم نوشته بود. بعد از زلزله بم و ویرانی ارگ، اصلانی تصمیم می‌گیرد لوکیشن فیلم‌برداری‌اش را از کرمان به بیرجند تغییر دهد. این تغییر لوکیشن دو سال تمام وقت اصلانی را برای بازنویسی فیلمنامه براساس بناهای تاریخی بیرجند می‌گیرد؛ فیلمی براساس داستان افسانه‌ای دختری به نام ناردانه که در کودکی در طالعش این‌طور می‌بینند که با یک مرده ازدواج خواهد کرد. اصلانی داستان این افسانه را در هفت حکایت هفت باد، پادشاه خاتون، مشتاق، لطف‌علی خان، دادگاه و سنگ صبور تعریف می‌کند. همه این هفت حکایت در هفت لوکیشن مختلف در بیرجند فیلم‌برداری شده و تنها لوکیشن مشترکشان خرابه‌های قلعه فورگ است که سرانجام همه حکایت‌ها به آنجا ختم می‌شود.

دکوری در کار نیست

«آتش سبز» فقط دو لوکیشن خارج از شهر تاریخی بیرجند دارد؛ یکی لوکیشن حکایت «دادگاه» که در تهران و در ساختمان دادگاه فیلم‌برداری شده و دیگری بخشی از حکایت «پادشاه خاتون» و سکانس عکاس که او آن را در تپه میل ورامین فیلم‌برداری کرده است.

اصلانی تمام هم و غمش را گذاشته تا فیلم «تاریخی»اش را در لوکیشن‌های کاملا تاریخی بسازد؛ تا جایی که حتی حاضر نشد برای دیوار نیمه ویران قلعه فورگ در حوالی بیرجند، یک در دکوری با شکل و شمایل قدیمی بسازد و همه دردسرهای آوردن یک در واقعا قدیمی را به جان خرید. اصلانی می‌گوید: «من روی ساختن دکور در لوکیشن تاریخی حساسیت زیادی دارم. حتی برای پنجره‌ها هم حاضر نیستم پرده بگذارم چون من معماری را هم یکی از کاراکترهای فیلمم می‌دانم و برای آن شخصیت قائل هستم. من نمی‌خواستم یک فضای تاریخی به وجود بیاورم بلکه می‌خواستم یک تشخص تاریخی به وجود بیاورم. این دو تا با هم فرق دارند. این فضایی که من در آتش سبز ایجاد کرده‌ام یک تشخص تاریخی است». و بعد از دعواهایش با میراث سر آسیب نرساندن به بناها در طول فیلم‌برداری تعریف می‌کند؛ دعواهایی که به قول خود جناب فیلمساز بیشتر سر برداشتن المان‌های مدرن در اماکن تاریخی اتفاق می‌افتاد تا نگرانی درباره آسیب رساندن به میراث تاریخی؛ میراثی که قطعا برای تک تک ما بیشتر از یک فیلم خوش آب و رنگ ارزش دارد.

از سرو شیراز تا معماری روس

«اگر شد و پیدا شد، آینه دقی و سنگ صبوری.» اینها را ناردانه (مهتاب کرامتی) در حکایت «سنگ صبور» به مرد عازم سفر می‌گوید. مرد که بعد از یک خواب چندین و چند ساله بیدار شده، عازم سفر است و از خانم و کنیز خانه می‌پرسد چه سوغاتی‌ای می‌خواهند تا برایشان بیاورد. ناردانه که قبل از بیدار شدن مرد از خواب چندین ساله خانم خانه بود، حالا از دست کنیز کش (پگاه آهنگرانی) نارو خورده و مرد او را کنیز خانه می‌داند؛ از او می‌خواهد تا اگر پیدا شد، برایش آینه دقی و سنگ صبوری بیاورد تا بتواند روزهای سخت را تاب بیاورد.

لوکیشن حکایت «سنگ صبور» در مجموعه باغ و عمارت‌های اکبریه و رحیم آباد می‌گذرد؛ عمارت‌هایی به جا مانده از دوران قاجار که به وسیله شوکت‌الملوک ساخته شده است و یکی از معروف‌ترین بناهای تاریخی خراسان جنوبی است. شوکت‌الملوک عمارت اکبریه را در دو طبقه و به فرم معماری ترکی و روسی و به صورت ترکیبی با معماری اسلامی ساخت. مجموعه اکبریه کاربردی مسکونی – حکومتی داشته و قسمتی از اندرونی آن متعلق به خانواده علم بوده است. جناب علم هم بخش مرکزی عمارت را به امور حکومتی و مملکت‌داری اختصاص داده بود. دالان‌های تو در تو، اتاق شاه نشین، اتاق آینه، هشتی‌ها و گنبد کلاه فرنگی از بخش‌های دیدنی این عمارت هستند که حالا به موزه مردم‌شناسی و باستان‌شناسی بیرجند تبدیل شده‌اند. در نزدیکی این مجموعه، باغ و عمارت رحیم‌آباد قرار دارد؛ عمارتی که به عنوان دارالحکومه اسماعیل خان شوکت‌الملوک استفاده می‌شده و یکی از بزرگ‌ترین باغ و عمارت‌های خراسان جنوبی است. یکی از ویژگی‌های این عمارت، روند تدریجی ساخت آن از دوره قاجاریه تا پهلوی است که روی تزئینات داخلی عمارت به شدت تاثیر گذاشته است. عمارت رحیم‌آباد به صورت شمالی – جنوبی گسترش پیدا کرده

کارگردان فیلم می‌گوید: ۴۰ سال پیش که عمارت رحیم‌آباد را دیده بودم، حدود ۵۰ تا در منبت‌کاری چوبی فوق‌العاده داشت ولی دوباره که رفتم دیگر هیچ کدام از درها نبود

و در کنار معابر اصلی آن، گونه‌هایی از سرو شیراز و خمره‌ای کاشته شده است. علاوه بر فضای زیبای باغ، عمارت رحیم‌آباد تعداد زیادی در و پنجره مشبک‌کاری و رنگی با نقوش هندسی و گیاهی دارد که زیبایی عمارت را چند برابر کرده است و شاید به خاطر همین زیبایی فوق‌العاده باشد که میراث فرهنگی بیرجند تصمیم گرفته بخشی از این عمارت را به رستوران سنتی تبدیل کند. اصلانی که سکانس گفت‌وگوی ناردانه و کنیزک را روی پشت‌بام همین عمارت گرفته است، به شدت با این تغییر کاربری بناهای تاریخی مخالف است. می‌گوید: «۴۰ سال پیش که این عمارت را دیده بودم، حدود ۵۰ تا در منبت‌کاری چوبی فوق‌العاده داشت. وقتی برای فیلم‌برداری آتش سبز رفتیم، دیگر هیچ کدام از درها نبود. همه را برداشته بودند و درهای شیشه‌ای گذاشته بودند. فضای پایین پر از این صندلی‌های مدل لهستانی پلاستیکی بود و عملا نمی‌شد هیچ استفاده‌ای از آن فضا کرد». و بعد از دردسرهای سکانس گفت‌وگو در پشت‌بام عمارت رحیم‌آباد می‌گوید: «سروها و کاج‌های حیاط عمارت از پشت‌بام نمای فوق‌العاده‌ای دارد. ترکیب این سروها و پشت‌بام آجری، ترکیب عجیب و غریب و زیبایی را به وجود آورده بود اما روی خرپشتی آنجا دکل بلندی زده بودند و رویش



مجسمه‌هایی از آدم

اصلانی تعریف می‌کند که روی سکوی وسط ارگ بیرجند تیرک بزرگ چراغی گذاشته بودند که سر برداشتن تیرک حسابی دعوا به پا می‌شود اما اصلانی و دار و دسته‌اش بالاخره پیرمرد ارگ را راضی می‌کنند که برداشتن تیرک هیچ آسیبی به بنای تاریخی نمی‌زند. همه سربازان هخامنشی هم از سیاهی لشگرهایی هستند که باید ساعت‌ها بدون حرکت می‌ایستادند



تابلوی بزرگی نصب کرده بودند که مهمانسرای فلان. حالا ما هر کاری می کردیم این تابلو بود. آخر مجبور شدیم تابلو را با دو سه تا قالی بپوشانیم». اما با وجود همه این تلاش‌ها، یک طرف تابلوی مهمانسرا بیرون می‌ماند و آنها ناچار می‌شوند سر دوربین را پایین بیاورند و بافت زیبای معماری آنجا را با کادرهای بسته از دست بدهند.

قلعه‌ای بر فراز تپه

دو سال قبل از اینکه اصلانی گروه بازیگران و فیلم‌بردارانش را راهی بیرجند و ارگ آن کند، قرار بوده فیلم در ارگ بم ساخته شود اما زلزله بم و ویران شدن ارگ تاریخی آن، کار را دو سالی متوقف می کند. اصلانی می گوید: «دستیار من دو سال قبل از زمان فیلم‌برداری در ارگ بیرجند، فیلم مستند ساخته بود. من رفتم آنجا و آن فضاها را دیدم و فیلمنامه را دوباره براساس فضای ارگ بیرجند باز نویسی کردم. قرار بود همه هفت حکایت فیلم در ارگ بم بگذرد و ما اصلا بیرون آن هیچ کاری نداشتیم اما بعد از زلزله فیلم دو سالی خوابید»؛ تا اینکه بالاخره گروه از ارگ بیرجند سر در می‌آورند. قلعه یا ارگ بیرجند در بالای تپه ماهورهای شهر ساخته شده است. قلعه بیرجند از خشت و گل و چینه در زمان صفویه ساخته شده است. قلعه که کاربرد نظامی داشته، از آن دوره تا زمان قاجارها از مردم شهر در برابر تهاجم ترکمن‌ها و ازبک‌ها محافظت می کرده است؛ تا اینکه قاجارها قلعه را با راهروهایی زیرزمینی به عمارت کلاه فرنگی و ارگ بهارستان وصل می کنند تا در مواقع حمله دشمن، ساکنان شهر از راه این نقب‌ها به قلعه پناه ببرند. در اطراف قلعه، هفت برج برای نگهبانی وجود داشته که حالا شش تایشان بیشتر باقی نمانده است. اصلانی از درهای آهنی‌ای که داخل ارگ گذاشته بودند هم گله می کند و می گوید: «نمی‌دانم این درها در ارگ چه کار می کنند» و بعد به عکس‌های حکایت «هفت باد» و «لطف‌علی خان» که می‌رسیم، انگار که داغ دلش تازه شده باشد، می گوید: «وسط ارگ یک سکو از همان دوران بود که رویش یک تیرک بزرگ چراغ برق و پروژکتور گذاشته بودند. می‌خواستیم آن را برداریم که قیل و قالی برای خودش درست شد. می گفتند نمی‌شود و اگر بردارید قیامت می‌شود و چه. من هم اگر بخواهم به این حرف‌ها گوش بدهم که نمی‌شود. من هم گفتم تیرک را برداشتند. حالا چرا باید یک همچین چیزی وسط یک بنای تاریخی علم شود، من نمی‌دانم». اصلانی معتقد است هر چند نمی‌شـود هیچ بنای تاریخی را جایگزین دیگری کرد اما با از بین رفتن تمام و کمال ارگ بم، ارگ بیرجند کاملا این پتانسیل تاریخی و حتی بصری را دارد که مورد توجه خاص میراث فرهنگی باشد.

ویرانه‌ای با یک در

بعد از اینکه پای فرقه اسماعیلیه به این منطقه باز شد، برای دفاع از سرزمین‌هایشان شروع کردند به سـاختن قلعه‌های نظامی در اکثر کوهستان‌های منطقه تا برای ساکنان شهرهایشان، از دسـت تهاجم‌های وقت و بی‌وقت مغول‌ها، ترکمن‌ها و افغان‌ها، یک آرامش نسبی دسـت و پا کنند. یکی از آن قلعه‌ها قلعه «فورگ» در پنج کیلومتری بیرجند است که پایان‌بندی هر هفت حکایت آتش سبز در آن اتفاق می‌افتد. وقتی از اصلانی می‌پرسیم این لوکیشن کجاست، می گوید: «اگر بگویم باورتان نمی‌شود. این ویرانه، پشت همان دیوارهای بلند بالای قلعه ابتدای فیلم است. دیوارهای یک طرف قلعه بازسازی شده بود اما پشتش همین ویرانه‌ای است که می‌بینید». اصلانی که در طول فیلم‌برداری تا جایی که توانسته از ساختن دکور در بناهای تاریخی پرهیز کرده، تعریف می کند که طبق معمول در این قلعه «یک در آهنی فاجعه بود. ما رفتیم یک جایی و یک در آوردیم جای آن در آهنی جا گذاشتیم. حالا جا انداختنش هم داستانی داشت. در خیلی تنگ بود و در چهارچوب جا نمی‌شد

خرابه‌های پشت آبادی
اینجا پشت خرابه‌های قلعه فورگ است؛ همان جایی که در ابتدای فیلم فقط دیوار سالم آن را می‌بینیم و هر کس نداند، فکر می کند با یک قلعه بازسازی شده روبه‌رو هستیم. این همان لوکیشنی است که آخر هر حکایت به این اینجا ختم می‌شود

سکوی قلابی
اصلانی و پگاه آهنگرانی یـا همان کنیزک. اتاق هم یکـی از اتاق‌های عمارت خانه علم است. اصلانی تعریف می کند که فقط در این لوکیشن است که مجبور می‌شوند در شکل و شمایل تاریخی لوکیشن دست ببرند و سکویی به عنوان دکور برای جایگاه خواب سرباز به خواب رفته بسازند



اما به هر زحمتی بود جایش انداختیم».

اما قلعه نیمه‌ویران «فورگ» بعد از قلعه الموت، مهم‌ترین مقر اسماعیلیان به حساب می‌آمده است. قلعه فورگ از بناهای دوره افشاریه است که در زمان نادر شاه به دستور میرزا رفیع‌خان حاکم بر بالای صخره سنگینی ساخته شده است. فضای داخل قلعه، سه قسمت جداگانه دارد؛ قسمت اول، مخصوص زندگی خدمه و انبار آذوقه و نگهداری احشام بوده، قسمت دوم محل زندگی نگهبانان و نگهداری تدارکات نظامی بوده و قسمت سوم هم مهم‌ترین بخش قلعه به حساب می‌آمده؛ یعنی محل زندگی حاکم و اطرافیانش بوده است. فورگ که از سنگ و آجر و خشت ساخته شده، ۱۸ برج بلند بالا داشته که حالا از همه این قلعه باشکوه، یک دیوار و ویرانه‌ای از خشت و سنگ بیشتر باقی نمانده است.

مدرسه‌ای ۲۰۰ ساله

اصلانی حکایت «مشتاق» را در «مدرسه شوکتیه» فیلم‌برداری کرده است؛ مدرسه‌ای ۲۰۰ ساله که بعد از دارالفنون تهران و مدرسـه رشدیه تبریز، سومین مرکزی بود که آموزش به سبک جدید را در ایران شروع کرد. ماجرای ساختن این عمارت که به «مدرسه شوکتیه» معروف است هم به دوران مشروطه برمی گردد؛ زمانی که امیر اسماعیل‌خان، معروف به شوکت‌الملک تصمیم می گیرد یک سوم اموالش را به کارهای خیر اختصاص دهد. او که فرزندی نداشته، برادر کوچکش، شوکت‌الملک دوم را مامور خرج این یک سوم مال می کند. شوکت‌الملک هم بعد از سفرش به تهران و بازدید از دارالفنون تصمیم می گیرد عمارت آموزشـی‌ای شبیه آن بسـازد. او اول در ابتدای سال ۱۲۶۹ شمسی، عمارتی به عنوان حسینیه می‌سازد تا اینکه چیزی حدود ۲۰ سـال بعد، آن را تبدیل به مدرسه شـوکتیه می کند. معماران یزدی هم این بنا را در دو طبقه با ایوانی بزرگ، دالان‌های تو در تو، حجره‌های متعدد، حوضخانه، هشتی و سر در ورودی ساختند؛ بنایی که بعد از گذشت ۲۰۰ سال، هنوز از دیدنی‌ترین بناهای تاریخی بیرجند است.

اصلانی که در طول فیلم‌برداری از ساختن دکور پرهیز کرده، تعریف می کند که «درِ جدید قلعه بیرجند آهنی بود، برای همین رفتیم یک در چوبی پیدا کردیم و جای آن گذاشتیم»

روستایی از سنگ و پارچه

روسـتایی که حکایت «پادشـاه خاتـون» در آن تعریف می‌شـود، دهی اسـت در ۲۵ کیلومتری بیرجند به نام «خراشاد» که این اسم به معنای «محل طلوع خورشید» به زبان پهلوی است. روستا با تاریخی چند هزار ساله، قلعه و تونل‌های زیرزمینی زیادی دارد که اهالی برای فرار از دسـت ترکمن‌ها حفر کرده‌اند. اصلانی می گوید: «بیشتر خانه‌ها تقریبا رها شده بودند، درها بسته بود و ما نمی‌توانستیم برویم داخل. پنجره‌های خیلی زیبا و عجیب و غریبی داشت. یک میدانی بود که وسطش یک استخر داشت که مخصوص آبیاری بود. ما استخر را پر از آب کردیم. به اهالی گفتیم با هزینه ما پر از آبش کنید و بعد خودتان ازش استفاده کنید». و بعد تعریف می کند کارگاه‌های پارچه‌بافی روستا به لحاظ ترکیب رنگ بی‌نظیر بوده و اگر حال و حوصله جوانی را داشت، حتما مستندی درباره زنان روستا و کار در این کارگاه‌ها می‌ساخت ■

راهنمای سفر

قصه‌های جزیره

کیش، مقصدی خاطره انگیز در زمستان

عکس: سارا استیری

پیش به سوی کیش

راهنمای سفر به یک جزیره تاریخی و تفریحی در خلیج فارس

طاهره رحیمی، عکس: سارا استیری

ایران کشور چهار فصل است. درست است که این جمله را زیاد شنیده‌اید اما تجربه آن چیز دیگری است. در فصل‌های سرد سال باید به جنوب سفر کنید تا گرمای تابستان را حس کنید. اگرچه در فصل گرما، شرجی هوا و گرمای زیاد جنوب، مجال نفس کشیدن را به آدم نمی‌دهد اما فصل سرمایش بهشت است؛ فرقی هم نمی‌کند که در اهواز و بندرعباس و چابهار باشید یا روی خاک جزایر هرمز، قشم یا کیش. اما جزیره کیش با همه زیبایی، جذابیت و امکاناتی که دارد، از بقیه گزینه‌ها وسوسه‌کننده‌تر است. از غواصی و شنا تا خرید و تماشای بازی دلفین‌ها همه در کیش مهیاست. بی‌دلیل نیست که اینجا را «مروارید خلیج فارس» می‌نامند. این جزیره ۱۷ کیلومتر با نزدیک‌ترین ساحل ایرانی خلیج فارس فاصله دارد و با یکی دو جزیره فاصله، به همسایه‌های جنوبی می‌رسد. در فصل زمستان دما بین ۲۳ تا ۲۸ درجه متغیر است و رطوبت هوا خوشایند و حدود ۴۰ درصد است. البته در فصل زمستان باید در این جزیره انتظار باران‌های سیل‌آسا را هم داشت.



هیجان در آب
به این می‌گویند هیجان کامل! در حالی که جلیقه نجات به تن کرده‌اید، می‌توانید روی این وسیله پرسرعت بنشینید و دریا را بشکافید. جت اسکی یکی از تفریحات پرطرفدار جزیره کیش است

دیدار با صدف‌ها
نخلستان طلوع در شرق جزیره یکی از زیباترین محل‌هایی است که از لابه‌لای تنه درختان نخل، می‌توان طلوع خورشید را تماشا کرد. اگر کمی زود بیدار شوید، صدف‌هایی را می‌بینید که جزر دریا تازه آن‌ها را روی ساحل آورده‌اند

چگونه برویم؟

از آسمان یا دریا

معمولا همه بهترین زمان برای سفر به کیش را آخر هفته می‌دانند. اما در صورتی که روزهای وسط هفته را برای سفر انتخاب کنید، در هزینه‌های رفت و برگشت و اقامت‌تان به طور متوسط ۳۰ درصد صرفه‌جویی کرده‌اید. اگر هم قصد دارید همراه تور به کیش سفر کنید، می‌توانید با هتل‌های چهار یا پنج ستاره کیش هماهنگ کنید؛ چرا که این هتل‌ها گشت‌وگذار در جزیره را هم برای مسافرانشان فراهم می‌کنند. آسان‌ترین و سریع‌ترین راه رسیدن به کیش مسیر هوایی است. روزانه به طور متوسط ۱۵ هواپیما از مهرآباد به سمت فرودگاه کیش می‌پرد که یک ساعت‌ونیم بعد در مقصد به زمین می‌نشینند. هزینه بلیت رفت و برگشت در روزهای عادی ۱۳۳ هزار تومان است و در ایام تعطیل معمولا تا ۲۰ درصد افزایش پیدا می‌کند. گرچه اگر خوش شانس باشید، در روزهای غیرتعطیل، بلیت‌هایی به قیمت ۵۰ هزار تومان هم می‌توانید پیدا کنید. برای رسیدن به کیش می‌توان از مسیر ریلی یا جاده‌ای هم استفاده کرد. در این صورت مقصد بعدی شهر «بندر چارک» یا «بندر آفتاب» در ۳۰۰ کیلومتری بندرعباس است. با قطار می‌توان مسیر تهران تا بندرعباس را ۲۰ ساعته طی کرد. قطار دو بار در شبانه روز به سمت بندرعباس حرکت می‌کند. هزینه بلیت رفت و برگشت برای مسافرت در یک کوپه چهار تخته ۶۰ هزار تومان است. اگر مسیر جاده‌ای را برای سفر انتخاب کرده‌اید، تا رسیدن به بندر چارک نزدیک به دو روز در راه خواهید بود. برای رسیدن به بندر چارک یا بندر آفتاب حدود دو ساعت‌ونیم در راه خواهید بود. قیمت بلیت کشتی مسافربری تا کیش برای هر مسافر ۱۰ هزار تومان است. از چارک یک ساعت و از آفتاب نیم ساعت تا رسیدن به کیش روی دریا خواهید بود. البته اگر قصد دارید که خودروی شخصی‌تان را هم با خود ببرید تا بدون نیاز به تاکسی جزیره گردی کنید، هزینه حمل خودرو و ورودی شما به جزیره برای رفت و برگشت ۱۵۰ هزار تومان خواهد بود.

کجا بمانیم؟

اتاقی رو به افق

اول از همه اینکه زدن چادر در جزیره ممنوع است. بنابراین اگر با خودروی شخصی‌تان به جزیره آمده‌اید، باید به فکر یک سقف واقعی باشید. در کیش بیش از ۵۰ مرکز اقامت رسمی وجود دارد که شامل هتل‌های پنج ستاره و مهمانپذیرها می‌شود. قیمت متوسط هتل‌های پنج ستاره در جزیره برای هر اتاق دو تخته حدود ۳۰۰ هزار تومان است، اما شما به راحتی می‌توانید سوییت‌های خوبی را با قیمت هر شب ۶۰ هزار تومان هم در جزیره پیدا کنید. اما اگر تمایلی به گرفتن هتل یا متل ندارید، خانه‌های اجاره‌ای هم در دسترس است. بعضی از ساکنان جزیره در ایام تعطیل جزیره را ترک می‌کنند و خانه‌هایشان را به مسافران اجاره می‌دهند. در روزهای تعطیل قیمت هر شب اقامت در این خانه‌ها که دارای وسایل کامل هم هستند، بین ۵۰ تا ۸۰ هزار تومان متغیر است. بیشتر منازل مسکونی در شهرک صدف و منطقه عرب‌ها قرار دارد.

از ساحل تا زیر آب

غواصی در کنار مرجان‌ها

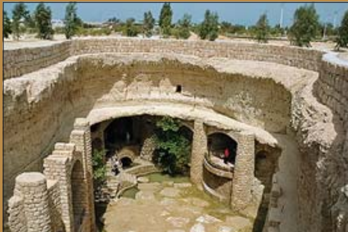
ساحل کیش به دلیل خاک مرجانی آن یکی از زیباترین سواحل را در منطقه خاورمیانه دارد و تقریبا در تمام طول ساحل شرقی که ساحل ماسه‌ای است، می‌توان از زیبایی‌ها و امکانات ساحل استفاده کرد. علاوه بر شنا در ساحل مرجانی می‌توان از خدمات دریایی و تفریحی این بخش از جزیره استفاده کرد. در تمام طول روز می‌توان با قلاب ماهیگیری روی اسکله به ماهیگیری پرداخت. اسکله تفریحی جدید در شرق جزیره با تاریک شدن هوا به یکی از شلوغ‌ترین نقاط جزیره تبدیل می‌شود. علاوه بر این ایستگاه‌های اجاره دوچرخه در نزدیکی اسکله قرار دارند و با اجاره آنها می‌توان مسیر ۷۵ کیلومتری مخصوص دوچرخه را که در سراسر ساحل جزیره امتداد دارد رکاب زد. پارک ساحلی مرجان در شمال شرقی جزیره و در مجاورت بازار مرجان و اسکله تفریحی میرمهنا در شمال غربی جزیره نیز از دیگر مراکز تفریحی دریایی جزیره است. حدود ۱۰ مرکز ورزشی و تفریحات دریایی در سواحل شرقی جزیره و در نزدیکی اسکله تفریحی جزیره دایر است که از ساعت ۹ صبح تا غروب آفتاب به ارائه خدماتی مثل اجاره جت اسکی، اسکی روی آب، گشت با قایق تندرو، گشت دور جزیره، چتر پاراسل، جت بوت، قایق ماهیگیری تفریحی، قایق پدالی، بانانا، ویندسرف، گشت‌های تفریحی غواصی دوره‌های آموزشی غواصی انجام می‌دهند. پوشش مرجانی شرق جزیره، سایت‌های غواصی در کیش پدید آورده که از معروف‌ترین سایت‌های غواصی در کشور هستند. کشتی غرق شده داما، بیگ کورال و ژوراسیک، ساترن کرک یا شکاف جنوبی، کشتی یونانی، کلبه هور از سایت‌های معروف غواصی در جزیره هستند. برای غواصی سایت‌های غواصی می‌توانید به کلوپ غواصی کیش مراجعه کنید. هزینه یک غواصی غیرحرفه‌ای همراه با مربی برای یک ساعت و نیم ۵۰ هزار تومان است.

پارک دلفین‌ها

پارک دلفین‌ها

دلفیناریوم یا پارک دلفین‌ها با ۱۲ دلفین، ۸ شیر دریایی و ۲ گراز دریایی مجموعه دریایی کاملی است. پارک دلفین‌ها تنها یکی از بخش‌های مجموعه بزرگ پارک جنگلی متعلق به «حسین ثابت» است. پارک پرندگان قفسی در ابعاد ۴۰۰ در ۵۵۰ متر بزرگ‌ترین قفس جهان است که هزاران پرنده را در ۵۷ گونه مختلف نگهداری می‌کند. وجود این پرنده‌ها کمک می‌کند دمای کلی جزیره ۲ تا ۳ درجه پایین بیاید. پارک جنگلی دارای آکواریوم بزرگی هم هست که تمام انواع ماهی‌های جزیره و گونه‌هایی از ماهی‌ها و جانوران دریایی آب‌های گرم را در خود جا داده است. بلیت ورودی به پارک جنگلی را از تمام مراکز اقامتی کیش و محل فرودگاه می‌توانید تهیه کنید که قیمت آن برای هر نفر ۴۵ هزار تومان است و برنامه از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ۸ شب ادامه دارد. کلاسیک شو، تماشای پارک پرندگان، بازی حیوانات دریایی و بازدید از آکواریوم برنامه‌های اصلی سیاحت از پارک جنگلی را تشکیل می‌دهند.

[راهنمای سفر]



شهر هزارساله
کجا می‌شود یک شهر پر رمز و راز در یک جزیره پیدا کرد که بیشتر از یک هزار سال عمر داشته باشد؟ کاریز یا قنات باستانی کیش در عمق ۱۶ متری همین شهر باستانی است. وقتی وارد کاریز شدید، فقط از مسیری که با علامت مشخص شده حرکت کنید، چون ممکن است در فرعی های پیچ در پیچ و تاریک شهر گم بشوید
عکس: قادر عاقلی

دوستی با دلفین‌ها
دلفین‌های پارک جنگلی حتی نقاشی هم می‌کشند و اگر خوش‌شانس باشید می‌توانید در حراجی‌های بعد از نمایش، این نقاشی‌ها را بخرید. دلفین‌های ساکن جزیره خیلی هم مهربان‌اند و اجازه می‌دهند که گردشگران تن گرمشان را نوازش کنند، و چه لذتی بالاتر از این
عکس: ابوالفضل سلمانزاده

آثار باستانی

گردش در شهر زیرزمینی

آثار باستانی کیش در شمال جزیره قرار دارد و از اصلی‌ترین‌های آن شهر باستانی حریره و شهر زیرزمینی کاریز است. شهر ۱۲۰ هکتاری حریره، شهری است که یک هزار سال قبل و در دوره سلجوقیان ساخته شده است. این شهر سفید در واقع باقیمانده عمارت‌ها، کوچه‌ها و مساجدی است که همه از تکه صخره‌های مرجانی و مصالح بومی ساخته شده بوده‌اند. برای دیدن تمام این شهر باستانی نیم ساعت بیشتر زمان لازم نیست. در صورتی که هوا خوب باشد از حریره می‌توان پیاده به ورودی شهر زیرزمینی کاریز رسید که در عمق ۱۶متری زمین قرار دارد. کاریز یا همان قنات تاریخی کیش با پایاب یا بازوهایش در تمام سطح زیرین جزیره گسترش یافته.

وسعت این قنات که تاکنون بخش زیادی از آن بازسازی شده، حدود ۱۰هزار متر مربع است و سقف و دیوارهایش پر از سنگواره و مرجان و صدف‌های فسیل شده است. البته نباید محو تماشای مرجان‌های تاریک غار و فسیل‌هایش شد، چون قدم‌های اشتباه ممکن است شما را به راهی فرعی بکشاند که معلوم نیست بعد، از کجای جزیره سر در خواهید آورد. در نزدیکی محوطه باستانی کیش مجموعه درخت سبز قرار دارد که به دلیل زمین آبرفتی آن یکی از بخش‌های سبز جزیره است. درخت کهنسال لور که عمر آن را بین ۵۰۰ تا ۶۰۰سال تخمین می‌زنند، در مرکز این مجموعه تفریحی قرار دارد. در جنوب غربی جزیره آبادی «ننه باغو» و به قول بومیان جزیره «الباغ» قرار دارد که باغی پر از درختان لور و کنار است. در زمستان این آبادی با درختان لور بزرگ و کوچک یکی از دیدنی و خوش آب و هواترین نقاط جزیره است که می‌شود به وسیله شاخه‌های بلند درختان لور آن تاب خورد.

کشتی یونانی

اسیر در میان ماسه‌ها

بدون شک بهترین محل برای تماشای یک غروب زیبا در جزیره کیش منطقه «غروب کیش» در غرب جزیره و در ساحل کشتی یونانی است. این مجموعه تفریحی به دلیل وجود کشتی یونانی کم کم در غرب جزیره شکل گرفت و دارای رستوران، بوفه، آلاچیق و متل هم هست. کشتی یونانی در سال ۱۳۴۵ در ساحل جزیره به گل نشست و یدک کش‌ها هم نتوانستند این کشتی را که قصد بازگشت به سمت یونان را داشت، از ساحل ایران دور کنند. تا بالاخره کشتی در ساحل ماند و تبدیل به یکی از جاذبه‌های جزیره شد. اگر ماشین شخصی ندارید، با کرایه یک تاکسی می‌توانید به همین مجموعه «غروب کیش برسید»، اما بهتر است که تا بعد از غروب تاکسی را نگه داشته و راننده‌اش را برای خوردن یک چای در زیر آلاچیق‌ها مهمان کنید. چون اگر تاکسی شما برگردد، به دلیل فاصله زیاد کشتی یونانی از مرکز شهر به راحتی نمی‌توانید یک وسیله برای بازگشت به شهر پیدا کنید.





شبح تخت جمشید
مردان بالادار، اسب شاخدار و دروازه ملل. اینجا تخت جمشید سفید است، هتل داریوش کیش که می‌شود به یاد پایتخت هخامنشی، چند دقیقه‌ای در زیر ستون های بلند آن گردش کرد / عکس: حامد خورشیدی

احتیاط!
در پاساژهای جزیره همه چیز پیدا می‌شود، «از شیر مرغ تا جان آدمیزاد». خرید کردن در کیش طرفداران زیادی دارد و تمام پاساژها همیشه شلوغ است اما اینجا باید مواظب باشید تا در شلوغی سر تان کلاه نرود

مسیر سواری
در کنار خط ساحلی تمام جزیره می‌شود دوچرخه‌سواری کرد، بدون آنکه نگران تصادف با خودرو یا موتور بود. دوچرخه‌سواری و اسب‌سواری از تفریحات پرطرفدار جزیره کیش است

چه بخریم؟

چانه بزنید

در کیش ۱۱ بازار و مرکز خرید وجود دارد که بدون تعطیلی در تمام روزهای هفته حتی در لحظه تحویل سال هم، باز هستند. اگر صبح به جزیره رسیده‌اید، برای خرید اصلا عجله نکنید. ساعات کار بازارها به غیر از بازار سفین (عرب‌ها) از ۱۰ صبح تا یک بعد از ظهر و عصر هم از ۵ بعد از ظهر تا ۱۱:۳۰ شب است.

بازارهای اصلی جزیره عبارتند از: مروارید، پردیس‌های یک و دو، زیتون، ونوس، پانیز و مرکز تجاری که در مرکز شهر قرار دارند. در روزهایی غیرتعطیل و روزهایی که به بهانه جشنواره جزیره شلوغ نشده است، بهترین زمان خرید از بازارهاست. زیرا به راحتی می‌توان بر سر قیمت با فروشنده‌ها چانه زد. علاوه بر این بازارها، بازار سفین در غرب جزیره که بیشتر فروشندگانش بومیان جزیره هستند، مشتری‌های خاص خود را دارند. این فروشنده‌ها خوش‌انصاف‌ترند و قیمت‌ها در طول سال در این بازار چندان تغییری نمی‌کند.

اگر قصد جزیره گردی دارید و نمی‌خواهید از تاکسی‌های جزیره استفاده کنید، می‌توانید به ۱۶ کلوپ اجاره اتومبیل جزیره مراجعه کنید. برای اجاره خودرو تنها به همراه داشتن چک و گواهینامه رانندگی کافی است. می‌توانید یک خودرو را برای ۲۴ ساعت از ۴۰ هزار تا ۱۳۰ هزار تومان کرایه کنید که این قیمت بستگی به نوع انتخاب شما دارد. حدبیشتر سرعت مجاز در داخل شهر ۵۰ کیلومتر و در جاده‌های بیرون شهر ۸۰ کیلومتر در ساعت است. ضمن اینکه بوق زدن هم در سراسر جزیره ممنوع است.

توصیه به مسافران

مراقب خورشید باشید

اگر در روزهای گرم، سفر به جزیره را انتخاب کرده‌اید، برای پیشگیری از گرمازدگی از لباس‌های آزاد با رنگ روشن و کلاه لبه دار استفاده کنید. غذا و نوشیدنی خنک بخورید و در هوای داغ به حد کافی آب بنوشید. بهترین زمان برای در معرض نور خورشید بودن ساعت ۹ صبح تا ۳ بعداز ظهر است. بیشترین شدت تابش نور آفتاب در وسط روز است و چنانچه در این ساعات در معرض نور مستقیم خورشید قرار بگیرید، ممکن است دچار آفتاب سوختگی شوید. بنابراین بهتر است موقعیت بدن خود را هر ۱۵ دقیقه یک بار تغییر دهید. می توانید از کرم‌های ضد آفتاب دارای مقاومت بالا یا از روغن‌های مخصوص یا روغن زیتون استفاده کنید. توجه کنید که سوغاتی‌های مرجانی نخرید، چرا که عملی ضدمحیط زیست است و تمام چرخه زندگی در جزیره به آن‌ها وابسته است. علاوه بر این ماهیگیری با تور هم در جزیره ممنوع است. ضمن آنکه انداختن زباله، ته سیگار یا آب دهان به روی زمین ممنوع است و جریمه نقدی دارد.

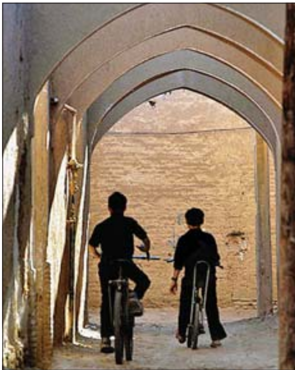
خانه به خانه، کو به کو

راهنمای گشت‌زدن در کوچه‌ها و خانه‌های کاشان

ابوالفضل شاهی و مینا شاهمیری

کاشان کهن‌ترین شهر زنده جهان است و خانه‌های کاشان، قله‌های معماری خانه در ایران هستند و بافت شهری کاشان از با ارزش‌ترین و پیچیده‌ترین نوع معماری بافت در جهان است. هر کدام از خانه‌های کاشان – چه کوچک و چه اعیانی – شخصیت و کیفیت منحصر به فرد خود را دارند. اگرچه بیش از ۹۰ درصد از بناهای بی‌نظیر این شهر از بین رفته‌اند و سالخوردگان از خانه‌هایی که ما امروزه آنها را می‌ستاییم، به عنوان بناهای معمولی در مقایسه با خانه شکری و خانه بزرگ و حمام پنجه شاه و حمام سی قند و بنای تلگرافخانه یاد می‌کنند، با این حال خانه‌های باقیمانده و حفظ شده این شهر، گواه کوچکی بر آن شهر آرمانی‌اند؛ شهری که مخمل و قالی آن شهرت جهانی داشت و ابن‌سینا از صدای بازار مسگران آن می‌نالید؛ شهر هنر (رضا عباسی، صنیع‌الملک و کمال‌الملک) و موسیقی (ابوالحسن خان صبا، بدیعی و نی داوود). از میان صدها کوچه و راه، یک مسیر را انتخاب کنید. از دروازه قدیمی جنوب شهر آغاز کنید و بعد از زیارت سلطان امیر احمد و خانه‌های مشهور کاشان و مدرسه آقابزرگ به بازار بروید و با خرید سوغات کاشان به محله سرپله رفته و با زیارت مقبره محتشم کاشانی روز را به سر کنید.

ایوان شاد و زندان باد >
ایوان و بادگیر عمارت بروجردی ها دو اثر منحصر به فرد معماری ایرانی است. نقش‌های دل‌انگیز و زیبای گچبری ایوان و طراحی بی‌نظیر بادگیرها به شکل گنبدی، جز کاشان در جای دیگری دیده نمی‌شود
عکس: ابوالفضل شاهی



۸ کوچه‌های تودرتو
سازه‌هایی که معماران قدیم کاشان برای مستحکم کردن دیوارها ساخته‌اند، شاهکار مهندسی قدیم ایران است که به آن پیش‌طاق یا پیش‌بند می گویند و دیوار دو طرف کوچه را به فواصل معین با طاق‌هایی به هم متصل می کند. علاوه بر استقامت در برابر لرزه، سایه آن، تابستان‌ها بر کوچه می‌افتد و زمستان‌ها حجم برف کف کوچه را کم می کند
عکس: قادر عاقلی

یادگار ۱۰۰ ساله

قلعه جلالی

شما در جنوب غربی کاشان هستید و از پارکی که روزی خندق قلعه بوده است، قدم زنان می گذرید تا به باروی آن برسید و جلال قلعه جلالی را به چشم خود ببینید. جالب است که شهر هنوز هم همین جا تمام می‌شود و هزار سال است که شهر از طرف جنوب رشدی نداشته است؛ فقط قسمتی از دیوار قدیمی شهر متعلق به دوران سلطان ملکشاه سلجوقی باقی مانده. این برج در طول تاریخ با هجوم اقوام مختلف بارها تخریب و مرمت شده است. در کنار بارو، بنای مخروطی شکل و عجیبی به چشم می‌خورد. این بنا از اجداد یخچال‌های امروزی است و یخ اهالی شهر را در تابستان‌های جانسوز تامین می‌کرده است.

هدیه داماد معمار

خانه بروجردی‌ها

در نزدیکی قلعه جلالی و در کوی سلطان امیر احمد، به خانه‌ای می‌روید که یک قرن و سه دهه پیش، ساخت آن، شرط موافقت با ازدواج عروس خاندان بروجردی بوده؛ شرطی که طبق کتیبه سردر خانه، ۱۵۰ بنا و گچکار و آینه‌کار به مدت ۱۸ سال سرگرم بنا کردنش بودند. «حاج سید جعفر نطنزی» که بعدها به بروجردی معروف شد، از تاجران بزرگ کاشان بود که علاقه و توجه‌اش به بنای این خانه با تمام خصوصیات ممتاز معماری ایرانی، آن را در ردیف بهترین خانه‌های دو قرن اخیر قرار داده است. از در که داخل شوید، حیاطی بزرگ با حوضی طویل روبه‌روی شماست که مشخصه تمام خانه‌های ایرانی است. دورتادور حیاط، ایوان‌ها و اتاق‌های بسیاری است. در شرق، ایوان بلند سقف‌داری که گنبدش با مقرنس کاری و گچبری‌های ظریف تزئین شده، چشمتان را می‌نوازد و تصاویر شاهان قاجاری روی دیوارها نقش بسته و نورگیرها و بادگیرهایش از آثار برجسته است.

هزارتوی معماری

خانه طباطبایی

از خانه بروجردی به سمت گلدسته فیروزه‌ای و گنبد ارگ سلطان امیر احمد – یکی از نوادگان امام جواد – می‌روید و بعد از گذر از صحن زیارتگاه، داخل کوچه‌ای بن بست می‌شوید که به خانه طباطبایی منتهی می‌شود. معمار معروف کاشان، استاد «علی مریم»، ۱۴۰ سال پیش، ده سال از عمر خود را برای ساخت این بنای منحصر به‌فرد برای حاج سید جعفر طباطبایی – تاجر بزرگ فرش – گذاشت. این خانه، شاهکار گچبری است و سرداب‌ها و چهار حیاط متنوعش حتما شما را متحیر خواهد کرد. شیشه‌های رنگی ارسی‌هایش، رقص نور را به زیبایی وارد شاه نشین تابستانی‌اش می کند و پیچ‌وخم راهروهای تو در توی اندرونی و بیرونی، نگاه مستقیم شما را می‌شکند.

زیباترین خانه ایرانی

خانه عباسیان

از خانه طباطبایی با چشمی پر از نور و گل‌های گچی بیرون می‌آیید و بعد از خوردن نوشابه‌ای در بقالی سر کوچه، به سمت یکی از برترین آثار معماری ایرانی می‌روید. خانه عباسیان با معماری پیچیده و غریبش نامزد دریافت جایزه زیباترین خانه ایرانی – اسلامی است. معماری این خانه تاریخی مانند بسیاری از خانه‌های تاریخی به سبک «گودال باغچه» است؛ یعنی اینکه بنا پایین‌تر از سطح کوچه قرار دارد تا دسترسی به آب قنات که در حوضخانه زیبایش می‌چرخد، آسان باشد. از خانه عباسیان در می‌آیید و به حمام سلطان امیراحمد نه برای حمام کردن بلکه برای دیدن زیبایی‌ها و سلامت روان، سرازیر می‌شوید.

از زندیه تا امروز

خانه عامری

بعد از حمام و از کوی کنار حمام به سمت خیابان علوی می‌روید. نماسازی و ورودی زیبا خبر از خانه قدیمی دیگری می‌دهد؛ خانه عامری بزرگ‌ترین و زیباترین خانه ایران است. یکی از حیاط‌های خانه حدود ۳۰ سال پیش در خیابان‌کشی از بین رفته بود که توسط استاد حلی در سال ۱۳۷۰ از نو احیا شد و این بار خیابان، کمر خود را جلوی معماری باشکوه این خانه خم کرد. این خانه به ابراهیم خلیل‌خان عامری – حاکم ناحیه کاشان – تعلق داشته و زیبایی ایوان‌ها و حوضخانه‌ها و حمام اختصاصی‌اش قابل وصف نیست. هفت حیاط بزرگ و باغچه‌های سرسبز آن، شکوه یکی از قدیمی‌ترین خانه‌های کاشان را به نمایش می گذارد که از دوره زندیه پابرجاست.

کارگاه شَعربافی

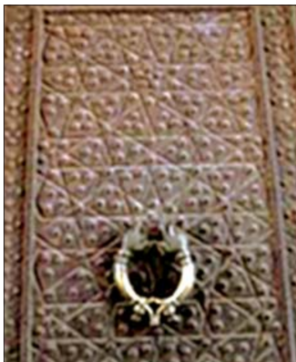
کارخانه محتشمیان

از خانه عامری بیرون می‌آیید و به سمت کوچه کوشک صفی می‌چرخید. بعد از گذر از کنار خانه‌های زیبای تاریخی، در محله کوشک صفی به سمت کارخانه شعربافی محتشمیان می‌روید. هنوز هفت کارخانه شعربافی سنتی در کاشان وجود دارد که در هر کدام از آنها دو یا سه پیر مرد مشغول بافت پارچه‌های ابریشمی هستند. صنعت ابریشم بافی از دوره سلجوقی در کاشان رواج داشته و به استناد کتب تاریخی، در دوره صفوی، ۴۰۰ کارگاه مخمل‌بافی در کاشان بوده است. بعد از گذر از محله کوشک صفی، از کنار بزرگ‌ترین آب انبار کاشان رد می‌شوید؛ آب‌انبار عبدالرزاق‌خان – حاکم کاشان – که حمام خان در بازار هم به دستور او حدود ۲۷۰ سال پیش بنا شده است.



یک سبد سوغات کاشی
به بازار کاشان که بروید، دست خالی باز نمی‌گردید... خوراکی‌هایی چون کلوچه و باقلوا و پشمک تا گلاب و حلوا ارده و شیره که همه دهانتان را آب می‌اندازند و سبدتان را پر می‌کنند
عکس: همایون امیریگانه





مدرسه مطبق
مدرسه و مسجد آقا بزرگ، از کهن‌ترین بناهای چند طبقه ایرانی است و پدربزرگ آپارتمان‌ها و برج‌های امروزی (چپ).
در چوبی دولنگه میخکوب بزرگ ورودی، شاهکاری است که صاحب حلقه طلایی آن سال‌هاست که دستگیر مردمان است (بالا)
عکس: امیر حسامی‌نژاد

نقلی‌ترین خانه

خانه حاجی‌نقلی

در کنار بزرگ‌ترین آب انبار ثبت شده کاشان، به نقلی‌ترین خانه تاریخی کاشان می‌رسید که به «حاجی نقلی» تعلق داشته و توسط زوجی با سلیقه و خوش‌فکر پس از مرمت به اقامتگاه مسافران تبدیل شده است. این خانه نقلی برای اقامت کاملا سنتی و خوردن غذای بومی، تنها جای کاشان است. غذاهای محلی کاشان مانند گوشت و لوبیا پلو شوید، قیمه ریزه، کشک بادمجان، کله‌جوش و خاگینه و آبدوغ خیار در ظرف‌های سفالی همراه با شربت‌های بیدمشک و کاسنی، در این خانه منتظر تشنگان و گرسنگان سنت است. در این خانه، لباس با الیاف طبیعی، پارچه شعر بافی و گیوه را هم می‌توانید از اکبر آقا رضوانیان بخرید.

مسجدآقابزرگ نراقی‌ها

مدرسه و مسجدآقابزرگ نراقی

از خانه نقلی که در آمدید، گنبد بی‌نظیر آقا بزرگ جلوی چشمتان است. از کوچه باریک پشت مسجد به سمت در ورودی می‌روید که از همان ابتدای ورودتان، شکوه و هیبتش را به رخ می‌کشد. تمام در وروی مسجد میخکوب است و به تعداد آیات قرآن در آن میخ وجود دارد. وقتی محمدشاه در راه سفر به اصفهان وارد کاشان شد، با ملا محمد نراقی معروف به «آقا بزرگ» - مجتهد بزرگ شهر - دیدار و به حاکم شهر دستور ساخت مسجد و مدرسه‌ای را داد که محل درس و بحث آقا باشد. این مسجد که تنها مسجد پنج طبقه جهان است، گنبد و بارگاه باشکوهی دارد که فنون معماری آن کار استاد شعبانعلی پشت مشهدی است. صحن وسیع و باغچه‌بندی و حجره‌های آن از بهترین فضاهای مدرسه‌ای زمان است. در یکی از حجره‌های مسجد مقبره خاندان معتبر و فرهنگی نراقی است.

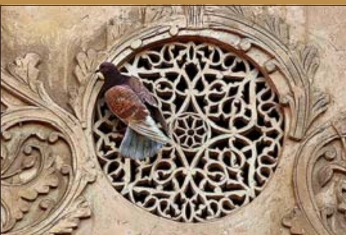
تنها هتل سنتی

خانه احسان

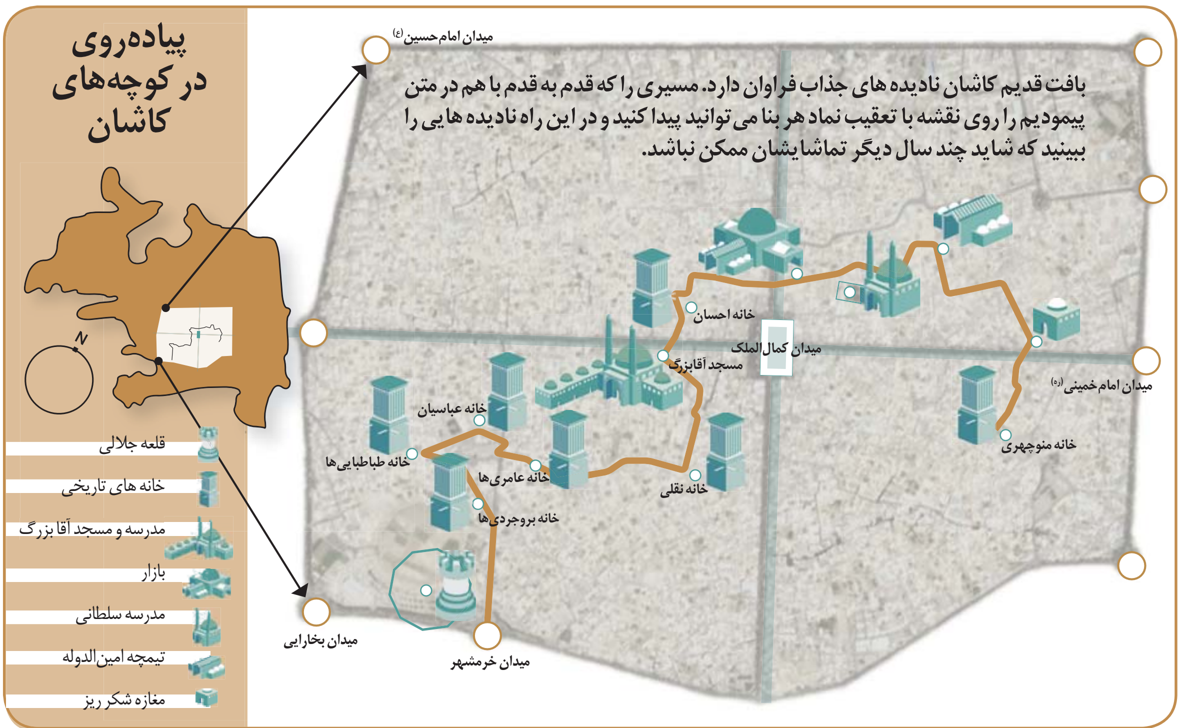
از این مجسمه آجری عظیم بیرون می‌زنید و به سمت خیابان فاضل نراقی راه می‌افتید و بی‌توجه به هیاهوی خیابان، مستقیم به آن سوی خیابان رفته و دوباره به داخل سنت فرو می‌روید. فقط به اندازه عرض یک خیابان از زیبایی و آرامش جدا افتادید ولی باز مادربزرگ ایرانی‌تان شما را به آغوش می‌کشد. از یک ساباط(کوچه سقف‌دار) زیبا می‌گذرید تا به خانه تاریخی احسان می‌رسید.

اینجا تنها هتل سنتی کاشان است با پرسنلی مهربان و خودمانی. برای خودتان می‌توانید چای بریزید و استراحتی هم در کنار درختان انار و حوض زیبایش بکنید. اینجا موزه دائمی آثار منوچهر شیبانی برای هنردوستان دایر است. اگر قصد ماندن دارید همین‌جا بار سفر را زمین بگذارید. با یک شب اقامت در این خانه تجربه‌ای متفاوت و خاطره‌ای به یاد ماندنی از کاشان نصیبتان می‌شود.





نقش بر گچ
گاهی پرنده‌ای روی گچ بری‌ها می‌نشیند و گاه گچبری خود پرنده می‌شود. بی‌گمان صنعتگران قدیم کاشانی از طبیعت دیارشان الهام‌ها گرفته‌اند
عکس: ابوالفضل شاهی(راست)، قادر عاقلی (چپ)



اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی

بازار خوشبو

بازار کاشان

دیگر پس از چای و گپی با آقای ساطع - مدیر خانه احسان - کمی طعم کاشان را گرفته‌اید. بیرون آمده و به چپ بپیچید تا به راسته بازار برسید؛ بازاری که به گواه سیاحان یکی از با شکوه‌ترین بازارهای زمان خود بوده است و روی بازار دیگری بنا شده است که در زلزله ۱۱۹۲ قمری تخریب شده. خود این بازار هم قسمتی از بازار قدیمی است که از حوالی میدان کمال‌الملک آغاز می‌شود و تا دروازه دولت ادامه دارد. بازار موزه‌ای از زیبایی‌های معماری - شامل بازارچه، گذر، مساجد، کاروانسراها و تیمچه‌های متعدد - است؛ مانند مسجد و مدرسه سلطانی کاشان و تیمچه امین‌الدوله که از شگفتی‌های جهان است و بدون زیارت آن انگار دست خالی باز گشته‌اید. بازار با انواع صنایع دستی، مانند قالی و ظروف مسی و خوردنی‌های خوشبو و خوشمزه مانند گلاب، عرقیجات، کلوچه سنتی و پشمک در انتظار خالی کردن جیب و پر کردن کوله و کیف شماست.

شهدشیرین کاشی

حلوا و ارده‌شیره

احتمالا دیگر نه پولی و نه توانی برای ادامه بازار دارید. پیشنهاد ما این است که بعد از دیدن حمام خان به سمت بازارچه صباغ بروید و از بازار بیرون بیایید. بعد از گذر از کنار آب انبار دایر صباغ و آب انبار متروک حکیم هارون به خیابان محتشم می‌رسید. کاشان شهر آب انبارهاست. حدود ۱۵۰ آب انبار قدیمی در کاشان باقی مانده که چند تایی از آنها مانند آب انبار صباغ هنوز به آبرسانی مشغولند. خیابان محتشم را ادامه دهید تا به حلوا و بستنی سنتی شکرریز برسید. اگر هنوز در جیبتان کمی پول دارید؛ حلوا و ارده شیره کاشان بهترین سوغاتی‌ای است که می‌توانید به شهرتان ببرید.

احیای واقعی

خانه تاریخی منوچهری

بعد از خرید حلوا و ارده و در حال خوردن بستنی پر از خامه شکرریز به سمت کوچه روبه‌رویتان بروید و بعد از گذر از کوچه مسقفی که به آن ساباط صاحب می گویند و کوچه رنگرزها، سراغ خانه منوچهری را بگیرید و از در پشتی آن وارد عمارت شوید. این خانه از معدود خانه‌های آب‌انباردار است. خوشبختانه احیای آن مانند خانه‌های عباسیان و طباطبایی فقط در معماری باقی نمانده و کارگاه‌های سنتی زری‌بافی، مخمل‌بافی، زرگری، گالری، رستوران و سوئیت هم دارد. صدها خانه در حال نابودی کاشان، با مرمت می‌تواند به عنوان مهمانسرا احیا شود. از در اصلی خانه بیرون بیایید و به سمت گذر میرنشانه و کوچه محتشم و بعد به زیارت محتشم کاشانی و منار کج زین‌الدین بروید. می‌توانید از قبل در پای منار با دوستان خود برای باز گشت قرار بگذارید. منار ۸۰۰ ساله با اینکه نیمی از آن ریخته هنوز بلندترین بنای کاشان است.

بالابلند یخ زده

آبشار یخی سنگان؛ یکی از پدیده‌های زمستانی استان تهران

طاهره رحیمی

اگر اهل پیاده‌روی و کوهپیمایی‌های سبک هستید و مشتاق تماشای یک پدیده زمستانی آبشار بلند سنگان یکی از بهترین گزینه‌هاست. ضمن اینکه راه رسیدن به آبشار نیز چشم‌انداز زیبایی دارد؛ روستای سنگان، امامزاده، باغ و رودخانه. برای رسیدن به آبشار یخی سنگان که در شمال غربی استان تهران قرار دارد، باید راه را از جاده کن –سولقان شروع کرد. ۱۰ کیلومتر مانده به امامزاده داوود، تابلویی راه رسیدن به روستای سنگان را به شما نشان می‌دهد. تا روستای سنگان تمام مسیر آسفالت است اما بعد از رسیدن به روســتا باید بقیه راه را پیاده طی کرد. در مسیر پیاده‌روی از زیر ســر در امامزاده باید گذشت، مسیر مشخص و پاکوب است؛ به خصوص که در روزهای تعطیل هم راه نسبتا شلوغ می‌شود و می‌توان پشت سر کوهنوردها به راه افتاد. از روستا تا آبشار باید حدود دو ساعت پیاده‌روی کرد تا بعد از یک دره کوچک و رودخانه به آبشار رسید. در ماه‌های آخر پاییز و زمستان آبشار و بخش‌هایی از رودخانه یخ می‌زند و یکی از زیباترین آبشارهای یخی ایران پیش روی شما خواهد بود. توصیه ما این است که در زمستان حتما به همراه کوهنوردان حرفه‌ای به آبشار بروید. علاوه بر این در این فصل زمین بسیار لیز و لغزنده است و باید کفش مناسب به پا داشته باشید و به هیچ‌وجه در نزدیکی آبشار نایستید؛ زیرا خطر شکستن و سقوط قندیل‌های بزرگ و تیز یخ وجود دارد. در ادامه می‌توان راه را به سمت قله «پهنه حصار» کج کرد. از راه سنگی و باریک کنار آبشار برای رسیدن به این قله حدود ۳ ساعت زمان لازم است.



آبشاری که همین نزدیک است
اینکه نزدیک تهران چنین آبشار بلندی از یخ وجود دارد، به خودی خود جالب است. این آبشار یخی بلند یکی از مفرح‌ترین مکان‌های تفریحی است و خیلی‌ها در اواخر پاییز به آنجا می‌روند. مسیر رفتن به آن هم زیاد سخت نیست و یک کوهپیمایی سبک به حساب می‌آید
عکس: افشین یوسفی



سرسره خطرناک
سر خوردن و آویزان شدن روی این یخ بلند برای خودش کیفی دارد. البته همه از پس این کار برنمی‌آیند و حتما باید یخنوردی بلد باشید. هرچند تماشای یخنوردی حرفه‌ای‌ها هم خالی از لطف نیست.
عکس: افشین یوسفی



آرامش در آب

آبگرم محلات؛ از معروف ترین آبگرم‌های ایران در استان مرکزی

آبگرم محلات در ارتفاعات شمال‌شرقی محلات و در فاصله ۱۵ کیلومتری این شهرستان قرار دارد. این آبگرم برای درمان بیماری‌های مفصلی و ماهیچه‌ای، درد کمر، التهاب مفصلی شبه روماتیسمی و بیماری‌های گوارشی موثر است.

راه دسترسی: تهران، اتوبان قم، دلیجان، شهرستان محلات، مجتمع آب‌درمانی محلات

امکانات: هتل، ویلا، اتاق در خانه‌های محلی، استخر جداگانه برای خانم و آقا، حمام‌های خصوصی با وان و دوش.

محل‌های دیدنی: سرچشمه آبگرم، باغ گل محلات، مرکز پرورش کاکتوس (در فاصله ۲۰ کیلومتری از محل آبگرم).

اقامت: اتاق دو تخته همراه با صبحانه ۵۴ هزار تومان. اجاره اتاق در خانه افراد محلی: ۲۰هزار تومان به بالا.



گنجینه‌ای از نقش و رنگ

موزه فرش تهران؛ شاهکارهای قالیبافی ایران

موزه فرش حدود ۲هزار فرش و قالی و گلیم را از قرن نهم هجری تا امروز در خود جای داده است. حدود ۱۳۵ تخته از زیباترین و نفیس‌ترین فرش‌ها و قالی‌ها در این موزه نگهداری می‌شوند. از معروف‌ترین فرش‌های این موزه، فرش «میرزا کوچک خان» با تفنگی در دست و همین طور فرش‌هایی است که از روی تصاویر شاهنامه بایسنقری بافته شده‌اند.

مکان موزه: تهران، ضلع شمالی پارک لاله، تقاطع خیابان‌های فاطمی و کارگر.

ساعات بازدید: همه روزهای هفته به غیر از دوشنبه‌ها از ساعت نه صبح تا ۱۶:۳۰ بعدازظهر.

قیمت بلیت: ۵۰۰ تومان. نیم‌بها برای دانشجویان و دانش‌آموزان. بازنشسته‌ها با ارائه کارت منزلت به صورت رایگان.



غارپیمایی در کوه خورشید

غار کتل خور؛ طولانی‌ترین غار ایران

غار کتل خور (کوه خورشید) در ۱۵۵ کیلومتری جنوب استان زنجان و در فاصله ۵ کیلومتری روستای گرماب است. این غار با ۱۳ کیلومتر طول، طولانی‌ترین غار ایران است و به دلیل لایه‌های مختلف، درون آن اشکال عجیبی به خود گرفته است.

مسیر دسترسی: آزادراه قزوین ـ زنجان، خروجی سلطانیه، شهرستان قیدار، روستای گرماب.

امکانات: مجتمع تفریحی کتل خور شامل، سوئیت، رستوران، بوفه، آلاچیق، سرویس بهداشتی و پارکینگ.

تجهیزات لازم: لباس گرم، کفش کوهنوردی، دستکش و چراغ‌قوه.

اقامت: سوئیت دو تخته: ۱۵ هزار تومان، سوئیت چهار تخته: ۲۰هزار تومان.

روستای جهانی

روستای شگفت‌انگیز ایران

یکی از چهار روستای ثبت شده ایران و یکی از دیدنی‌ترین روستاهای جهان از نظر یونسکو است. این روستای منحصر به‌فرد و تاریخی، برخلاف بیشتر مناطق روستایی ایران توانسته یکپارچگی خود را در زمینه معماری حفظ کند و بافت پلکانی خانه‌های سرخ‌رنگش را از دست ندهد و علاوه بر این، مردم‌اش هنوز آداب و رسوم، گویش و پوشش خود را حفظ کرده‌اند.

مسیر دسترسی: اتوبان تهران – کاشان، جاده نطنز – کاشان، روستای ابیانه.

مکان‌های دیدنی: آتشکده هرپک، مسجد پرزله، مسجد حاجتگاه، امامزاده ابیانه، خانقاه و زیارتگاه هینزا.

اقامت: دو تخته: ۶۰هزار و ۵۰۰تومان، چهارتخته: ۹۰هزار و ۳۰۰تومان. ده درصد تخفیف در چهار روز وسط هفته.



درگذشت عالم و هنرمند بزرگ
آیت‌الله سیدمرتضی نجومی

از نسل عالمان ایرانی

سنت علمی ایران در مدارس قدیم بر آن بود که طلاب به علوم مختلف احاطه یابند و در کنار معقول و منقول، فقه و اصول، منطق و فلسفه و کلام، هیئت و ریاضیات و هنر نیز بیاموزند. اما با تغییر نظام آموزشی و تأسیس دانشگاه‌ها به شیوه فرنگی در روزگار ما دیگر عالمان ذوالفنون انگشت شمارند؛ آنان که به سیاق مدارس علمیه قدیم تحصیل کرده‌اند و هم در علم دین استادند و هم در علوم دقیقه و صنایع مستظرفه.

در ماهی که گذشت یکی از این بزرگان رحلت کرد؛ عالم و هنرمند بزرگ کرمانشاه آیت‌الله سیدمرتضی نجومی. به قول خود ایشان «در خاندان ما هنرهای زیبا جایگاه ویژه‌ای دارد و هنرمند خوشنویس، نقاش و صحاف زیاد داشته‌ایم. مرحوم جدم آقای میرزا اسماعیل... از خوشنویسان... خوبی بودند که انواع خطوط را بسیار استادانه می‌نوشتند و آثار بسیار ارزشمندی در این زمینه دارند که همراه برادرش - آقامیرزارضای منجم باشی - از شاگردان میرزا محمدعلی خوشنویس کرمانشاهی بوده‌اند»(از زندگینامه آیت‌الله سیدمرتضی نجومی). او از خاندانی بود که همگی نه‌تنها در علم دین استاد بودند بلکه افزون بر خوشنویسی، احاطه و تبحرشان در علم نجوم و هیأت، اجدادشان را ملقب به نجومی و منجم کرده بود.

ایشان که نخستین اجازه اجتهاد خود را از دستان حضرت آیت‌الله العظمی آقا میرزا محمد باقر زنجانی دریافت کرده بودند، خوشنویسی را نزد خطاطان بزرگی همچون‌هاشم بغدادی و احمد نجفی چنان آموختند که به عنوان یکی از چهره‌های ماندگار هنر خوشنویسی ایرانی برگزیده شدند. ایشان علاوه بر مقام استادی در انواع خطوط اسلامی در تذهیب، تشعیر، تجلید و گل و مرغ آثار جاودانه‌ای پدید آورده‌اند که بخشی از آنها در قالب کتاب‌هایی به‌چاپ رسیده‌اند.

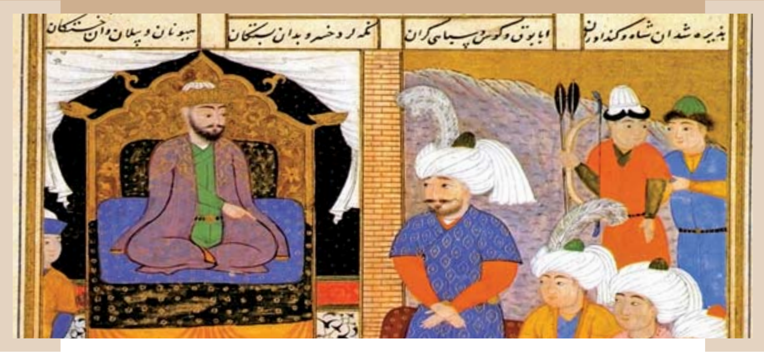
علاقه کرمانشاهیان به ایشان چنان گرم بود که حتی سرما و بارندگی، تاثیری در مراسم تشییع پیکر مطهر ایشان نداشت و باشکوه تمام به انجام رسید.



تهیه شجره‌نامه برای امامزاده‌های ثبت شده در ایران

شناسنامه‌ای برای امامزاده‌ها

خبر این است: نسب‌نامه و شجره‌نامه تمامی امامزاده‌هایی که بنای مرقد و مقبره آنان در فهرست ملی به ثبت رسیده، تهیه شده‌است. با اینکه مردم ایران علاقه و اعتقاد زیادی به امامزاده‌ها دارند، اما تاکنون هیچ مرجع و منبعی وجود نداشته تا به‌طور کامل نسب‌نامه آنها را در اختیار مردم قرار دهد. اهمیت این خبر وقتی به خوبی معلوم می‌شود که بدانیم در بین تمامی کشورهای اسلامی، بیشترین مرقد و مقبره امامزاده‌ها در ایران وجود دارد. دلیل این امر هم کاملا واضح است؛ علاقه و ایمان ایرانی‌های شیعه به دوازده امام(ع)، این کشور را به مکانی امن برای خاندان آنها تبدیل کرد تا بتوانند پیروان راستین شیعه را افزایش دهند. تعدد امامزاده‌ها در ایران باعث شده فهرست کامل و جامعی از شجره‌نامه آنها در همه این سال‌ها تهیه نشود. حالا سازمان میراث فرهنگی متولی این امر شده تا امامزاده‌های ایران شناسنامه‌دار شوند. روابط عمومی این سازمان می‌گوید این شجره‌نامه‌ها به همراه موقعیت فنی بنا و ۵هزار قطعه عکس و تصویر، به طور مفصل در ۳۰ جلد تدوین شده و قرار است شرح شجره‌نامه به‌طور خلاصه در ۲۵ جلد برای استفاده گردشگران مذهبی به تفکیک استان‌ها چاپ و منتشر شود. همچنین قرار بر این است که خلاصه شجره‌نامه به صورت تابلو در بنای امامزاده‌های یاد شده، نصب شود.



کشف بنایی کهن در طوس منسوب به سپهسالار خراسان

سرای حامی سخن؟

باستان‌شناسان استان خراسان مطالعه درباره بنایی کهن را در یکی از روستاهای دورافتاده به درخواست روستاییان آغاز کردند و به این ترتیب، بنایی در روستایی در ۶۰ کیلومتری شمال شرق طوس و در شهر تاریخی تابران، با تزئینات و کتیبه‌ای به خط کوفی کشف شد. مطالعات اولیه آغاز شده و ادامه دارد و قرار است تعیین و اعلام تاریخ دقیق بنا و کتیبه کوفی و ویژگی‌های خطی آن پس از قرائت کتیبه انجام شود. این کتیبه ارزشمند در ضلع مقابل ورودی بنا قرار گرفته است. اهالی روستا معتقدند که این بنا متعلق به حاکم قدیم طوس در عصر سامانیان، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی - سپهسالار نامدار خراسان و بانی شاهنامه منثور، مشهور به شاهنامه ابومنصوری - است که با دلبستگی به داستان‌های تاریخی و روایت‌های کهن ایرانی، از پشتیبانان فرهنگ کهن ایرانی و تدوین شاهنامه بوده است. به این ترتیب شاید لازم باشد تا افزون بر تحقیقات باستان‌شناسی، باورها، داستان‌ها و ادبیات شفاهی مردم این روستا هم بررسی شود. بسیاری از رسانه‌ها این خبر را با عنوان کشف قدیمی‌ترین بنای دوره اسلامی در خراسان منعکس کردند که پیش از به پایان رسیدن پژوهش‌های باستان‌شناسی این ادعا قابل اثبات نیست.



پس از ۳۰ سال، دو یوزپلنگ زنده در راور کرمان دیده شدند

یوزها زنده‌اند

اواخر آبان‌ماه امسال محیط‌بانان منطقه راور کرمان در حال گشت‌زنی بودند که نزدیک آبشخوری در منطقه دربند، دو قلاده یوزپلنگ زنده دیدند. این دیدار زیاد طول نکشید چراکه یوزها سریعا متوجه حضور محیط‌بانان شده و به‌سرعت از محل رفتند. محیط‌بانان منطقه بلافاصله از رد پای این یوزها قالب‌گیری کردند تا موضوع در دستور کار کارشناسان پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی قرار گیرد. موضوع تایید شد؛ پس از ۳۰ سال غیبت یوزها در کرمان، حالا دوباره مناطق این استان زیستگاه یوزپلنگ آسیایی شده‌است. دیده شدن این دو یوزپلنگ زنده در منطقه راور، دوستداران حیات‌وحش را امیدوار کرد، چراکه به گزارش ایسنا، پیش از این لاشه سه یوز که دو مورد آنها در اثر مسمومیت با نوعی سم تلف شده بودند و یکی دیگر هم در اثر برخورد با خودروهای عبوری از بین رفته بود، کشف شده بود. حالا فقط باید امیدوار بود که منطقه راور کرمان با وسعتی نزدیک به یک میلیون و ۳۰۰هزار هکتار برای ملحق شدن به شبکه مناطق حفاظت شده کشور پیشنهاد شود تا نظارت و حفاظت دقیق‌تری از حیات وحش این منطقه صورت گیرد.

آب زاینده رود
پس از ماه‌ها غیبت بازگشت

زنده باد زنده‌رود

لیلا مختاری

زاینده رود شهری ترین رود ایران است. با آن که درصد کمی از طول چند صد کیلومتری این رودخانه نصیب شهر اصفهان می‌شود، اما نقش تمدن ساز این رود و تاثیر تاریخی و فرهنگی آن بر اصفهان بیش از اهمیت کشاورزی آن است. اصفهان در کنار زاینده رود ساخته شده و تنها یک وجه تاثیر تاریخی‌اش پل‌های آن است. در این چند قرن بسیاری از آثار و ابنیه تاریخی به حیات فیزیکی خود ادامه داده اند اما دیگر کاربرد قدیمی خود را نداشته اند اما پل‌ها هنوز محل رفت و آمد و توقف و تامل اند و حیات آنها وابسته به آبی است که از بستر زنده رود می گذرد. فارغ از اهمیت تاریخی، این رود در روح جمعی مردم اصفهان جای گرفته و غیاب رود به معنای کم شدن چیزی از روح مردم این شهر و حتی افسردگی آنان است. نیاز آنان نسبت به این رود ورای نیازهای اولیه و یک نیاز فرهنگی است هرچند نیازاولیه شهرها و استان‌های همسایه اصفهان است و به همین دلیل در این چند سال آب زاینده رود برای تامین آب آشامیدنی آنها تقلیل یافته است. هرچند مسوولان عموما خشکسالی را دلیل کمی آب زنده رود دانسته‌اند اما از آن طرف، کارشناسان بی‌طرف غالبا بر این نکته صحه گذاشته اند. چند هفته پیش آب زنده رود به شهر اصفهان بازگشت و اصفهانی‌ها به تماشای آب رفتند و انگار که پس از مدت ها فراق به وصل یاری یا نگاری رسیده اند، شادی ها کردند. هر چند خبر می‌رسد که این وصل دوامی نخواهد داشت و به زودی آب بسته خواهد شد اما شاید شعف مردم اصفهان از دیدار آب بهانه‌ای باشد تا مسوولان نگاه دوباره ای به این رود کنند و بدانند که زنده‌رود فقط منبع سیال آب نیست؛ زنده رود تاریخی‌ترین رود ایران است. زنده‌رود زنده‌ترین رود ایران است که عمارت‌ها و امارت‌های زیادی به خود دیده است. زنده رود جان جاری شهر تاریخی اصفهان است.



ایران در دی‌ماه امسال چشم به راه کتیبه کورش است

و باز انگلیسی‌ها

چند سالی است که سازمان میراث فرهنگی و موزه بریتانیا همکاری‌های مثبت و متقابلی را در زمینه برگزاری نمایشگاه‌های میراث فرهنگی ایران در انگلستان برقرار کرده‌اند. نمایشگاه‌های «پادشاهی از یاد رفته» و «شاه عباس و ایرانی دوباره» دستاوردهای درخشان این همکاری بودند. اما قرار بود که موزه بریتانیا متقابلا آرزوی دیرینه ایرانیان را برای تماشای استوانه کورش بزرگ بر آورده کند و این لوح گلی که ۲۵ قرن پیش از قول کورش و به فرمان او به هنگام فتح بابل به خط و زبان بابلی نوشته شده بود در موزه ملی ایران به نمایش درآید. محتوای این لوح که برگی زرین از پیشینه سیاست مدارا و مدیریت ایرانی در سطح بین المللی است به زبان بابلی که یکی از زبان‌های دیوانی دربار هخامنشیان بوده نوشته شده است. گرچه فراهم کردن تمهیدات انتقال استوانه از انگلستان به ایران که نیاز به برنامه زمانی دقیق و بیمه نامه‌ها و ضمانت‌های گوناگون و حمل و نقل امن و استاندارد دارد وقت گیر است، اما قرار بود که شهریور امسال کار به انجام برسد که انگلیسی‌ها کار را به هزار و یک بهانه عقب انداختند و زمان دقیقی برای انجام آن اعلام نکردند. آنها همواره نگران بوده‌اند که ایرانیان با دستیابی به این اثر دیگر آن را به انگلستان بازنگردانند. بالاخره چندی پیش رئیس موزه بریتانیا برخلاف تعهدات متقابل، اعلام کرد که به دلیل حوادث سیاسی پس از انتخابات در ایران، قادر به ارسال استوانه به ایران نیست و این اثر را در فرصتی دیگر در ایران به نمایش خواهند گذاشت. سازمان میراث فرهنگی طی نامه‌ای اعتراض خود را اعلام کرد و یادآور شد که این اقدام موزه بریتانیا خلاف تفاهم‌نامه موزه ملی ایران و موزه بریتانیا است. با پیگیری‌های سازمان میراث فرهنگی و تذکر این سازمان بدین مضمون که اگر کارشکنی‌های انگلستان ادامه یابد، سازمان میراث فرهنگی همه روابط و همکاری‌های علمی و فرهنگی خود را با انگلستان قطع خواهد کرد، قرار است که چشم ایرانیان از اواخر دی ماه به دیدار دوست دیرینه روشن شود. ما که چشم به راهیم.



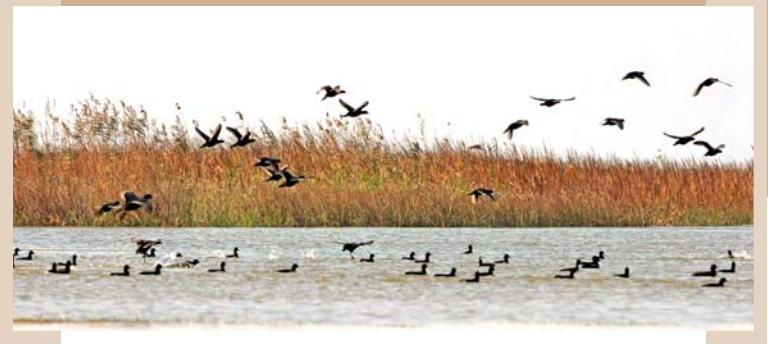
حسین صبحدل یکی از مؤذن‌هایی بود که اذان را در دستگاه ایرانی می‌خوانند

غروب صبحدل

فقط کافی است از خواندن اذان در دستگاه موسیقی ایرانی گفته شود تا بی‌اختیار ذهن مخاطب به نام رحیم موذن‌زاده اردبیلی برسد. درست است که اذان این موذن، زیبا و درست خوانده شده اما او تنها موذن اذان در دستگاه ایرانی نیست. شاید اگر صدا و سیما در این سال‌ها اذان حسین صبحدل را هم مانند اذان موذن‌زاده پخش می‌کرد، این معروفیت از آن هر دوی آنها می‌شد.

«اذان استاد صبحدل یک اذان ایرانی است که از لحاظ بافت ملودی و فراز و فرودهای موسیقایی آن بسیار کار شده و دارای بار و الهامات درونی است، چون استاد در هر دو بخش دارای تجربه و تخصص بود»؛ این جمله را عبدالحسین مختاباد – خواننده موسیقی کلاسیک ایرانی – درباره حسین صبحدل می‌گوید؛ همان موذنی که به گواه بسیاری از متخصصان یکی از ماندگارترین اذان‌ها به نام او ثبت شده‌است؛ اذانی که سه دهه پیش در آواز بیات ترک خوانده شد و استاد مطهری را چنان شیفته خود کرد تا وصیت کند: «هر وقت جنازه من را از زمین برمی‌دارید، اذان صبحدل را پخش کنید».

حسین صبحدل، روز ۱۳ آبان‌ماه امسال در سن ۷۸ سالگی درگذشت. در کارنامه کاری او جدا از اذان زیبا و ماندگارش که جزو میراث معنوی کشور ماست، ضبط ربنای استاد شجریان هم به یادگار مانده است.



مهاجرت پرندگان به تالاب‌های خوزستان آغاز شد

مهاجران در جنوب نشستند

پاییز، فصل ورود پرندگان مهاجر به ایران است. هر ساله در این فصل تالاب‌های جنوب کشور پر می‌شود از انواع پرنده که برای فرار از سرما به این مناطق گرم آمده‌اند. اوایل آذرماه امسال هم این مهمانان همیشگی به تالاب‌های تالاب شادگان، میان گران ایذه، هورالعظیم و آبگیرهای فصلی و دائمی خوزستان وارد شدند. معاون محیط طبیعی اداره کل محیط زیست خوزستان درباره انواع این پرندگان به خبرگزاری ایسنا گفت که هر ساله سه دسته پرنده مهاجر که به پرندگان زمستان گذران، بومی و جوجه‌آور معروف‌اند، به تالاب‌های خوزستان می‌آیند که امسال هم هر سه دسته آنها وارد منطقه شده‌اند. جالب است که هر کدام از این پرندگان از یک گوشه دنیا وارد ایران می‌شوند؛ پرنده‌های زمستان گذران از کشورهای آسیای میانه، روسیه و سیبری، پرندگان جوجه‌آور از پاکستان و شبه قاره هند. البته پرنده‌های بومی خوزستان هم مثل طاوسک و دراج که زیستگاه اصلی‌شان در خوزستان است، با آغاز پاییز به تالاب‌های استان مهاجرت می‌کنند. در این میان بیشترین درصد حضور پرندگان مهاجر در خوزستان از آن پرندگان زمستان گذران است که ۴۸ درصد کل پرندگان تالاب‌ها را شامل می‌شوند.



باز بی‌مبالاتی بازاریان بخشی از بازار تبریز را به آتش کشید

آتش در آستانه ثبت

بازارهای مناطق سردسیر ایران همچون بازار تبریز – به دلیل بارندگی و سرمای سخت زمستان‌ها – در میان بازاهای تاریخی ایران بیشترین فضای مسقف را دارند. بخشی از بازار تبریز که یکی از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین بازارهای قدیم ایران است، در ماهی که گذشت در آتش‌سوزی از میان رفت. این حادثه در آستانه ثبت جهانی این اثر رخ داد و دوستداران میراث ایران را نگران کرد. اما رئیس سازمان میراث فرهنگی و استان آذربایجان شرقی در گفت‌وگو با خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفت: «آسیب‌های وارد شده به بخش‌های آتش گرفته در بازار تبریز به گونه‌ای نبوده‌اند که بر ثبت این بازار در فهرست میراث جهانی تاثیر بگذارند». وی ادامه داده که از ۱۵۶ عنصر تاریخی موثر در ثبت جهانی بازار، تنها یک‌ونیم عنصر یعنی زیر نیم‌درصد عناصر فرهنگی بازار تبریز در آتش‌سوزی آسیب دیده‌اند. وی خدا را شکر کرده که آسیب جدی‌ای به بازار نرسیده و وضعیت آن‌گونه که رسانه‌ها گفته‌اند نبوده است و قسمت‌های غیرمجاز بازار که بازاریان بی‌توجه به تذکرهای کارشناسان ساخته بوده‌اند، بیشترین آسیب را دیده‌اند. رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان آذربایجان شرقی از آغاز کار طراحی و نقشه‌برداری برای مرمت بخش‌های سوخته و مرمت فوری بازار خبر داد.




نجات شیرسنگی

شیر سنگی همدان، روی پایه‌ای دومتری قرار گرفت تا میراث فرهنگی همدان یک نشان مثبت بگیرد؛ چرا که حالا کمتر دست تخریب کنندگان به این اثر ملی دوره ماد می‌رسد تا روی سر آن شمع روشن کنند و بر بدنه‌اش خط بکشند.

پلاستیک محیط‌زیستی

پژوهشگران گروه مهندسی عمران دانشگاه تربیت مدرس، به خاطر تولید نوعی پلاستیک قابل تجزیه با استفاده از لجن تصفیه‌خانه فاضلاب شهری، یک نشان مثبت می‌گیرند. این پلاستیک جدا از کاهش هزینه تولید، به کاهش آلاینده‌های زیست‌محیطی فاضلاب هم منجر می‌شود.

مرمت حریره

ساماندهی و مرمت شهر تاریخی حریره پس از ۱۸ سال فراموشی آغاز شده است. این کار یک نشان مثبت برای پایگاه میراث فرهنگی و گردشگری جزایر خلیج‌فارس که متولی این کار شده، در بردارد.

قطع درختان تهلیجان

شهرداری شهرکرد برای ساخت یک موزه ۴۰۰ اصله درخت پارک تهلیجان را قطع کرد تا یک نشان منفی به نام خود داشته باشد. مدیریت این پارک – البته بدون تغییر و تبدیل کاربری آن – به این شهرداری واگذار شده بود که متاسفانه شهرداری شهرکرد بدون مجوز مراجع رسمی، اقدام به قطع درختان کرده است.

تخریب تپه باستانی

ساخت کارخانه آب معدنی روی تپه تاریخی قلعه‌دختر در منطقه پلور، باعث شد تا این تپه تاریخی تخریب شده و تکه‌سفال‌های رنگی مدفون در آن همه‌جا پخش شود. یک نشان منفی به سازمان میراث فرهنگی استان مازندران تعلق می‌گیرد که مجوز این ساخت و ساز را صادر کرده است.

عمارت خصوصی

نمای رومی ساختمان باغ فردوس آن‌قدر جذاب بود که چند نفر روی پله‌های آن ایستادند تا در شکوه عکس یادگاری و تاریخی‌ای که از این عمارت توسط محمدحسن قاجار در ۱۳۱۱ قمری گرفته شد سهیم باشند. حالا پنجره نورگیر سنتوری بالای ایوان جای خودش را به نشان موزه سینما داده و دو بال چپ و راست آن تبدیل به اتاق‌هایی برای موزه شده است. جای شیشه‌های رنگی ارسی‌های چوبی را شیشه‌های آینه‌ای گرفته و پاگرد جلویی پله‌های عمارت برداشته شده است



عمارت باغ فردوس

روزگاری یکی از باشکوه‌ترین ساختمان‌های دنیا بود

از تعزیه تا سینما

مینا شاهمیری

«ناصرالدین شاه سـر ناهار فرمودند می خواهم باغ فردوس را ۲۰هزار تومان بخرم. من عرض کردم که شاه مرحوم در قصر محمدیه نزدیک باغ فردوس مرحوم شد، من به دلم بد آمد. شما آنجا را ابتیاع نفرمایید. عجب این حرف موثر شـد. فی‌الفور به هم خورد.» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، شعبان ۱۳۰۲هجری قمری)

باغ و عمارتی که به خاطر زیبایی‌اش فردوس نامیده می‌شد و هم اکنون نیز با همان زیبایی و طراوت در اندک مساحتی از زمین‌هایش نزدیک تجریش خودنمایی می کند با بیش از ۱۵۰ سال قدمت میان صاحبانش دست به دست شد تا به دوران ما رسید. فکر بنای این عمارت ییلاقی زمانی پدید آمد که محمدشاه برای تکیه زدن به کرسی سلطنت راهی تهران شد و تصمیم گرفت که در منطقه شمیران و در اراضی محمدیه کاخی ییلاقی بسازد. شاهان قاجار بنا بر عادت قدیمی ایرانیان، فصل گرما را خارج از شهر و در خنکای کوهپایه‌ها می گذراندند.

مادام‌دیولافوا – باستان‌شناس معروف فرانسـوی که اواخر قرن نوزدهم در ایران به سر می‌برد– در خاطراتش می‌نویسـد: «وقتی هوای تهران گرم اسـت، درباریان و سفارتخانه‌ها به دهکده‌های قشـنگ و خنک در دره‌های مشجر البرز مثل قلهک و تجریش پناه می‌برند». هنگامی که حاج میرزا آقاسـی قصر محمدیه را می‌ساخت، حسینعلی‌خان معیرالممالک –وزیر مالیه و خزانه‌دار سلطنتی که برای شاه جانفشانی‌ها کرده بود– لازم دید همیشه در دربار حاضر باشد و محل مناسبی نزدیک قصر خریداری و عمارت باغ فردوس را بنا کرد. با درگذشت محمدشاه، قصر متروک شد و ناصرالدین شاه جوان خوش نداشت در جایی که پدرش در آن جان سپرده زندگی کند. پس وقتی بعد از سال‌ها می‌خواست باغ را بخرد اعتمادالسلطنه بدشگونی آن را گوشزد کرد.

صاحب بعدی باغ فردوس پسر معیرالممالک به نام دوستعلی‌خان بود که مناصب و القاب پدرش را به ارث برد. دوسـتعلی‌خان معیرالممالک به واسطه مقام دامادی شاه، گاهی میزبان او می‌شد: «شاه سوار شدند. باغ فردوس خانه معیر، یعنی [خانه] عصمت‌الدوله دخترشان رفته بودند». (همان –ذی‌الحجه ۱۳۰۳ هجری قمری)

معیرالممالک از کسانی بود که به نوسازی و تغییرات علاقه داشت و تحت‌تاثیر هنر اروپایی به احداث بناهای مهم حکومتی نظیر شمس العماره و تکیه دولت اقدام کرد. عمارت باغ فردوس را ابتدا در دو طبقه به سبک آن دوران که «گوش فیل» نامیده می‌شد، بنا کردند و او نمای آن را مانند یک معبد یونانی و گچ‌بری‌هایی با طرح گل و برگ انگور تزئین کرد، که تلفیقی از هنر رومی و ایرانی بود و باغ به سبک باغ‌های فرانسوی طراحی شد و بخش اندرونی را در قسـمت جنوبی باغ بنا کرد و «رشک بهشت» نامید. او هر روز بیشتر در زیبایی باغ می کوشید. مستر بنیامین –اولین وزیر مختار آمریکا– در کتاب خـود به نام – «ایـران و ایرانیان»– درباره معیرالممالک می‌نویسد: «او شخصی بود با ظرافت طبع و سلیقه را به درجه کمال رسانیده بود و در اطراف تهران عمارت باشکوهی ساخت به نام باغ فردوس که یکی از عمارات پرشکوه دنیا می‌توان شمرد».

اما طـراوت و زیبایـی باغ همیشـگی نبـود؛ دوسـت‌محمد خان معیرالممالک – پسر دوستعلی خان– در سـفر فرنگ اسراف کرد و بدهکار شـد و به اوضاع باغ رسـیدگی نکرد و باغ رو به ویرانی نهاد. اعتمادالسلطنه در خاطراتش می‌نویسـد: «ساعت پنج شاه تشریف آوردند. ۱۸ سـال بود این باغ را ندیده بودم. تمـام درخت‌ها افتاده و عمارت خراب شده. در حقیقت وادی برهوت. آن وقتی که نظام‌الدوله معیرالممالک در این باغ بود که سـجده‌گاه مـردم بود». (رمضان– ۱۳۰۴هجری قمری)

باغ فردوس با تمام ویرانی‌اش صاحبانی نظیر، میرزاحسین شیرازی – تاجر اعیان دوره مظفری– میرزاحسـین طهرانـی، امین‌الملک و محمدولی‌خان سپهسالار تنکابنی داشت که بعضی از آنها در آبادانی آن کوشیدند و بعضی مثل وراث میرزاحسـین طهرانی نه‌تنها آن را بازسازی نکردند بلکه زمین‌های باغ را که مساحتش به ۲۰هزار متر می‌رسـید بین خود تقسـیم کردند و تکه‌تکه به فروش رساندند. در دوره رضاخان باغ‌فردوس به دسـتور علی‌اصغرخان حکمت –وزیر معارف– خریداری و تبدیل به مدرسـه شـاپور تجریش شد. بعد از انقلاب اسلامی در سـال ۱۳۸۱ با تصمیم وزارت فرهنگ و ارشاد، میراث فرهنگی و شهرداری، این باغ مرکز فرهنگی و هنری شد تا از دستبرد و ویرانی در امان بماند.

امـروزه عمارت باغ فردوس موزه سـینمای ایران اسـت و شـامل بخش‌هایی است که به تاریخ سینمای ایران از دوران قاجار تا امروز می‌پردازد. در این بخش‌ها بازدیدکنندگان با پیشینه بنای باغ فردوس، موزه سینما و پیدایش سینما در جهان و ایران آشنا می‌شوند و یادگارها، اسـناد و تصاویر صحنه و پشـت صحنه فیلم‌ها، پرتره کارگردانان، فیلم‌بـرداران، چهره‌پـردازان، طراحان صحنه و لبـاس، بازیگران، دوبلورها، موسیقی‌دانان، افتخارات سینمای ایران در جشنواره‌های بین‌المللی، خدمات ارمنیان ایران برای اعتلای سینما و بخش‌های سینمای دفاع مقدس و کودک و نوجوان را تماشا می کنند.

اما شـاید آنهایی که باغ فردوس را برای موزه سینما انتخاب کردند، نمی‌دانستند که روزگاری این عمارت در دوران ناصرالدین شاه محل اجرای مجالس نمایش تعزیه بوده است. محوطه باغ و هفت‌حوض بزرگ آن محل مناسـبی برای اجرای تعزیه بود. «شـاه امروز خانه معیرالممالک تعزیه رفته بودند». (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ربیع‌الاول ۱۳۰۲ هجری قمری). پس از سـال‌ها ایـن عمارت که محل اجرای اولین هنر نمایشـی ایران بوده تبدیل بـه خانه و موزه سینما شده است ■

کمتر کسی می‌داند که باغ فردوس که امروزه تبدیل به موزه سینما شده است، روزگاری در دوران ناصرالدین‌شاه محل اجرای مجالس نمایش تعزیه بوده‌است

موزه عمومی

محوطه خاکی باغ فردوس حالا با آبنما و گلکاری تزئین شده و چنارهایی که از دستبرد روزگار سالم مانده‌اند سر به فلک کشیده‌اند. در حیاط جلویی، کافی‌شاپی مدرن ساخته شده که پذیرای بازدیدکنندگان موزه سینماست و پشت عمارت کتابخانه تخصصی موزه در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان سینماست. دری که در جلوی عمارت باز شده به سالن سینمای موزه راه دارد / عکس: بهنام موذن



پاگودای چینی به جای خانه نقاش‌باشی
بنایی که شبیه معماری چینی است و نمای قدیمی پایتخت را آزرده، با آن شمایل عجیبش، انگار قصد جلب توجه دارد. برج باریک و بلند سمت راست، ساختمان خان‌شقاقی است و ساختمان سفیدرنگ برِ میدان و پشت پل، ساختمان سرکیسیان / عکس: علی شهیدی



معمار ایرانی معماری چینی!

بی‌سلیقگی یک معمار، میدان مخبرالدوله را بدنما و خانه نقاش‌باشی را ویران کرد

علی شهیدی



وقتی خبر رسید که چینی‌ها در کشورشان کاشان تازه‌ای ساخته‌اند که در آن بدل قالی ایرانی را به جهان قالب می کنند، بسیاری از کارشناسان و ایرانیان برافروختند که در آن‌سوی مرزها و در شرق دور، میراثی ایرانی را به یغما برده‌اند و به نام خود ثبت کرده‌اند و ای کاش دستمان می‌رسید تا مانع این کار می‌شدیم اما اگر این روزها گذار کسی به میدان مخبرالدوله تهران بیفتد، ساختمانی را خواهد دید شبیه یک پاگودا که به دست یک معمار کج‌سلیقه ایرانی، از پشت میدان مخبرالدوله تهران سربرآورده و چند بنا با هویت ایرانی و میراث ۲۰۰ ساله پایتخت را بدنما کرده است. پاگودا در اصطلاح معماری به بناهای مطبق قدیمی شرق دور و کشورهایی چون چین و ژاپن گفته می‌شود و این نیمچه پاگودا سر بن‌بست نقاش‌باشی که به میدان باز می‌شود، ساخته‌شده است. بام و دیوار بنا، با سفال و آجر سرخ، پوشیده‌شده و معمار که ظاهرا بسیار با طراحی عجیب و جیغ خود، حال کرده، پیروزمندانه پرچمی هم بر نوک پاگودا نصب کرده است؛ بی‌خبر از آنکه دو بنای منحصربه‌فرد از ساختمان‌های میراث شهری تهران قدیم را بدمنظر کرده و یک بنای تاریخی را هم برای همیشه نابود کرده است. بنایی که برای ساخت این نیمچه پاگودا ویران شده، بنا بر اسناد تاریخی دوران قاجار، خانه یکی از نقاش‌باشیان دربار ناصری است. سه تن از هنرمندان نامدار آن عصر که به نقاش‌باشی ملقب بوده‌اند، عبارتند از میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی (صنیع الملک)، میرزاعلی‌اکبرخان نطنزی (مزین الدوله) و میرزا محمدخان غفاری (کمال‌الملک).

میدان مخبرالدوله تهران، یکی از قدیمی‌ترین میدان‌های شهر است و یادگار دوران قاجار که در دوران پهلوی اول بازسازی شده است. علیقلی‌خان مخبرالدوله که سال‌ها وزارت علوم و وزارت تلگراف را بر عهده داشت، مجری نخستین خط تلگراف ایران بود و اولین بار به مخبرالدوله ملقب شد و بعد لقب خود را به پسرش حسینقلی‌خان مخبرالملک داد. حسینقلی‌خان از سال‌ها پیش از آنکه میدان به نامش خوانده شود، خانه‌اش در انتهای خیابان دولت (سعدی شمالی فعلی) در کنار میدان امروزی قرار داشت. شاید امروزه تقاطع خیابان جمهوری اسلامی و خیابان سعدی بیشتر به چهارراهی بزرگ شبیه باشد تا یک میدان، چون مدت‌هاست که فاقد میدانگاهی و باغچه و مجسمه است اما این میدان در سده اخیر، قلب تپنده تهران و شاهد بسیاری از اتفاقات و مبارزات تاریخی مردم ایران بوده و حتی پل فلزی هوایی آن قدیمی‌ترین پل هوایی تهران است.

اما دو بنایی که با ساخت این نیمچه پاگودا آسیب بصری دیده‌اند، یکی ساختمانی است که ۷۸ سال پیش در ۱۹۳۱ میلادی به دست معمار ارمنی «هامبارسوم سرکیسیان» بر ضلع شمال شرقی میدان و قرینه‌اش هم در شمال غرب میدان ساخته شده است. معمار سال ساخت و نام خود را به خط فارسی و مخفف انگلیسی HS بر کتیبه کاشیکاری فیروزه‌ای‌رنگ پیشانی ایوان ثبت کرده است. جالب اینجاست که سرکیسیان در دوره پهلوی اول، کاملا وفادار و پایبند به اصول و زیبایی‌های معماری ایرانی و با الهام از معماری شهری اروپای زمان خود، تلفیقی تاریخی به یادگار گذاشته است و اسلیمی‌ها بر کاشی‌ها و مارپیچ‌ها بر سرستون‌های بنایش خوش نشسته‌اند.

ساختمان دوم، نخستین برج بلند تهران است (البته اگر شمس‌العماره قاجار را در نظر نگیریم) و نماد بلندمرتبه‌سازی در پایتخت. این برج ده طبقه را که البته شمارش طبقاتش از اطراف ساختمان کار سختی است، یکی از قدیمی‌ترین و بهترین مهندسان معمار معاصر ایران، هوشنگ‌خان شقاقی که در نقاشی و مجسمه‌سازی هم استاد بوده، در ۱۳۳۰ و در مدت دو سال، به پایان رسانده؛ آن هم در دوره‌ای که بلندترین ساختمان‌های تهران چهار طبقه بوده‌اند. روش پی کنی خلاق او در آن زمان که از چاه کنی ایرانی اقتباس شده بود، برای ساخت این برج مستحکم تمام‌بتنی که از فروریزی ساختمان‌های خشتی همسایه هم جلوگیری می کرد، شاهکار است. در آن زمان مردم باور نمی کردند که معمار برج، یک ایرانی باشد و شایع شده بود که معمار، آمریکایی است. شاهکار دیگر این بنا آسانسور آن است که به خاطر هزینه زیاد وارد کردن آسانسور از خارج، مهندس شقاقی با مطالعه در کتابخانه دانشکده فنی دانشگاه تهران و طراحی نخستین آسانسور ایرانی، اولین برج را آسانسوردار کرد.

اما پرسش اینجاست که معمار این نیمچه پاگودای بُنجُل چینی که کارش در قد و اندازه‌های آن معماران بزرگ نبوده و بنایش جز به مدد قیافه عجیبی که برای خود ساخته و انگار که از میان بناهای اصیل دست تکان می‌دهد تا رهگذارن آن را ببینند، چنین بی‌توجه به میراث معماری، بافت تاریخی و منظر شهری خود، از کجا آمده است؟ آیا او یک ایرانی است و از خودمان است؟ و آیا حتما باید زور و نظارت در کار باشد تا ما ایرانیان میراث خود را ویران نکنیم و قدر بدانیم؟ ■

جز تصویر چیزی از مهمانخانه قزوین به‌جا نمانده است

مهمانخانه و مهمان همه رفتند

حامد جابرها



پنج ستاره قجری
این تنها عکس تمام نمای عمارت مهمانخانه است که می‌توان مهمانان قجری را در ایوان آن دید. پشت درخت مقابل عکس، در غربی میان نرده‌ها باز است و پذیرای تازه‌از راه رسیدگان
عکس: ناشناس

«اول خیال کردم که این بنای زیبا یک قصر سلطنتی است ولی بعد معلوم شد که مهمانخانه‌ای برای مهمانان دولت است.» این وصف جهانگرد بلژیکی، ارنست ارسل درباره مهمانخانه قزوین است که شب‌هنگام وارد آن شده بود و تحت‌تاثیر چراغانی و نورپردازی قجری قرار گرفته بود. در زمان قاجار که ایرانیان از راه مرزهای آبی و خاکی به اروپا رفت و آمد می کردند مهم‌ترین جاده‌های کشور دو مسیری بود که از انزلی و رشت و هم از تبریز به قزوین و تهران می‌رسید. قزوین، هم آخرین منزلگاه مهمانان فرنگی پایتخت بود و هم راه عبور شاه به فرنگستان. از این رو شاه قاجار تصمیم به ساخت مهمانخانه‌ای مجهز و به روز با اسباب فرنگی می گیرد. این بنا در ۱۲۹۶ ق به دستور دربار و در ادامه احداث و تجهیز راه شوسه تهران آغاز شد و پیش از پایان ۱۲۹۷ ق به مدیریت آقاباقر سعدالسلطنه به پایان رسید. شاعر بنام، ناجی قزوینی دراین باره می‌سراید: ناصرالدین خدیو کشور گیر / آسمان تخت و آفتاب کلاه... / داد انجام این بنا که رسید / ارتفاعش به سقف خانه ماه / گفت ناجی بدیهه تاریخش / بیست مهمان ز ناصرالدین‌شاه. مهمانخانه فقط یک بنای تک و تنها نبود و همراه آن، مجموعه‌ای رفاهی متشکل از بناهایی چون درشکه‌خانه، چاپارخانه، تلگراف‌خانه، پاسدارخانه و فراشخانه که یکی از مجموعه‌های بزرگ دولتی و شهری آن روزگار را تشکیل می‌داد، ساخته شد. مهمانخانه از شرق به دروازه تهران و از شمال به محله خیابان (خیابان سپه)، عالی‌قاپو، مسجد جامع و بازارچه متصل بود. ساختمان مهمانخانه به‌صورت کوشکی دو طبقه به همراه سردابی در طبقه زیرین در میان حیاطی مزین به باغچه، حوض و جوی آب ساخته شد. جهانگرد مشهور، کلود آنه می‌نویسد: «باغ چاپارخانه طراوت خاصی داشت. هوای لطیف صبحگاهی جان می‌بخشید و آسمان مطابق معمول صاف و بی‌ابر بود و نسیم خنکی به ملایمت، چنارهای کهنسال و تبریزی‌های قوی هیکل دو طرف خیابان را می‌لرزاند». از چهار جهت ساختمان پله‌هایی سنگی برای ورود به ایوان در نظر گرفته شده بود. ۳۰ دهانه رواق طبقه اول با کاشی‌های هفت‌رنگ تزئین شده بود. طبقه اول مشتمل بر ده اتاق، قهوه‌خانه و آشپزخانه بوده و در طبقه بالا هشت اتاق، در اطراف تالاری وسیع وجود داشت. تالار که باشکوه‌ترین قسمت بنا بود به وسیله ارسی‌های رنگی و بزرگ تزیین شده و مشرف به مهتابی سرتاسری طبقه دوم بود. در این بخش مراسم درباری و دولتی برگزار می‌شد که اعتمادالسلطنه در خاطرات خود از پذیرایی وزیر مختار ایتالیا و همسرش با اجرای برنامه موسیقی یاد می کند. برای پنجره‌ها و ارسی‌های طبقه دوم که فاقد رواق و سایبان بودند پرده‌هایی منقوش در نظر گرفته شده بود تا علاوه بر کنترل دما و نور، نمای جذاب‌تری به ساختمان بدهد. در مواقع جشن و شادباش چراغ‌های اشکوب دوم را روشن می کردند که شیشه‌های الوان به خصوص در تاریکی شب بسیار زیبا و درخشان به نظر می‌رسید. از دیگر تزئینات ساختمان، نشان دولتی ایران در پیشانی ساختمان بود که دو نقش ساعت روی کاشی در دو طرف، آن را می آراستند؛ ساعت‌هایی که عقربه‌هایشان همیشه زمان ثابت و خاصی را نشان می‌دادند. در سال‌های پایانی برای ورودی شمالی ساختمان، در دیگری در نظر گرفتند و بالای آن در هم نشان دولتی دیگری در ابعاد کوچک‌تر نقاشی کردند. سیستم گرمایی مهمانخانه در طبقات بالا بخاری دیواری بوده و در طبقات پایین از بخاری زغالی استفاده می کردند که چندان مناسب فصل سرما نبود؛ البته وجود آشپزخانه و قهوه‌خانه و هم عبور دودکش‌ها از طبقه اول به گرم ماندن این طبقه کمک می کرد. اتاق‌های مهمانخانه در آن زمان چیزی از همتاهای چندستاره اروپایی خود کم نداشتند. دیوارهای سفیدرنگ، ارسی‌های رنگ‌رنگ، پرده‌های قلمکار، مبلمان شیک، سرویس مجهز به کفش‌های راحتی گلدوزی شده برای مهمان، چندین مسواک، شانه سر و حتی قلم و دوات، امکاناتی بودند که مهمانخانه را باب طبع مسافران فرنگی می کردند تا آنجا که حسام‌السلطنه می گوید: «حتی در فرنگستان هم با همه اسباب تزئین، کمتر مهمانخانه‌ای با این طرز و آیین ساخته می‌شود». آشپزخانه را یک آشپز فرنگی در کنار آشپز ایرانی اداره می کرد و صورت غذاها به سه زبان فرانسه، انگلیسی و فارسی در غذاخوری نصب بود. بصیرالملک شیبانی در ۱۳۰۱ می‌نویسد: «خرج چهار روز اقامت در مهمانخانه قزوین ۲۸ قران شد» که البته هزینه غذا و چایی جداگانه حساب می‌شد. سرانجام پس از تغییرات حکومت و مدیریت، دگرگونی راه‌ها و احداث گراندهتل در نزدیکی مهمانخانه از اهمیت آن کاسته شد تا اینکه احتمالا در سال ۱۳۱۰ آن را خراب کردند تا محوطه‌ای به نام سبزه میدان احداث کنند. سبزه میدان هم به دلیل کم آبی و بی‌توجهی، برگ و گلی نیافت و جزئی از خیابان شد. ناگفته نماند که بخش‌هایی از سرداب به دلیل آجر چینی و پی‌ریزی محکم، امروزه در زیر خیابان سپه مدفون است و جز این دیگر چیزی از مهمانخانه در کار نیست! ■

FESTINA GROUP









نمایشگاه : ۸ - ۸۸۰۸۵۲۴۷
خدمات پس از فروش : ۸۸۷۹۵۷۵۴

فقط با

فرتاک

از تمام نقاط ایران بدون هزینه بین شهری
و حتی داخل شهری با خارج از کشور تماس بگیرید



از همه جا ارزانتر:(مقایسه کنید)

امارات:(ثابت و موبایل)	دقیقه‌ای ۱۴۸ تومان	تایلند:(ثابت و موبایل)	دقیقه‌ای ۳۸ تومان
ترکیه:	دقیقه‌ای ۴۵ تومان	عربستان:	دقیقه‌ای ۱۰۴ تومان
موبایل ترکسل:	دقیقه‌ای ۸۵ تومان	عراق:	دقیقه‌ای ۶۰ تومان
سوئد:	دقیقه‌ای ۳۸ تومان	تاجیکستان	دقیقه‌ای ۱۰۲ تومان
موبایل سوئد:	دقیقه‌ای ۹۸ تومان	آذربایجان (باکو):	دقیقه‌ای ۸۶ تومان
آلمان:	دقیقه‌ای ۳۸ تومان	ارمنستان:	دقیقه‌ای ۶۰ تومان
موبایل آلمان:	دقیقه‌ای ۱۰۸ تومان	کویت:	دقیقه‌ای ۸۶ تومان

✔ تکنولوژی نوین ✔ ارزان و آسان ✔ بدون رقیب

تلفن : ۱۵ ۹۵ ۶۵ ۸۸ (خط ویژه)



Fartak
فرتاک، فن‌آوری فـردا

تحت لیسانس
XFar



The Achaemenid heritage
Lenjes (wooden Persian ships) in Persian Gulf in search of shrimps are inherited from the ancient Persia
Photo:Asghar Besharati

In Search of Sea Shrimps

An exclusive report of a day with fishermen in Persian Gulf

In autumn lots of fishermen take their ships to sea in search of subsistence. Fishing begins in autumn in southern parts of the country. Fishing for shrimps which is very prevalent begins in autumn too. The word “shrimp” is a compound word in the local dialect. People in the south use the short form of the word (meig).The compound form consists of two parts (meig) meaning grasshopper and (ou) meaning water. It can be called aquatic grasshopper. Fishermen in the south spend 45 days a year fishing for this shrimps. They spend few hours a week with their families during these 45 days. This shrimp is rich in nutrients and the food is very delicious. This shrimp has lots of consumers around the world; however most people have forgot it which is one of the most delicious and nutrient ones. It is no longer exported to other countries; on the contrary it is imported from China. Fishermen steadfastly have tried to continue the job, fishing in the Persian Gulf. We cannot understand how difficult their job is, unless spend at least some hours fishing for this shrimps along with them.



Prince of Qazvin

Visiting a Museum of Persian Decorative Arts in the City of Qazvin

The shrine of prince Hossein located in the city of Qazvin, Persian capital under Safavid dynasty. The building is perfectly decorated with traditional Persian decorative fine arts and ornamentation. The faithful Shiite architects, artists, sculptors and tileworkers have built and adorned not only a shrine but also a palace for their saint prince in their great capital.



2000 Metres Under Ground

An exclusive report on Towhid tunnel, before it is inaugurated

Iran is the land of subterranean canals. These canals are hand – made ditches which were first invented by Iranians as way of drainage in underground mines and then to get permanent water. According to Goblo, an Iranist, these subterranean canals were not used as a way of irrigation in the distant past, but as a technique to get rid of waters not needed in underground mines. These subterranean canals date back to335B.C. Taking these matters into account, Iranian people were knowledgeable experts in making such canals. But it has been Europeans who have been engaged in both mining and making urban tunnels with the help of new technology for two centuries. Iranian engineers have manifested their expertise in difficult projects such as Qomrud (36km), Kuhrang, Resalat, Towhid. These days people in Tehran are eagerly waiting for the inauguration of Towhid tunnel, this project started in2007and it is reaching it's final days.

The mythical Bird in Persian Literature
The picture of Simorq, the mythical Iranian bird, can be traced on handiwork done by the native people



Birds in "The Conference of the Birds"

A biological study on the birds in Attar's masterpiece

In the long history of Persian literature many poets have mentioned birds to express their beliefs. Many books and treatises have been written by famous authors and poets using the technique. Sanai, Sohrevardi, Maqdasi, Khaqani, Avecina (Ibne-sina), Chachi, Ghazali and Razi are few of these famous poets and authors. None of the permanent works of these great authors is comparable to Attar's masterpiece, Manteq-ot-tair, which has been translated into English as "The Conference of the Birds". The book has translated into other languages many times. Numerous plays, pieces of music, and other works of art have been composed after the English title. Everybody has certainly heard about this well-known work by Attar.
It is hard to believe that a mystic like Attar who had spent all his life in mysticism and worshipping God, knew so many details about birds, animals and nature. He uses his knowledge on beauty, animals, and nature to explain other-worldly pains sorrows. It is not without a reason that Louis Masignon, the French orientalist, says that works of Attar depend on three important bases: beauty, love and pain.